

بِشَارَةُ الرَّجْعِ

یا

بازگشت مردگان بدُنیا

تألیف:

حجة الاسلام آية الله سيد مرتضى الشيرازي

بِسْمِ تَعَالَى

بِشَارَةُ الرَّجَعِ

یا

بازگشت مردگان بدُنیا

در تصرفات و ادراکات روح انسانی و شبیحی از عالم پس از
مرگ از خلقت نباتات و حیوانات و انسان و مطالب دیگر

تألیف:

حُجَّةُ الْإِسْلَامِ آيَةُ اللَّهِ تَبَّتْ رَبَّتِي لَارِي

بسمه تعالی
عکس مؤلف و مصنف کتاب



گوئی که عاقلانه به عکاس ناظرند
باید که پی بمعنی عکس العمل برند
تا در حساب عمر به نیکی ترا برند

آنانکه عادلانه بهر عکس بنگرند
چون عکس مبتنی است ز قانون انعکاس
بگذرنکو پاش (بهشتی) بروزگار

بسمه تعالی

در بیان نسب شریف مؤلف و مصنف کتاب

(سید هبت الله - شهرت بهشتی)

سید هبت الله ابن سید اسد الله ابن سید عباس ابن سید خلیل
ابن سید محمد ابن سید خلیل ابن سید ابراهیم ابن سید محیی الدین
ابن سید تاج الدین ابن سید قطب الدین حیدر ابن سید شرف الدین
موسی ابن سید قطب الدین صالح ابن سید تاج الدین منصور ابن سید
صالح ابن سید کامل ابن ابو الفضل سید محمد الملقب بشاه سیف الله
القتال ابن سید علی ابن سید نعیم الدین برقان ابن سید علی ابن سید
حسین ابن سید مهدی ابن سید ابو القاسم ابن سید حسین ابن سید احمد
ابن سید موسی ثانی ابن سید ابراهیم المر ترضی ابن امام موسی الکاظم
ابن امام جعفر الصادق ابن امام محمد الباقر ابن امام زین العابدین علی
ابن امام المعصوم المظلوم الحسین ابن امیر المؤمنین علی ابن
ابیطالب ابن عبد المطلب ابن هاشم ابن عبد مناف علیهم السلام.

صفحه	عنوان
۶۶	دنیا رؤیا و آخرت تاویل است
۶۹	رؤیای پیغمبر اکرم (ص)
۷۰	ترجمه روایت
۷۶	گواهان اخروی اعمال
۸۰	درباره رجعت «بازگشت» به دنیا
۸۳	در معنی رجعت
۸۷	در بیان تناسخ
۹۲	شبهه آکل و ماکول و جواب آن
۹۸	بعضی از مطالب روحانی درباره جسم و روح
۱۰۰	دنیا کشتزار آخرت است
۱۰۱	کردار و رفتار و گفتار انسان توشه آخرت است
۱۰۵	مثنوی
۱۱۲	در اثبات روح
۱۱۳	در طینت و گلهایی که خداوند انسان را از آنها خلق فرموده
۱۱۴	جدول اسامی بعضی از رجال
۱۲۰	در رد انکار کنندگان رجعت
۱۲۳	موضوع منجمد ساختن انسان به خاطر طول عمر
۱۲۸	در بیان تشریح اعضای انسان به طریق اجمال
۱۲۹	در بیان سته ضروریه
۱۳۳	درباره لذت و الم
۱۳۵	طول عمر انسان
۱۳۶	رجعت چیست
۱۴۰	مولوی و مراحل کمال
۱۴۲	اخبار رجعت
۱۴۶	رجعت یا قیامت صفری
۱۴۹	درباره شفاعت
۱۵۳	تذکر و یادآوری مفید و مهم
۱۶۴	تذکر و نصیحت خیرخواهانه
۱۶۷	پرهیز بهداشتی
۱۶۸	پشیمانی و توبه
۱۷۳	زندگی پس از مرگ

فهرست مندرجات

صفحه	عنوان
۱۱	دربیان خلقت نباتات
۱۲	دربیان خلقت حیوانات
۱۴	امتیازات انسان بر حیوان
۱۴	دربیان کیفیت خواب
۲۳	در تصرفات و ادراک روح انسانی
۲۶	فرق بین روح و نفس و عقل
۲۶	دربیان بقای روح یا اسپریتسم
۲۸	ظهور ارواح
۲۹	رجعت یا بازگشت مردگان
۳۰	نخست باید بدانیم رجعت چیست
۳۶	آیات و اخبار و حدیث در باره رجعت
۳۹	جریان رجعت آل محمد (ص) قبل از قیامت
۴۶	بخشی از عالم پس از مرگ
۵۲	ساختمان کنونی و آینده انسان
۵۵	در معنی کون و فساد
۵۵	در چگونگی نطفه و علاقه روح
۶۲	در باب رؤیا و تعبیر آن
۶۴	خواب دوزندانی
۶۵	رؤیای حضرت ابراهیم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الواحد الاجد الحى القيوم الذى لاتأخذه سنة و لانوم
و الذى جعل النوم سائاً و الليل لباساً و النهار معاشاً و الصلوة
و السلام على شعشة الاذليه و خليفه الابدیه سيد المرسلين و
جلب قلوب العارفين ابوالقاسم محمد صلى الله عليه و اله وسلم
و على روجه و جسده امير المؤمنين على بن ابيطالب و اولاده
المعصومين صلوات الله عليهم اجمعين و لعنة الله على اعدائهم
الى يوم الدين.

قال الله تبارك و تعاليم و تعالى فى محكم كتاب المومنين و
مبوم خطابه المستبين يا ايها الذين آمنوا استجبوا لله و للرسول
اذا دعاكم لما يحييكم (٨) (٢٤).

ای کسانی که گرویده‌اید اجابت کنید خدا و رسول را چون
بخوانند شما را تا زنده بگردانند شما را.

چون در آیه بالا و آیات دیگر خداوند وعده فرموده است،
گروندگان به دعوت پیغمبر را حیات عطا فرماید. لذا این مصنف و مؤلف
حقیر سید هبة الله بهشتی لاری نخست برای درك و فهم مطالب بعدی و

شناخت قوا و جنبه‌های حیاتی مقدمه‌ای به‌عرض خوانندگان ارجمند
میرساند و بعد از آن در موارد خود مطالبی بمناسبت اهدا نموده و از
خداوند متعال یاری و توفیق مسئلت مینمایم.

بدانکه عجز و قصور انسانی نه تنها در فهم ماهیت خود حیات است
بلکه در مسائل حیاتی نیز او را علم کافی و بهره‌ وافی و خبر ویت
تامه نیست - چه چیز است روشنائی چشم - شنوائی گوش - شامه
دماغ - ذائقه لسان و دهان - لامسه اعصاب و استخوان - چه چیز است
حافظه - و واهمه و تصور و تفکر و تدبر - آیا چه کیفیت است حزن
و غم و شادی، رضا و غضب و شهوت و محبت؟ واقعاً چه امری است یاد
افتادن منسی بیک ناگهانی و منسی (فراموش) شدن یاد شده بی‌جهت
و بی‌سبب، و چه سّر است خواب و اغتیاب و چه ترکیب است تبدل مواد
غذائی در ابدان بعناصر حیاتی. جواب این مسائل را که میتواند - غیر
از اینکه گوئیم حیات، موهبتیست الهی، و این احساسات عواطفیست
از شوق آن موهبت کبری.

از آنجا که این کتاب حاوی مطالب مهم و شیرین و مزید
بر بینائی و دانش هر خواننده‌ایست لاجرم از کلمات و نظریات بعضی
از دانشمندان و روان‌شناسان نیز بمناسبت کلام آوردیم تا هر کدام
با گفتار ما تطبیق کند و بمنزله شاهدی باشد و بمصداق اخذ العلم من
افواه الرجال - دانش را باید از خردمندان و فرزنانگان بیاموزید - مؤید
مطلب قرار گیرد.

طبق نظریه دانشمندان و محققین خداوند انسان را صاحب سه
جنبه حیات قرار داده: ۱- قوه و حیات نباتی ۲- قوه و حیات حیوانی

۳- قوه و حیات انسانی که باعث امتیاز انسان بر حیوان است (انبیاء برای تکمیل این قوه آمده‌اند).

*** (بسم تعالی شانه) ***

*** (در بیان خلقت نباتات) ***

بدانکه نباتات جسمی است نامی (نموکننده) که قوت حس و حرکت درو نباشد و چون ترکیب او از ترکیب معادن بااعتدال نزدیکتر بود ناگزیر نباتات را بقبول نفسی که مدبر او گردد احتیاج افتاد و مراد بدان نفس نباتی است و نفس نباتی را سه قوت لازم است. یکی قوت غذایی که از این قوت هیچ نفس ارضی خالی نیست و آن قوتیست که اجزای عناصر از خارج بجانب جسم نباتی میکشد و آن اجزاء را بالفعل مشابه بدن آن جسم میگرداند تا بدل مایتحلل گردد، یعنی آنچه از آن جسم کم شود بسبب حرارت غریزی و حرارت غریبی بدل و قائم-مقام آن شود.

و آنچه که کم میشود رطوبات است که بواسطه آن هر دو حرارت تجلیل می‌یابد. و اگر بدل مایتحلل نرسد البته مزاج آن جسم زود فاسد شود و ترکیب او فانی گردد. بنابراین حکمت مقتضی وجود قوت غذایی شده تا بقدر امکان در جسم بدل مایتحلل مهیا گرداند. و حرارت غریزی مراد از حرارت طبیعی است. و حرارت غریبی عبارت است از حرارت خارجی مثل حرارت آفتاب که از خارج بجسم متأثر میشود. دوم قوت نامیه و آن عبارت از قوتی است که ماده قوه غذایی آنرا جمع

نموده بتدریج بر اجزای ماده جسم در طول و عرض و عمق افزایش بر وجهی که مناسب و لایق جسم آن نوع باشد تا زمانی که آن جسم بحد کمال برسد. سوم قوت مولده و آن در جسم نباتی قوتی باشد که تولید مثل خود نماید. و قوهٔ غاذیه چهار خادم دارد که خدمت او را بانجام میرساند.

قوت جاذبه که غذا را جذب میکند و با جزای جسم میکشد. دوم قوت ماسکه و آن قوتیست که غذای جذب کرده را مدتی نگاهدارد. سوم قوت هاضمه و آن قوتیست که متغیر می‌سازد غذا را از صورتی بصورتی که غریب‌تر از صورت آن جسم است. چهارم قوت دافعه و آن قوتیست که دفع میکند فضلۀ غذا را از جسم و کیفیات چهارگانه که عبارت از حرارت و برودت و رطوبت و یبوست است، خادمان این چهار قوت‌اند. پس خادمان قوت غاذیه هشت باشند. و چون حکمت مقتضی آن شود که جسمی را فنا گرداند. اول قوت نامیه معطل شود. بعد از آن قوت مولده و بعد از آن قوت غاذیه بتدریج ضعیف شود تا آنکه جسم فنا شود و فنای نباتات آنست که خشک شود. و فنای حیوانات آنست که حس و حرکت از جسم دور گردد.

*** (در بیان خلقت حیوانات) ***

بدانکه هر حیوانی از نفس حیوانی مستفیض است و قوت حیوانی بدان متعلق گشته که ادراک جزئیات جسمانی و حرکت آزادی از آن حاصل است. و آن بردو نوع بود. نوع اول قوت مددکه و آن بردو گونه

است. مدرکه ظاهری و مدرکه باطنی.

مدرکه ظاهری پنج است:

اول، سامعه که ادراك اصوات مینماید.

دوم، باصره که ادراك مرئیات (دیدنیها) است.

سوم، شامه که ادراك روایح از آنست.

چهارم، ذائقه که ادراك کیفیت اطعمه (خوردنیها) و اشر به (نوشیدنیها)

از آن متعلق است.

پنجم، لامسه که ادراك احساس میکند.

و مدرکه باطنی نیز پنج است:

اول حس مشترك که صور و محسوسات ظاهری بدان میرسد و محل

آن مقدم بطن اول دماغ (مغز) است.

دوم خیال و آن حافظ صور محسوسان است که بوقت غیبت حافظ

میکند نزد حس مشترك و بدین سبب خیال را خزانه حس مشترك گویند،

و محل آن مؤخر بطن اول دماغ است.

سوم، وهم و آن مدرک معانی جزئیة محسوسان است و محل آن

بطن اوسط (میانه) دماغ است.

چهارم، حافظه و آن خزانه وهم است و محل آن بطن مؤخر

دماغ است.

پنجم، متخیله و آن ترکیب و ترتیب میدهد صور محسوسات را

با معانی جزئیة و محل تمام دماغ است مگر سلطنت او در وسط دماغ

است تا بهر دو جانب تصرف یکسان تواند نمود. و چون این قوت یا نفس

ناطقه در معانی کلیه تصرف میکند از این جهت او را متصرفه خوانند.

نوع دوم از قوای نفسانیه قوت محرکه و آن بردوگونه است.
اول باعث حرکت است که و آنرا شوقیه نامند و خادم آن قوای
شهوانیه و قوای غضبیه است.

دوم فاعل حرکت که تشنج عضلات و جذب او تار (پی) در وقت
انقباض اعضاء و ادخای عضلات (سستی) و امتداد او تار وقت انبساط
(گشادگی) اعضاء از اوست.

*** (امتیازات انسان بر حیوان) ***

و باید دانست انسان که اشرف و اکرم حیوانات است بواسطه نفس
ناطقه به ادراک کلیات و تعقل تصورات و تصدیقات بر سایر حیوانات شرف
و امتیاز دارد. و نفس ناطقه نزد حکما جوهری است مجرد و آن جسم
و جسمانی نیست. و نزد افلاطون قدیم الزمان است. و نزد ارسطو از
حادثات که همراه بدن حادث گردد.

*** (در بیان کیفیت خواب) ***

اکنون در بیان کیفیت خواب و شرایط و لوازم آن، بطور
خلاصه ذکر میشود. باید دانست که خالق بیچون انسانرا ده قوای مدرکه
ارزانی فرموده است پنج از آن در ظاهر است که ادراک محسوسات بدانست
یعنی ۱- سامعه ۲- باصره ۳- شامه ۴- ذائقه ۵- لامسه، و پنج از آن
در باطن اند که ادراک معقولات کنند یعنی ۱- حس مشترك ۲- خیال
۳- واهمه ۴- حافظه ۵- متخیله. و مرکب این قوای ده گانه روح است
بخاری لطیف است که از اغذیه متولد شود و بواسطه آن در اعضاء قوت

حس و حرکت پدید آید و دلیل بر این معنی که مرکب قوای روح است و روح نه اعضاء آنست که اگر در عصبی از اعصاب سده واقع شود حس آن عضو که سده در آن واقع شده یکسر باطل شود و عضوی که مافوق سده است حس آن باطل شود و چون مقرر شد که قوت حس و حرکت اعضاء بواسطه آن بخار است پس مادامیکه آن بخار متوجه ظاهر بدن باشد اعضاء در حس و حرکت باشد و بیداری عبارت از آنست و هرگاه آن بخار متوجه ظاهر نباشد حواس خمسۀ ظاهره معطل ماند و خواب عبارت از آن است.

تا اینجا خلاصه‌ای در کیفیت خواب بر حسب اقوال و نظریات دانشمندان و حکما بود. اکنون راجع بدیدن چیزها در خواب و آن بچند وجه است. اول آنکه چون نفس در حالت خواب از فعل خود بازماند و حواس خمسۀ ظاهر از ادراک محسوسات معطل شوند قوت متخیله لوح مشترک را از صور محسوسات مدرکه حواس خمسۀ معطل یافته اشباح و صور محسوسات را که در خزانه خیال متکن است در لوح حس مشترک منقش گرداند. پس نائم بحالت نوم چیزها ملاحظه نماید. دوم آنکه در مزاج روح تغییری راه یابد و بعلت آن چیزهایی که مناسب و موافق آن باشد ملاحظه کند. مثلاً اگر حرارت در مزاج غالب شود آتش در خواب بیند و اگر برودت غالب شود، برف و سرما. و اگر رطوبت مستولی شود باران و سیل و دریا. و اگر یبوست غالب شود گرد و غبار و کوه و سنگ و امثال آن ملاحظه کند.

سوم آنکه نفس بواسطه معطل بودن حواس خمسۀ ظاهراً از ادراک محسوسات متوجه بعالم روحانی شود و بچیزهایی از مغیبات مطلع

گردد و همچنان بوقوع درآید.

حکمای قسم اول را رؤیای معبره گویند. یعنی آنچه که در خواب دیده همچنان بوقوع نیاید بلکه بالعکس آن مرد حکیم و خردمند تعبیر آن نماید و آن تعبیر درست و صحیح آید. و این قسم رؤیای عموم خلایق باشد و قسم دوم را هیچ اعتباری نکرده‌اند. و قسم سوم نزد جمهور حکما معتبرتر است. و اینقسم را رؤیای صادق گویند. و نفس کسانی که بالایشات دنیا کمتر ملوث باشد بدیدن رؤیای صادقه فائز شود و از شرائط صحت رؤیا آنست که مزاج بیننده مقرون باعتدال باشد و گاه باشد که بنده در حالت رنج و اضطراب و تعب و صعوبت متوجه عالم علوی (بالا) شود و مستدعی فیض و رحمت از مبدأ فیاض گردد و در خواب چیزی ببیند که و اصل الی المرام باشد و هرگاه چیزی در خواب ببیند و در تعبیر آن فروماند باید که آن واقعه را با یکی از دوستان خود که زیرک و خردمند باشد در میان نهد تا او تعبیر نیک کند. که تعبیر نیک اثر نیک می‌بخشد. در روایت است که زنی خدمت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم آمد و عرض کرد یا رسول الله در خواب دیدم که دختری از بطن (شکم) من بوجود آمده و ستون خانه‌ام شکسته. حضرت پیغمبر (ص) فرمود ترای پسری شود و شوهرت از سفر باز آید. چنین بوقوع رسید. بار دیگر آن زن همان خواب دید و آمد تا از رسول خدا (ص) تعبیر دریافت کند. آنحضرت را در خانه نیافت. شرح آن خواب با یکی از مستورات حرم آنحضرت در میان نهاد. او تعبیر کرد که ترای دختری بوجود آید و شوهرت بمیرد. بعد از آن رسول اکرم (ص) بحجره آمد و آن زن حال واقعه بعرض

رسانید. آنحضرت پرسید که تعبیر این خواب از دیگری پرسیده‌ای؟
گفت بلی یا رسول‌الله، آنحضرت فرمود که تعبیر همان است. و معبر
باید که عالم و عاقل پرهیزگار و راستگو باشد. و افشای ستر کسی نکند
و پیوسته از حق تعالی هدایت و معاونت طلبد تا تعبیر خواب آنچه
از اسرار غیب خبر دهد بر نهج حق و راه صواب باشد. و چون بیننده
خواب حال رؤیا نزد معبر عرض کند، معبر را باید که فی الفور این
کلمات بر زبان آورد (خیر لنا و شر لاعدائنا). و خوابیکه در روز بیند
یا قریب ظهور صبح اثر آن زودتر بوقوع آید. و بعضی محققان
نوشته‌اند که هر خوابی که بحساب ماه قمری بدین ده تاریخ یعنی ششم
و هفتم و هشتم و نهم و دهم و یازدهم و هیجدهم و نوزدهم و بیست و دوم
و بیست و هفتم ببیند صحیح و صادق باشد و تعبیر آن درست آید. و
اگر در این ده تاریخ یعنی عزه سیزدهم و چهاردهم و بیستم و بیست و
یکم و بیست و پنجم و بیست و ششم و بیست و هشتم و بیست و نهم
و سی‌ام را ببیند صادق نباشد و تعبیر آن درست نیاید. و در این شش
تاریخ یعنی چهارم و پنجم و یازدهم و دوازدهم و شانزدهم و هفدهم هر
خوابیکه ببیند تعبیر آن بعد از دو ماه یا دو سال بظهور آید و در این
چهار تاریخ یعنی دوم و سوم و بیست و سوم و بیست و چهارم هر چه که
ببیند تعبیر آن بالعکس باشد. پیش از آنکه درباره رجعت (بازگشت
بدنیا) و چگونگی آنرا شرح دهیم لازم است اشاره‌ای بیشتر راجع
بخواب و کیفیت خواب و مشخصات خواب و اقسام آن و سیر و احضار
روح در هنگام خواب بنا بر تحقیقات دانشمندان و روانشناسان و
روانکاوان را بنمائیم تا مسئله رجعت (بازگشت) را بهتر پی ببریم. برای

توجه و دقت در موضوع چگونگی خواب و نزدیک شدن ذهن خوانندگان با سرار آن بی‌مناسبت نیست که نوشته نویسنده‌ای بنام (جان دیوئی) که در روزنامه کیهان شماره ۷۲۳۱ تاریخ ۱۸ شهریورماه ۱۳۴۶ در صفحه پنج تحت عنوان (دنیای شگفت‌انگیز خواب) مطالبی نوشته در اینجا بنگارش آوردم. مینویسد: دنیای اسرارآمیز خواب دنیای شگفت و اسرارآمیزی است که تا کنون دانشمندان بسیار کوشیده‌اند در آن رخنه کنند و از مرزهای آن بگذرند. خواب برای انسان قرن بیستم مسئله بسیار پیچیده و مشکلی را پدید آورده است، انسانی که بدون توجه بطرز کار مغز در این مورد میکوشد تا با داروهای رنگارنگ و ترکیبات عجیب و غریب شیمیائی روی دستگاهی که خواب را کنترل می‌کند اثر بگذارد. بجرأت می‌توان گفت که از مهمترین تحقیقات علمی دهسال گذشته کوششهایی بوده است که برای کشف جهان ناشناخته خواب شده است. اما حاصلی که از این تحقیقات بدست می‌آید و اخباری که «از این جهان پهناور» میرسد ناچیز است و در عوض سئوالات تازای را پیش می‌آورد. نتیجه تحقیقات مربوط باین موضوع که بیشتر توسط امریکائیا بعمل آمده در کتابی بنام «بریتانیای فردا» جمع شده است. این کتاب بقلم «گیلوس» نویسنده و دکتر سیکال روانشناس عضو انستیتوی ملی بهداشت روانی امریکا نوشته شده است متخصصان روانشناسی کودک میگویند امروزه مادران و پدران بیش از آنچه نگران غذای کودک خود باشند نگران خواب او هستند و در واقع برخلاف گذشته امروزه رختخواب است که مایه دردسر والدین شده است نه سفره. صرف نظر از زندگی فعال شهری که شتاب آن روزافزون است. ماشین آلات و دستگاههای

محاسبه و (اتوماسیون) که درهم شئون زندگی رسوخ کرده ساعات کار آنچنان پشت سرهم قرار داده است که میتوان گفت («یکشهر بزرگ هرگز نمی خوابد») تحقیق درباره خواب در حال حاضر بیک صنعت بزرگ تبدیل شده است. در امریکا دهها لابراتوار خواب فعالیت دارد و تحقیقات دامنه داری میکنند. در فرانسه، انگلستان، اتحاد شوروی و چند کشور دیگر نیز همین فعالیت ادامه دارد در آزمایشهایی که لوسی و سیکال انجام داده اند چهارمرحله اسامی برای خواب تشخیص داده شده است. مرحله اول معمولاً چند دقیقه طول میکشد و شخص خوابیده با سانی بیدار میشود و امواج الکتریکی مغز او غیر منظم و با ولتاژ کم است. مرحله دوم با آغاز ناگهانی فعالیت شدید الکتریکی همراه با گردش آرام تخم چشم شروع میشود. مرحله سوم بسیار تدریجی شروع شده و مستقر میگردد. امواج مغزی بزرگ ولی آرام و تقریباً در یک ثانیه با ولتاژی پنج برابر و نیم بیداری مشاهده میشود و حرارت بدون فشار خون پائین میآورد و عضلات تا حدی شل میشود، و سرانجام شخص خوابیده وارد مرحله چهارم میشود که عمیق ترین مراحل خواب است.

شخص خوابیده نسبت به صدا و هر گونه جنجال و پیریشانی عکس العملی نمیدهد قسمت اعظم بخش اول شب معمولاً در این مرحله از خواب عمیق میگذرد - و شگفت آنکه راه پیمائی در خواب نیز در همین مرحله رخ میدهد. حساس ترین حوادث تقریباً و معمولاً نود دقیقه پس از آنکه شخص به رختخواب میرود آغاز میشود. شخص خوابیده سعی میکند بسطح آمده و مجدداً بمرحله سوم، دوم و اول برگردد

اما بجای اینکه وارد مرحله سبک اول خواب شود حادثه جدیدی که میتوان گفت از کشفیات تازه است رخ میدهد. این حادثه با حرکات سریع چشم مشخص میشود که محتضر آنرا «رم» می نامند. این حرکات با گردش آرام چشم در مراحل عمیق تر خواب شروع میشود و شاید کشف (رم) از مهم ترین کشفیات پس از سال ۱۹۵۰ در این موضوع باشد. تجربه نشان داده است که تمام فعل و انفعالات روانی و آنچه ما آنرا دنیای خواب مینامیم در این مرحله کوشش شخص خوابیده برای بازگشت از مرحله عمیق خواب بمرحله سبکتر آن، نهفته است. در این حالت است که (هورمون ها) بداخل خون میریزند. ضربان قلب نامنظم میشود، فشار خون سرعت تغییر میکند. تنفس تصحیحی و سریع است، سوخت اکسیژن در بدن زیاد میشود و حرارت مغز بالا میرود.

(لوس و سیکال) باینحالت نام طوفانهای داخلی داده اند و باید دانست که هر شب چهار تا پنج بار حالت «رم» پدید می آید و جالب آنکه فاصله آنها تقریباً معین بوده و نود دقیقه به نود دقیقه است. با این حساب هر شخص خوابیده هر شب در حدود یکساعت و نیم خود را در چنین حالتی میگذراند و کمرختی و لختی عضلات که در این مرحله عارض میشود موجب بروز کابوس میگردد. بعبارت دیگر کابوس در (رم) دست میدهد و شخص خوابیده میکوشد تا خود را از چیز ترسناکی نجات دهد، ولی حس میکند عضلاتش فلج شده است. درخشان ترین نتیجه این تحقیقات تجربه ایست که (ویلیام وی نت) در این زمینه کرده است. او تصمیم گرفت تا بداند اگر شخص را در همان موقع که (رم) آغاز

میشود بیدار کنند چه میشود. برخی از داوطلبانی که حاضر شده‌اند این آزمایش روی آنها انجام گیرد دچار حساسیت عصبی و فراموشی شدند. آنها دیگر نمی‌توانستند حواس خود را روی چیزی متمرکز کنند و احساسات ناراحت و عجیب و غریبی را در خود میدیدند. دنباله این آزمایشها نشان داد که اگر شخص بخواهد خواب ببیند باید حتماً وارد حالت (رم) بشود و اولین شب پس از پایان این آزمایش اشخاص مورد آزمایش بیشتر ساعات خواب خود را در حالت (رم) گذرانند. و چنین بنظر میرسد که در این حالت کسر خواب را تأمین میکنند و البته کسر رؤیا را این آزمایش بصورت دیگری ادامه یافت. بدین معنی که شخص خوابیده را بمحض اینکه وارد مرحله عمیق خواب میشد از خواب برانگیختند. اما برخلاف انتظار هیچگونه اثر منفی و ناراحت کننده پدید نیامد و جز برخی عوارض بسیار ناچیز کسر خواب عمیق که بعد باسانی جبران شد نتیجه‌ای بیار نیاورد. گرچه در این زمینه تحقیقات زیادی شده است معذک هنوز نمیتوان گفت که دانشمندان حالت (رم) را بخوبی شناخته‌اند. (رم) در برخی حیوانات نیز وجود دارد. هنگامیکه این حالت را از کودکان سلب میکنند، آنان بیش از بزرگسالان احتیاج بجبران آن خواهند داشت. بچه‌هایی که هفت ماهه بدینا می‌آیند، بیشتر از دیگران بحالت «رم» احتیاج دارند. حوادث روزانه اغلب در حالت «رم» و بصورت‌های دیگر بخواب می‌آیند و هر چند خواب عمیق‌تر میشود حوادث قدیم‌تری در «رم» مای بعدی بخواب می‌آیند. افکار شخص خوابیده در حالت «رم» روشن و زنده بوده و میتواند قضاوت کند.

اخيراً پزشكان بیمارستان «مونت سینای» در نیویورک متوجه شدند که تقریباً در تمام «رم»ها مردان از لحاظ جنسی بیشتر تحريك میشوند و این حالت حتی در مواردی که رؤیا بهیچوجه جنبه جنسی ندارد نیز دیده شده است. با این وجود این پدیده کاملاً با تز «فروید» تطبیق میکند که رؤیای انسان در واقع حالت تغییر شکل یافته و نمودارهای دگرگون شده حوادث و تمایلات است. با وجود این معلوم شده است که در شرایطی که جلو «رم» را در آزمایش گرفته‌اند بازهم حالت تحريك بمردان دست داده است منتهی در همان مواقعی که در واقع موعد «رم» بوده است. و این نشان میدهد که در این حالت یکساعت زمان سنج روانی مخصوصی نیز دست‌اندرکار است. بظن قوی، دامنه‌دارترین معضلات نشان از رابطه‌ای است که میان سه عنصر «حالت رم» بیماری روانی و داروها وجود دارد. دلائل محکمی موجود است که نشان میدهد بسیاری از مردم از فقر «رم» نه از کسر خواب سنگین رنج میبرند، محرومیت از رم علت‌العلل ناراحتی‌های خواب است و داروهائی که برای عمیق‌تر کردن خواب مصرف میشود آنها را که خوابشان پریشان است دشوارتر میکند چون الکل، قرص‌های خواب‌آور و اینگونه وسائل مصنوعی و شیمیائی شخص را بخواب عمیق میبرد و او را از «رم» بخصوص در بخش اول شب محروم میکند. تحقیقاتی که در «ادینبورو» روی چند تن داوطلب سالم و قوی بعمل آمد نشان داده است که مصرف قرص‌های خواب‌آور موجب شده است که در آغاز کار «رم» از دست برود و پس از مدتی بدن آنها خود را با وضع نوین بی (رم) عادت و تطبیق داده اما همینکه خوردن قرص را متوقف کرده‌اند

چندین شب متوالی خواب ایشان در حالت «رم» بوده است و این خواب نیز سرشار از کابوسهای متعدد بوده است، تا آنکه وضع خواب شخص مورد آزمایش بحال طبیعی خود درآمده است و همین امر نشان میدهد که چگونه شخص بخوردن قرصهای خواب آور معتاد میشود و ترك آن را برای خود دشوار و غیر ممکن می بیند.

* (در تصرفات و ادراك روح انسانی) *

تصرف و ادراك روح انسانی بر دو نوع است - یکنوع بواسطه آلات و ادوات است. مثل اینکه باین چشم می بینیم و باین گوش می شنویم و باین زبان تکلم مینمائیم. این اعمال روح است و ادراك حقیقت انسانی، ولی بوسائط آلات یعنی بیننده و شنونده و متکلم روح است نه چشم و گوش و زبان.

و نوع دیگر از تصرفات و اعمال روح بدون آلات و ادوات است. وقتیکه جسد انسان در حالت خواب است روح بی چشم می بیند، بی گوش می شنود، بی زبان تکلم میکند و بی پا میدود. این تصرفات بدون وسائط آلات و ادوات است - و چه بسیار واقع که رؤیایی در عالم خواب بینیم و آثارش پس از مدتی مطابق واقع ظاهر شود - و همچنین چه بسیار میشود که مسئلهای را در بیداری حل کردن نتوانیم ولی در خواب در عالم رؤیا حل نمائیم. چشم در عالم بیداری تا مسافت قلیله مشاهده نماید لیکن در رؤیا انسان در شرق است غرب را بیند، در بیداری حال را و در خواب استقبال بیند، در عالم بیداری بوسائط سریع در ساعتی نهایت بیست فرسنگ طی کند. ولی در عالم خواب در

يك طرفة العين شرق و غرب را طی نماید. آنرا سیر جسمانی و این را روحانی گویند در وقت خواب این جسد مانند مرده است نه بیند نه بشنود، نه احساس کند، نه شعور دارد و نه ادراك. یعنی قوای جسمانی مختل شود. لکن روح زنده و باقی است و بعد از فوت هم همین است. اگر بعد از فوت فنائی باشد میل اینست که تصور نمائیم مرغی در قفس بوده و بسبب شکستن قفس هلاك گردیده و حال آنکه را از شکست قفس چه باك. این جسد مثلاً قفس است و روح مانند مرغ و ملاحظه میکنیم که این مرغ را بدون این قفس در موقع خواب پرواز است. پس اگر قفس شکسته شود. مرغ باقی و برقرار خواهد بود بلکه احساسات او بیشتر شود. ادراكاتش زیاده گردد، انبساطش بیش و فی الحقیقه از حجیمی بجنّت نعیم رسد. زیرا از برای طیور شکور جنتی اعظم از آزادی نیست. و همچنین در بیداری چشم انسان نهایت يك فرسنگ را بیند. زیرا بواسطه جسد تصرف روح باین مقدار است. اما ببصیرت و دیده عقل کشورها و شهرها را بیند و آنجاها را ادراك کند و اکتشاف احوال نماید و تمشیت امور دهد. حال اگر روح عین جسد باشد. لازم است که قوه بصیرتش در خواب و بیداری یکسان باشد. پس معلوم شد که روح غیر از این جسد است. و آن مرغ غیر این قفس وقوت و نفوذ روح بدون واسطه جسد شدیدتر است. لهذا اگر آلات معطل شود. صاحب آلات در کار است. مثلاً اگر قلم معطل شود یا بشکند کاتب حی و حاضر و اگر خانه خراب شود صاحب خانه باقی و برقرار. این از جمله براهینی است که دلیل عقلی است برای اثبات بقای روح. اما دلیل دیگر: این جسد ضعیف شود، فربه گردد، صحت پیدا کند،

گردد، راحت شود، و اگر احیاناً دست و پا قطع شود و قوای جسمانی مختل گردد، چشم کور و گوش کر و زبان لال و اعضاء بمرض فلج گرفتار شود و بالاخره جسد نقصان کلی یابد. باز روح بر حالت اصلی و ادراکات روحانی خویش باقی و برقرار خواهد بود، نه نقصانی یابد و نه مختل گردد ولی جسد چون مبتلا بمرض و آفت کلی گردد از فیض روح محروم شود. مانند آئینه که چون بشکند و یا غبار و زنگ بر دارد شعاع آفتاب در آن ظاهر نشود و فیض نمودار نگردد. روح انسانی داخل جسد نیست. زیرا مجرد و مقدس از دخول و خروج است. و دخول و خروج فقط شأن اجسام است. بلکه تعلق روح به بدن مانند تعلق آفتاب به آئینه است. روح انسانی بر حالت واحده است. نه بمرض جسد مریض شود و نه به صحت جسم صحیح گردد و نه تحلیل شود و نه ضعیف گردد. نه ذلیل شود و نه حقیر گردد و نه خفیف شود و نه صغیر. یعنی در روح فتوری جسمانی هیچ خللی عارض نگردد. و اثری نمودار نشود. ولو جسد زار و ضعیف شود و کلیه قوای جسمانی مختل گردد. پس معلوم و محقق گشت که روح غیر جسد است و بقایش مشروط به بقای جسد نیست، بلکه در نهایت عظمت در عالم جسد سلطنت نماید. و اقتدار و نفوذش مانند فیض آفتاب در آئینه ظاهر و آشکار گردد. و اکنون چون این کتاب به نام رجعت یا بازگشت به دنیا است پیش از قیامت و سیر روح در جهان خواب موسوم نموده‌ام، لازم گردید که بطور خلاصه اشاره‌ای در فرق بین روح و نفس و عقل طبق نظر به حکماء و دانشمندان روانشناس به عرض برسانم. تا در تجزیه و تحلیل مطلب دچار ابهام نگردد.

* (فرق بین روح و نفس و عقل) *

باید دانست طبق آنچه حکماء و دانشمندان فرموده‌اند ارواح در پنج قسم منقسم می‌شوند. و اما روح انسانی که ما به‌الامتیاز انسان و حیوانست همان نفس ناطقه است. و این دو اسم عنوان شیئی واحد است. و این روح که به‌اصطلاح حکما نفس ناطقه است محیط بر کائنات سایره می‌باشد ولی تا به روح ایمانی مؤید نگردد از اسرار الهیه و حقایق لاهوتیه مطلع نشود. مانند آئینه است که هر چند صاف و لطیف و شفاف باشد محتاج به انوار خواهد بود. و تا پرتوی از آفتاب بر آن نتابد در آن چیزی مشاهده نگردد. و عقل قوه روح انسانی است. روح به‌منزله چراغ است و عقل به‌مثابه انوار که از آن ساطع گردد. روح به‌منزله شجر است و عقل به‌مثابه ثمر. عقل کمال روح است و صفت متلازمه آن. مثل اشعه که لزوم ذاتی شمس است. اکنون بسیار بجا و مورد است که راجع به بقای روح از قول دانشمندان بزرگ روانشناسی مطالبی بیان شود. زیرا تا انسان درباره موضوعی دانش نداشته باشد با مشکل زیاد با آن موضوع روبرو خواهد بود.

* (در بیان بقای روح یا اسپریتسم) *

بقای روح عبارت است از ظهور روح انسان (یا قسمت فنا ناپذیر) که پس از مرگ باقی و به بعضی وسائل خود را با زنده‌ها مربوط می‌سازد.

معلوم است که دوره زندگی انسان در روی زمین جز یک دوره آزمایش که باید آن را صرف تنزیه خویش نماید بیش نیست. تا آنکه

لایق سعادت کامل در آینده گردد. بدانکه انسان مرکب است از سه اصل مختلف: جسم و روح و لفافه روح (قالب مثالی) و جسم لفافه دو اصل دیگر است.

جان یا روح چشمه وجدان و ذکاوت و اراده است. لفافه روح (قالب مثالی) پس از مرگ لباس روح و جو روح است.

ارواح مرحومه بر این منوال مجهز از یک قسم هوایی شکل به زندگی روحی خود ادامه می دهند، یا در روی زمین یا عوالم دیگر و یاد فضای لانهایت بر حسب درجه تکمیلی که در زندگی یا مرگ نائل گشته اند. در این صورت آنان قادر بر ارتباط با اشخاصی که آنها را می طلبند می باشند.

همینکه روح با لباسی تجسم یافت که بر ازنده خطا یا صواب او در این علم بوده باید یک نوع زندگی نوینی را شروع و زد و خورد جدیدی را آغاز نماید تا بحد کمالی که لازمه وصول به آن مقام است فائز گردد و این قانون عدل الهی است: زیرا روح تنها قسمتی از وجود است که معرفت به حال انسانی دارد و بر اثر همین معرفت است که به پاداش ثواب و عقاب که شایسته آن بوده خواهد رسید و در عالم نورانیت وارد نخواهد گشت مگر وقتی که در اثر مجاهدات بلیغه خود را تکمیل و قابل دخول در ملکوت ارواح جیده گرداند.

در هنگام قالب مثالی (لفافه روح) جسم را ترك گفته در حالی که خود را از این تنگنا که سالیان دراز در آن زیسته خلاص می نماید. آنگاه اتصالی که او را با جسم مربوط کرده بود شکسته گشته، در این صورت مرده می شود برای زمین وزنده می شود برای ساکنین

فضا.

زمانی که جسم خاک گردید کمک به روئیدن نباتات نموده و باعث حفظ بقای زندگی آنهایی که در روی زمین مانده اند می گردد. و روح راهنما و ملك مستحفظ آنهایی می گردد که او را دوست داشته اند و در عالم خیال با آنها مخابره می کنند. حتی بقوه فهم آنهایی که به تجدید حیات و آینده خود می کوشند کمک می نمایند. در این صورت ما باید پیروی کنیم، به کمک اطلاعات آنها. گرچه بسا اتفاق می افتد که اشارات آنها از طبایع مختلفه باشد. چه گاهی روح احضار شده خود را در ملاحظاتی يك فلسفه عامضی فرو برده و گاهی به مطالب مضحکه آمیز بچه گانه که موجب شك و ریب می گردد وارد می سازد. برای تشخیص این تناقضات، ارواح را به دو طبقه منقسم کرده اند. خیر و شر - ارواح خیر هادیان خیر اند و سعادت مندانی هستند که مأموریتشان حفظ و حمایت مؤمنین است.

ارواح شر در صددند که استشاده کنندگان را به راه صعب و خطرناکی اندازند.

* (ظهور ارواح) *

ارواح به دو نوع ظاهر می گردند:

۱- ارواح بدون اینکه به طریق مادی خود را ظاهر سازید - در مؤمنین تأثیر می نمایند و ساعیند که به آنها بفهمانند که بکلی معدوم نشده اند و در بین آنان می باشند. مثل بهم خوردگی دربها و دقه به دیوارها و سقوط بی جهت اشیاء به این وسائل متشبه می شوند. و ما نباید با نظر

بی‌اعتنائی بدین صدا ناظر باشیم و به صدایی آنها به وسیله فکر به آنها جواب ندهیم و خود را محظور و آنان را آزرده سازیم و ارواح فقیری را که از حائیه حیات جسمی عادیند و به اظهار محبتی از طرف ما حق دارند قلباً متذکر نگردیم.

* (رجعت یا بازگشت مردگان به دنیا پیش از قیامت) *

به موجب آیات قرآن حکیم و احادیث ائمه طاهرین و تحقیقات دانشمندان بزرگ و حکماء و روان‌شناسان بنام و دلائل و براهین عقلی و حسی، رجعت یکی از موضوعات مهم و از ضروریات دین مقدس اسلام شناخته شده است. و چون در این موضوع مهم یعنی مسئله رجعت یا بازگشت مردگان به دنیا قبل از قیامت کبری - کمتر کتاب مستقلی نوشته شده بیشتر مردم اطلاع کافی نداشتند و از چگونگی آن نیز بی‌اطلاع می‌باشند. در صورتی که دانستن این مطالب نه تنها اهمیت جهانی دارد بلکه برای نیکوکاران بزرگترین مرده و بشارت است. زیرا با ایمان و اعتقاد به رجعت (بازگشت به دنیا) هر کسی از مؤمنین می‌تواند قبل از مرگ و اساس کارهای خود را نموده تا برای تکامل لایق بخود مشمول الطاف خداوندی شده باشد، و چنانچه در عمر اولیه کمبودی از حیث عمل نیک داشته در رجعت نقص و کمبود خود را جبران نموده و قوه و قابلیت که خداوند در وجود او عطا فرموده به تکامل لایق بخود برساند و به پادشاهی نیک نائل گردد.

از آنجا که انسان تا وقتی که درباره چیزی - دانش و قوه تشخیص ندارد علاقه و ایمان درستی نیز نسبت به آن ندارد.

لازم است با زبان ساده‌تری درباره رجعت و بازگشت به دنیا یا بدن عنصری بعد از مردن مختصر اشاره نموده تا بیشتر توجه خوانندگان محترم را بدان معطوف داشته که به ارزش و اهمیت روشن‌تر شوند.

* (نخست باید بدانیم رجعت چیست) *

باید دانست که یکی از مراحل مهم تکامل حیات رجعت است که در آخر الزمان واقع خواهد شد.

اکنون برای روشنی مطالب بعدی از بیان مقدمه‌ای ناگزیریم؛ چنانکه در کتاب (دانش و دین) نیز مطالبی در این موضوع نوشته‌ام تا مطالعه‌کنندگان ارجمند با دقت بنگرند و از الطاف خداوند متعال بهره‌مند گردند.

باید دانست که عالم و آدم اول از اجزاء صغیر صلیه اولیه به نام ائیر - اتر - اتم و هرچه نام بگذاری بوجود آمده و در آن روحی دمیده شده و این عناصر مختلف فعالیت کرده‌اند تا قوای درونی و استعدادهای موجود را به‌ظهور و بروز برسانند. و در این فعل و انفعال شیمیایی که سلسله بشر در آن افراد را پیوسته نگاه می‌دارد به کمال مطلوب برسد و تمام افراد این نوع به طرف کمال مطلوب پیش می‌روند. تا مگر يك فرد هم به مقصد برسد منظور حاصل است.

برای تشریح مطلب نیز باید مثالی بیاوریم - يك نقاش یا کوزه‌گر و صنعتگر و هنرمند که از سر پنجه‌های او هنر تراوش می‌کند پیوسته به منظور بروز کمال خویش فعالیت می‌نماید تا بر حسب استعداد و لیاقت موادی که به آن صورت می‌سازد آنچه کمال مطلوب است

بیرون دهد. و گاهی می‌شود که یکی از این مصنوعات به‌عللی از دست رفته، شکسته خراب شده و با حوادث روزگار مواجه شده مدتی در تکمیل آن وقفه رخ می‌دهد، تا باز آنرا به‌صورت اول برگرداند و کامل نماید. زیرا مواد این هنر صنف قابل و لایق کمال صورت بوده لیکن عواملی مانع از سیر کمال آن شده و از میان تمام این آثار هنری گاهی می‌شود که با چند شاهکار صنعت به‌دست می‌آید و بقیه خیلی قابل ملاحظه و دقت نیست. یکی از جنبه قابل نبودن مواد - دیگر به‌علت پختگی فاعل آن کار.

بنابر این مقدمه این عالم شباهت تمام با عوالم دیگر دارد و عناصر و افرادی که مصالح وجودی آنها در نهایت قابلیت بود و در بوته تحولات گذاخته شده تا به‌سر حد کمال برسد. چون به‌عللی که از سوانح و حوادث جهان. قتل و زلزله و خسوف و امراض مسمومه و غیره رخ داده ناقص در گذشته و این موجود حق دارد برای تکامل نفسانی خود که هنوز محل ظرفیت دارد رجعت (بازگشت) بدنیا کند تا به کمال خویش برسد. زیرا او حد کمالش ناقص مانده و به‌سر حد کمال نرسیده است. و لذا رجعت را برای این در سازمان آفرینش و مراحل کمال قرار دارد تا آنچه که از مصنوع حق ناقص در گذشته‌اند با قید ظرفیت و قابلیت استعداد کمال برگردد به کمال خود برسد و آنگاه از این منزل بگذرد به منازل متعاقب آن برسد تا به سر حد مقصود قدم گذارند.

مثال دیگر می‌توان آورد که چون آفرینش آدمی برای تکامل است و در خط سیر او وقفه‌ای نیست این حرکت از عالم نیستی بوده و به‌هستی رسیده و آدمی مراحل جمادی و نباتی و حیوانی را گذرانیده

در اصلاّب آباء (پشت پدران) و ارحام امهات (رحم مادران) و مراحل
علقه و مضغه و عظام و رمیم و بالاخره در مشیمه به صورت آدمی درمی آید
(ثم انشاء خلقاً آخر فتبارك الله احسن الخالقین) و چون به این دنیا آمده
مراحل کمال را بپیماید و به عالم قبر و برزخ و حشر و نشر و بعث و
قیامت و بهشت، تا برسد به مقام انالله و انا الیه راجعون بازگردد و
علت به معلول بپیوندد و تمام این مراحل برای کمال است و حرکت
دائماً به طرف می چرخد و هیچ وقفه در حرکت کمالی نیست. در میان
این افراد هم برخی از نوع بشر به سرحد کمال رسیده و برخی ناقص
مانده و گروهی هم بر حسب ظرفیت و قابلیت استعداد کمال خود را
دریافته اند و از این منزل گذشته اند.

بازگشت و رجعت برای آنهایی که ناقص رفته و به سرحد کمال
مطلوب نرسیده اند در مدار قوسی صعودی و نزولی یکی به منزله هادی
و رهبر و معلم و دیگر به منزله متعلم و دانشجو می باشد که این هر دو
در حرکت خود رجعت دارند.

رجعت اولی بمنزله تعلم و ارشاد و هدایت است، و رجعت دومی
به منزله تعلیم و آموختن و پرورش یافتن است.

چنانچه در حدیث نبوی است که می فرماید:

خلقتم للنفا و انما منتقلون من دار الی دار

باز هم می توان گفت دستگاه آفرینش که معلول علل و اسباب
است و کابینه حکومت الهی که فقط و فقط نخست وزیر مختار آن عقل
کل و اشرف رسل محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم می باشد با
هیئت وزراء خویش که اوصیا و اولیاء و حجج حق - بر مردم هستند

برای همیشه است. این شرافت رسالت برای خاتمیت نبوت و زمامداری
عالم ارواح بوده و لذا آنها تادر آفرینش حق فعل و انفعال وجود مقدور
است آنها از طرف پروردگار آفریننده حجت حق بر خلق هستند و
برای همیشه واسطه فیض و افاضه می باشند.

رجعت هر کسی برای تکامل نواقص است و باید زیر نظر نمایندگان
حق صورت گیرد و لذا چون امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف
ظهور می کند و سلطنت می نماید و عالم را از عدل و داد پس از ظلم
وجود پر می کند آنهم دوره ای دارد که به دست پیرزنی شهید خواهد
شد و آنوقت چون زمین خالی از حجت نمی تواند باشد رجعت آل
محمد (ص) شروع می شود زیرا آنها در خود مقام بلند ارشاد و هدایت
نگذاشتند ارشاد هدایت نمایند و آنها را کشتند و چون افاضه علمی
و ارشاد هدایتی آنها مانند تکامل استعداد مردم در نقص مانده، رجعت
می نمایند تا آنها را به کمال مطلوب هدایت و ایصال به مطلوب نمایند
و مردم ناقص در سایه هدایت آنها کامل شده به فضیلت نهایی و کمالی
قابلیت استعدادی خود برسند. و لذا رجعت از ضروریات دین شناخته
شده و در آن آیات و احادیثی هست و کتب بسیاری در اطراف آن نگارش
یافته است.

تکامل انسان در مدار حرکت خود در دو خط منحنی صعودی
و نزولی است و تمام افراد نوع برای حرکت از فضیلت فعلیت بقوه و
حرکت از قوه به فعلیت در مدار تکامل ناگزیر هستند و این مسیر به نظام
عالم کون تعبیر شده که از حق به خلق و از خلق به حق بازگشت می نمایند.
با توجه به اینکه این عالم برای مراحل کمال خلق شده و انسان

مانند خاکی است که در خلال آن زرناب وجود دارد و همانطور که زرگر طلا را از خاک خارج می‌کند و آب می‌نماید و مکرر در بوته می‌گذارد و با چکش صدها بار بر سر او می‌کوبد و باز می‌گذارد تا زر ناب از آن به دست بیاید و غل و غش و کثافت آن بر طرف گردد، صانع حکیم نیز میان عناصری که بهم آمیخته و به فعل و انفعال اختیاری و داشته با چکش حوادث روزگار و این همه مصائب طریق تکامل آنقدر بر سر آدمی می‌کوبند تا لطیفه روحانی آدمیت و جان و روح انسانیت خالص به وجود آید. و همان روح پاک و نفخه طیبی که در این عناصر دمیده شده با محصول شیمیائی عنصری، بازگشت بحق نماید. چنانچه فرموده انالله و انا الیه راجعون^۱ منه بخرج و الیه نعبد^۲.

و مولوی مراحل کمال را چنین وصف کرده است:

از جمادی مردم و نامی شدم	و ز نما مردم ز حیوان سر زدم
مردم از حیوانی وادم شدم	پس چه ترسم کی ز مردن کم شدم
وهله دیگر بمیرم از بشر	تا بر آرم چون ملایک بال و پر
وز ملک هم بایدم پران شوم	آنچه اندر وهم ناید آن شوم

در قرآن کریم ۱۸ آیه صریح در باب رجعت است و جناب آقای طبیبزاده در شرح زیارت جامعه می‌نویسد ۱۲۰ آیه راجع به وجود امام دوازدهم و ظهور و رجعت است.

در سوره مؤمنون می‌فرماید^۳ وقتی که جنگال مرگ آنها را فرا

۱- ما ملک خدائیم و بسوی او بازگشت می‌کنیم.

۲- از او جدا شدیم و بسوی او بازگشت می‌کنیم.

۳- حتی اذا جاء احدهم الموت قال رب ارجعونی لعلی اعمل صالحاً نیما ترکت کلا انها کامة هو قائلها و من ورائهم برزخ الی یوم یبعثون.

می‌گیرد، می‌گویند ای پروردگار من، بازگشت ده مرا شاید بجا آوردم
عمل صالحی. ولی راست نمی‌گویند و پشت سرشان بر زخمی است تا
روزی که برانگیخته شوند.

در این رجعت از مسلمات شمرده می‌شود که گناهکاران آرزوی
برگشت به آن را دارند.

در آیه ۱۷ سوره مؤمنون می‌فرماید^۱ آیا گمان می‌کنید آفرینش
شما عبث است و باز بما نخواهید کرد. که مسئله بازگشت از مراحل
غیر قابل انکار است. و از طریق کمال می‌فرماید: (منها خلقناکم و فیها
نعبدکم و منها نخر حکم تأدۀ اخری).

تمام این صورت و اعراض در فعل و انفعال است. نه آنکه معدومی
موجود شود یا موجودی معدوم - بلکه برای تکامل خلع و لبس است -
صورتی بخود می‌گیرد و باز لباس را بیرون می‌کند به صورت دیگر و
لباس دیگر تا به هدف نهایی مقصود برسد - و در سوره انبیا آیه ۹۵
می‌فرماید^۲ هر قریه‌ای که ما اهلش را هلاک ساختیم آنها حق بازگشت
به دنیا برای تکامل ندارند. زیرا آنها ظرفیت و استعدادشان برای کمال
از دست رفته که هلاک شده‌اند و کسانی حق بازگشت دارند که استعداد
کمالی آنها باقی باشد و به دست هلاک الهی محو نشده باشد.

و در آیه ۹۱ سوره ۲۱ انبیاء می‌فرماید^۳.

این امت يك امت بودند که آفریننده آنها هستیم و باید عبادت

۱ - افحسبتم انما خلقناکم عبثا وانکم الینا لاترجعون.

۲ - و حرام علی قریة اهلکنا هلم نهم لایرجعون.

۳ - ان هذه امتکم امة واحدة و انا ربکم فاعبدون و تقطعوا امرهم بینهم کل
الینا راجعون.

کنید مرا، آنها فرقه فرقه از هم جدا شدند در حالی که بازگشت همه به سوی ما می باشد. در این بازگشت و رجعت اختلاف کرده اند که رجعت در این دنیا یا در آخرت است، در صورتیکه دنباله آیه نشان می دهد رجعت این دنیا است زیرا موضوع عمل صالح است و عمل صالح و تکالیف در این عالم است. و آخرت عالم حساب است نه عمل.

* (آیات و اخبار و حدیث درباره رجعت) *

در اینکه رجعت از ضروریات دین است آیات و حدیث و اخبار متواتر در کتب حدیث دیده می شود.

سید نعمت الله جزایری رحمه الله علیه می نویسد (۶۲۰) حدیث در رجعت به دست آوردیم. علامه مجلسی ره می نویسد (۲۰۰) آیه و (۵۰۰) حدیث در رجعت اجزاء کردم و همه دال بر رجعت آل محمد (ص) می باشد و در جلد ۱۳ بحار، تعداد (۱۹۸) روایت نقل کرده است. شیخ حر عاملی در کتاب (الایقان الهجعه بالبرهان علی الرجعه) (۶۰۰) حدیث روایت کرده. شیخ صدوق ره و شیخ مفید قدس سرهما در اعتقادات خود در باب رجعت صریحاً بیان عقیده خود را که از اعلام شیعه می باشد نموده است.

درباره رجعت در شرح زیارت جامعه نیز علماء سلف عقاید و اخباری نوشته اند. ابن بابویه ره می گوید اعتقاد ما در رجعت اینست که برگشتن به دنیا حق است که حق تعالی در سوره بقره آیه ۲۴۴ قرآن فرموده است:

۱- الم تر الى الذين خرجوا من ديارهم و هم الوف حذر الموت فقال لهم الله موتوا ثم احياهم.

آیا ندیده‌ای آن قومی را که بیرون رفتند از دیارشان و آنها چندین هزار بودند که از ترس مرگ فرار کردند، پس خداوند فرمود بمیرید باز زنده‌شان نمود. آن قوم هفتاد هزار خانواده بودند و هر ساله طاعون در آنها می‌افتاد و اغنیا چون می‌توانستند بیرون می‌رفتند و فقرا به علت ضعفشان می‌ماندند پس طاعون در آنها که بیرون می‌رفتند اندک می‌شد و در بازماندگان بیشتر - می‌گفتند اگر بیرون بودیم مبتلا به طاعون نمی‌شدیم و بیرونیان می‌گفتند اگر مانده بودیم طاعون زده می‌شدیم چنانچه آنها را طاعون زد اتفاق کردند که همه از دیار خود بیرون روند، چون موسم طاعون شد همه بیرون رفتند و بر کنار دریا منزل کردند چون آرام گرفتند خطاب شد که بمیرید آنگاه مجموعشان مردند جز برخی از آنان که خدا می‌خواست. ارمیای پیغمبر بر آنها گذشت عرض کرد پروردگارا تو اگر بخواهی آنها را بیدار و زنده می‌کنی و از این پس بلاد ترا آبادان می‌کنند و تو را بندگی می‌نمایند. در آن حال حق تعالی وحی فرمود که می‌خواهی آنها را برای تو زنده کنم. عرض کرد بلی حق تعالی آنها را برای ارمیا زنده فرمود و با او این قوم مردند و به دنیا برگشتند و باز با جلهای خود مردند.

صدوق چند آیه دیگر که دلیل بر مردن و زنده شدن و رجعت است یاد می‌فرماید و برخی او را غزیر گفتند که صد سال مرد و باز به دنیا آمد و بعد به اجل خود مرد.

در میان موسی و اصحاب کهف همه نمونه بارز رجعت هستند و رجعت بر حسب تاریخ در اقوام و ملل گذشته بوده است و در میان ملت اسلام نیز رجعت خواهد بود.

شیخ مفید علیه الرحمه در باره حدیث رجعت شرح می دهد چنانکه مفاد آن اشاره شد، دو دسته بیشتر به دنیا بازگشت نمی نمایند. یکی صالح و دیگری طالح. يك طبقه کامل و يك طبقه ناقص.

شیخ صدوق در مسائل مرویه در باب رجعت می فرماید رجعت در نظر ما اختصاص به کسانی دارد که یا محض ایمان باشند یا محض کفر و سواى این دو فرقه کسی رجعت نمی کند و سبب رجعت کفار ندامت آنها در برزخ و تفاضای عود و رجعت به دنیا برای تکامل است.

برای مثال در اخبار آورده اند که حضرت علی اصغر شهید علیه السلام عرض می کند پروردگارا اگر من هدف تیر سه سعه دشمن واقع نشده بودم سیر مرانب تکمیلی خود را ادامه می دادم تا آنجا که نسل پاک و بزرگی از من باقی بماند و مقتضای عدالت الهی اینست که آن کودک شهید را و مانند آنرا به این جهان برگرداند تا به کمال مطلوب خود برسند.

سید مرتضی می فرماید رجعت اجتماعی ملت اسلام و فرقه امامیه است و چهل نفر از علمای متقدمین درباره رجعت تألیف و تحقیق دارند که اسامی آنها در شرح زیارت جامعه نوشته شده است.

و در تاریخ اخبار و حدیث رجعت از مسائل اتفاقی و مسلم است که در زمان مهدی آل محمد عجل الله تعالی فرجه صورت می گیرد و اول کسی که رجعت می کند از آل محمد حسین بن علی علیها السلام می باشد که به سبب عظمت فداکاری اوست.

از حضرت امام زین العابدین علیه السلام روایت شده که فرمود غیبت امام دوازدهم بطول می انجامد تا رجعت آل محمد (ص) آغاز شود.

شعر مصنف و مؤلف کتاب در مدح حضرت ولی عصر عجل الله فرجه.

چون روی تو خورشید جهانتاب ندارد
زان رخ نمائی که جهان تاب ندارد.

*** (جریان رجعت آل محمد صلی الله علیه وآله وسلم) ***

رجعت یعنی قبل از قیام قیامت

در زمان ظهور حضرت مهدی منتظر عجل الله تعالی فرجه گروهی از آن افرادی که کاملاً صالح و نیکو کار بوده اند و از دنیارخت بر بسته اند، و جمعی از افراد که شدیداً طالح و جنایت کار بوده اند و از دنیا رفته اند به دنیا مراجعت خواهند کرد.

افراد نیکوکار از این لحاظ به دنیا برمی گردانند که چشم ایشان به جمال امامهای خود روشن گردد و بجزای قسمتی از اعمال خود و کارهای پسندیده خود نائل شوند.

اشخاص جانی و خیانت کار را بدین جهت به دنیا برمی گردانند که بجزای اعمال زشت خود برسند، آن دولت و سلطنتی که نمی خواستند برای آل محمد صلی الله علیه وآله وسلم باشند بینند، شیعیان انتقام خود را از آنان بگیرند، ولی سایر مردم غیر از آن دو دسته که گفته شد همچنان تا قیامت در عالم برزخ و قبر خواهند بود.

موضوع رجعت و برگشتن آل محمد صلی الله علیه وآله وسلم قبل از برپا شدن قیامت از موضوعات اجتماعی یعنی اتفاقیه و ضروریه مذهب مقدس شیعه بشمار می رود. مخول و بزرگان علمای دوازده امامی.

از قبیل ابن بابویه و شیخ مفید و سید مرتضی و سید بن طاووس و علامه مجلسی و غیرهم می نگارند. رجعت آل محمد (ص) و شیعیان ایشان در بین مذهب شیعه اجماعی است و بطوریکه قبلاً اشاره شد رجعت یعنی زنده شدن اموات در زمان ظهور مهدی علیه السلام يك موضوعی است که تا کنون از برای زیادی رخ داده و قرآن مجید راجع به این جریان در چند موضوع تصریح می نماید که قبلاً ذکر شده است مانند زنده شدن حضرت عزیر یا حضرت ارمیا و آن هفتاد هزار خانواده ای که خداوند در سوره بقره آیه (۲۴۴) به پیغمبر اسلام می فرماید (که قبلاً ذکر شده) و در سوره اعراف آیه (۱۵۴) می فرماید حضرت موسی بن عمران هفتاد نفر را برای میقات یا قرار داد و انتخاب کرد. و در آیه (۵۳) سوره بقره راجع به آنان می فرماید: به موسی گفتند ما هرگز بتو ایمان نخواهیم آورد تا اینکه خدا را علناً ببینیم. پس از این مقاله در صورتیکه نگاه می کردید دچار صاعقه می گردید، آنگاه ما شما را پس از اینکه مرده بودید زنده کردیم تا شاید سپاسگزار باشید.

علت اینکه خدا آنان را زنده کرد این بود که حضرت موسی چنانکه در آیه (۱۵۴) سوره اعراف می فرماید:

گفت پروردگارا اکنون من نزد بنی اسرائیل برمی گردم راجع به مردن ایشان چه جوابی بگوئیم لذا خداوند عالم آنانرا در این دنیا برگردانید، ایشان در این دنیا غذاها خوردند آبها آشامیدند با زنانی ازدواج نمودند فرزندان برای آنان بوجود آمد. مدتها در این جهان زندگی کردند تا اینکه با اجل طبیعی خود از دنیا رفتند.

در سوره مبارکه کهف آیه (۲۴) راجع به اصحاب کهف می فرماید.

آنان مدت (۳۰۹) سال در غار خود مکث نمودند آنگاه خداوند متعال آنان را به دنیا را برگردانید و جریان در کتب مربوطه مفصلاً نگاشته شده.

در سوره آل عمران آیه (۴۳) و در سوره مائده آیه (۱۱۰) درباره حضرت عیسی می فرماید: حضرت عیسی اموات را به اجازه خدا زنده می کرد. پس از این آیات کاملاً ثابت می شود که هیچ مانع عقلی و نقلی برای آن رجعتی که شیعه به آن قائل است نخواهد بود. در کتاب نور الانوار از حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام روایت می کند که فرمود:

(۱) (ان لی فی الارض رجعة بعد حدیثا کما کنت قدیماً).

و در زیارت جامعه کبیره می فرماید: من به آمدن شما در این جهان ایمان دارم و رجعت شما را تصدیق دارم. من منتظر امر شما هستم و از دولت و سلطنت شما انتظار می برم تا اینکه خدای توانا به وسیله شما خانواده دین خود را احیاء و زنده نماید و شما را در روزهای خود (در این دنیا) برگرداند و شما را برای عدل خویش ظاهر نماید و در زمین خود نمکین و قدرت دهد.

و باید دانست که روایات و دلائل و براهین و شواهد راجع به اثبات رجعت آل محمد صلی الله علیه و اله و سلم و شیعیان ایشان بقدری است که در اینجا نمی گنجد ولیکن من باب نمونه بذکر چند روایت می پردازیم تا با مصداق رجعت آشنا تر شویم.

در کتاب نوار الانوار از مفضل بن عمر از حضرت صادق آل محمد (ص) روایت می کند که فرمود پیغمبر (ص) با آن افرادی که بآن بزرگوار ایمان

آورده‌اند از قبیل مهاجرین و انصار، اشخاصی که در رکاب آن حضرت در
 راه خدا شهید شده‌اند زنده می‌شوند و به دنیا مراجعت می‌نمایند. آنگاه
 خدای توانا آن افرادی که پیغمبر اکرم (ص) را تکذیب می‌کردند و
 راجع به نبوت و پیغمبری آن حضرت شك و تردید داشتند، آن اشخاصی
 که حکم آن حضرت را منکر می‌شدند، آن گروهی که می‌گفتند پیغمبر
 خدا مجنون، ساحر، کاهن و سفید است و از روی هوی و هوس حرف
 می‌زدند و سایر منافقین را زنده خواهد کرد تا اینکه رسول خدا (ص) هر کدام
 از ایشان را بجزای خود برساند. مفضل گوید به حضرت صادق (ع) عرض
 کردم: آیا پیغمبر خدا و علی مرتضیٰ علیهما السلام و حضرت مهدی علیه
 السلام در يك زمان به دنیا مراجعت می‌فرمایند فرمود آری ایشان کلیه
 روی زمین حتی پشت کوه قاف و ظلمات و آنچه که در آنست و همه
 دریاها را سیر می‌نمایند تا اینکه دین خدا را ترویج کنند (و بگوش
 اهل عالم برسانند) ای مفضل؟ گویا من آن روز را می‌بینم که ما امامان
 در حضور جد معظم خود حضرت محمد صلی الله علیه و اله وسلم ایستاده‌ایم
 و از دست آن ستمکارانی که بعد از رسول خدا بما ظلم و ستم کردند،
 ما را تکذیب نمودند، با ما دشمنی کردند، ما را لعنت نمودند و هر که
 درباره ما ستم و جور نموده و ما را از حرم جدمان تبعید کردند و حبس
 نمودند شکایت می‌نمائیم.

موقعی که ما شکایت خود را به عرض آن حضرت می‌رسانیم آن بزرگوار
 گریان می‌شود و می‌فرماید ای فرزندان عزیزم این ظلم و ستمهایی که در
 حق شما کرده‌اند در حق من نیز شده است. بعد از آن گفتگوها است
 که فاطمه اطهر سلام الله علیها درد دل‌های خود را عرض می‌کند.

پس از فاطمه زهرا سلام الله علیها علی بن ابیطالب علیهما السلام از جا برمی خیزد و عرض می کند یا رسول الله بعد از تو گروهی از امت مخالفت با ما نمودند و کسی یاری ما نکرد و با نهایی که سفارش ما را کردی بوعده خود وفا نمودند و من محنت زیادی از ایشان کشیدم قصه من با این امت نظیر قصه هارون برادر حضرت موسی، با بنی اسرائیل. چنانکه هارون به موسی گفت ای پسر مادر این گروه مرا ضعیف شمردند و نزدیک بود که مرا بکشند. یا رسول الله من آنقدر صبر کردم و در مقابل آزار ایشان شکیبائی ورزیدم که وصی هیچ پیغمبری نکرد، بعد از علی (ع) حضرت امام حسن (ع) مجتبی علیه السلام از جابر می خیزد و می گوید: یا رسول الله وقتی خبر شهادت پدرم به معاویه بن ابوسفیان رسید زیاد را با تعداد صد و پنجاه هزار نفر بکوفه فرستاد تا از من و برادرم حسین و سایر فامیل از برای معاویه بیعت بگیرد اگر کسی بیعت نکند گردن او را بزنند و سرش را از برای وی بفرستند.

من وارد مسجد شدم. برای مردم خطبه خواندم. ایشان را موعظه کردم و از برای جهاد در راه خدا دعوت کردم تا در مقابل لشکر معاویه قیام نمایند و کسی بیشتر از بیست نفر جواب مثبت به من ندادند... الخ و پیمان شکنی کردند.

پس از حضرت اما حسن مجتبی (ع) حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام با آن عده که در کربلا با آن حضرت شهید شده اند در حالی برمی خیزند که به خون خود خضاب نموده باشند.

وقتی پیغمبر اکرم (ص) آنان را به این حال می بیند گریان می شود، بیهوش می گردد صیحه می زند و امام حسین را بسینه مبارک

می‌چسباند و می‌فرماید: ای حسین عزیز چشم من و تو به یکدیگر روشن باد تا آخر مظلومیت حسین (ع).

بعد از امام حسین جدم حضرت امام زین العابدین علیه السلام بر- می‌خیزد و از دست ظالمین و ستمکارانی که در حق آن حضرت ظلم و ستم نموده‌اند به پیغمبر خدا شکایت خواهد کرد.

پس از آن حضرت پدر بزرگوارم امام محمد باقر علیه السلام از جای خود برمی‌خیزد و از دست آن افرادی که در حق آن بزرگوار ظلم نموده‌اند به رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم شکایت خواهد نمود.

بعد از پدرم برمی‌خیزم و از دست منصور و پیروان وی و آن تهمت و افتراهایی که به من زدند به پیغمبر (ص) خدا شکایت می‌نمایم. پس از من فرزندم موسی علیه السلام از جای برمی‌خیزد و از خدعه و حيله و مکر، آزار، زندان غل و زنجیر هارون الرشید به پیغمبر شکایت خواهد کرد.

بعد از فرزندم موسی علی بن موسی الرضا (ع) برخواهد خواست و از دست مأمون الرشید و خدعه‌های او به پیغمبر اکرم شکایت می‌نماید. پس از او فرزندش محمد بن علی علیهما السلام برمی‌خیزد و از دست ام‌الفضل دختر مأمون و آن افرادی که در حق آن حضرت ظلم و ستم نموده‌اند به رسول خدا شکایت می‌کند.

بعد از او فرزندش علی بن محمد علیهما السلام از جا برمی‌خیزد و از ستمهای متوکل و آن ظلمهایی که در حق آن بزرگوار کرده‌اند به پیغمبر عظیم‌الشان اسلام شکایت می‌کند.

پس امام علی نقی فرزندش امام حسن عسکری علیهما السلام از جای برمی خیزد و از ظلم و ستمهای المعتز بالله عباسی و آنهمه ظلم و جور می نماید که در حق آن حضرت نموده بر رسول خدا (ص) شکایت می نماید. پس از امام حسن عسکری علیه السلام حضرت مهدی منتظر عجل الله تعالی فرجه الشریف از جای خود بلند می شود. مهدی موعود (ع) در حالی بر خواهد خواست که جامه خون آلود پیغمبر صلی الله علیه و الله و سلم که در موقع شکستن دندان و صورت مبارکش به خون آلوده شد با آن حضرت خواهد بود. آنگاه از دست ظالمین، فاسقین، فاجرین، ناصبین، کافرین و منافقین به رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم شکایت می نماید. و می گوید یا رسول الله تو صفات نام و نشان حسب و نسب مرا از برای مردم بیان کردی ولی امت تو منکر وجود من شدند. یعنی گفتند مهدی علیه السلام متولد نشده. برخی گفتند متولد شده ولی بعد از تولد از دنیا رفته. اگر نمرده بود غیبت او اینقدر طولانی نمی شد؟ در مقابل این سخنان صبر کردم تا اینکه خدای رؤف به من اجازه ظهور داده است.

در همین موقع است که رسول اکرم (ص) اسلام می فرماید: الحمد لله الذي صدقنا وعده واورثنا الارض ننبوء منها حيث نشاء فنعم اجرا لعاملين. یعنی حمد از برای آن خدا که وعده راست و صدق بما داد و ما را وارث زمین نمود که در هر کجای آن بخواهیم می رویم. و اجر آن افرادی که عمل خوب انجام دهند نیکو خواهد بود.

آنگاه خدای توانا. ظالمین، فاسقین، کافرین، منافقین و غاصبین، حق تعالی ایشان را زنده می کند تا هر يك از ایشان انتقام

خود را از آنان بگیرند.

بخشی از عالم پس از مرگ

نوشته - (لئون دنی) دانشمند فرانسوی

ترجمه و اقتباس محمد بصیری

تحت عنوان احتضار چیست و چگونه صورت می گیرد. می نویسد:
افراد عادی دنیا دوست، روحانی و یا گناهکار چگونه می میرند و روحشان
از بدن جدا می شود.

درباره روح و مرگ و زندگی پس از مرگ و حقایقی درباره
دنیای دیگر مطالب فراوانی تاکنون نوشته شده است. یکی از بهترین
تجزیه و تحلیلها که مستند و علمی بوده و با موازین دینی و اصول
شریعت اسلام نیز انطباق دارد، نوشته عالم مشهور فرانسوی (لئون دنی)
می باشد که اخیراً انتشار یافته است.

از آنجا که خوانندگان ارجمند همواره به این قبیل مسائل که جنبه
علمی و دینی و آموزنده نیز دارد ابراز علاقه می کنند. خلاصه ای از آن
را در این کتاب آوریم.

آیا هنگام مردن بر آدمی چه می گذرد؟

روح چگونه از کالبد و زندان بدن خلاص می شود.

در آن لحظه واپسین و هول انگیز محض چه حالی دارد و چه

چیزهایی را درک و احساس می کند.

اینها مطالبی است که همه کس علاقه بدانستن آن دارد زیرا

همه باید از این ورطه پرخطر بگذریم. و هیچکس را در مقابل مرگ مفری نخواهد بود.

آنچه از جریان عواقب این سفر که تاکنون بر ما آدمیان نامعلوم بود ارواح مردگان به ما عیان ساخته اند و بنا بر اخبار و اعلام آنها محسوسات و مدرکات شخص محتضر قبل از موت و پس از پایان آن فوق العاده متفاوت است و بستگی با اعمال و افعال و فضایل اخلاقی او دارد. که با مراجعه به تفسیر آیات و اخبار کاملاً روشن است.

سکرات موت و جان کندن. اغلب با کندی و معطلی صورت می گیرد و به این علت است که بست و بندهائی که بین شبیح روح و بدن اتصال دارد باید جدا و گسیخته شوند. و هر اندازه آن رشته ها محکمتر باشند جان کندن مشکلتر و دردناکتر و طولانی تر خواهد بود. در این حالت روح همه لرزشها و هیجانات از هم گسیختهگی ماده های جسمانی را احساس می کند. بعضی از اشخاص موقع احتضارشان مشوش و مضطرب و هر اسناک اند. برخی جان کندن آنها آسان و آرام مانند خواب خوشی است که بیداری فرحناکی بدنبال دارد.

آنان که در روزگار عمر و وظائف خود را خوب انجام داده نیک نفس و خیر اندیش بوده اند. مفارقت روح از بدن آنها آسان و سریع است. افراد نابکاری که پای بند شهوات نفس بوده بهمنوع خود تعدی و ناروایی نموده اند، مدت جان کندن آنها طولانی است و با سرسختی و ناراحتی جان می دهند. در همه حال رهائی روح از بدن تا آخرین لحظات عمر تولید ناراحتی هائی خواهد نمود که برای نیکوکاران زودگذر و برای خطاکاران توأم با زجر و مشقت است.

افراد بدعمل و ستمکار که مواد سیال روحشان خشن و به اصطلاح معمول آئینه روح آنها تار و کدر است.

سکرات موت آنها طولانی و ممتد خواهد بود. پاره‌ای از بدکاران پس از فوت روح در کالبدشان مانده زجر می‌کشند. در این حال شیخ روح بهمان اخلاق و افعال زشتی که متوفی در زندگی داشته بحالت مادی خود می‌نماید. روح اشخاص عامی و نادان در ظلمت و تاریکی قرار می‌گیرد و با ترس و وحشت به سر می‌برد. که در سوره اسری آیه ۲۲ می‌فرماید:

روح جنایتکاران و آدمکشها از مشاهده مناظر کشته و مقتولین خود معذب و پیوسته در زجر و سختی بوده در وحشت و هراس می‌گذرانند. کفار و منکران الوهیت زمان احتضار آنها طولانی و دشوار است به سر سختی جان می‌کنند و از مفارقت روح در تشنج و لرزانند و از روی ناامیدی تقلا و کوشش می‌کنند که هر طور ممکن شود از چنگال عفریت مرگ برهند.

در دم واپسین شك و بدگمانی‌های خود را بیاد می‌آورند مناظر هول‌انگیزی در مقابل آنها نمودار می‌شود و خود را بر لب پرتگاه مهیبی می‌بینند و می‌خواهند از سقوط خویش جلوگیری کنند یا آنرا به تأخیر اندازند در این حالت بین ماده‌های جسم و روح کشمکش شروع می‌شود. ماده‌های جسمانی نافرمانی و سرکشی می‌کنند و روح هر چند که باز علاقه به آن جسم بینوا دارد مایل است زودتر از قید و بند آن رهائی پیدا کند. روح این بداندیشان غالباً در بدن آنها می‌نماند و بخاک می‌رود و مطابق احتضار.

یکی از ارواح آنقدر درگور می ماند تا جسم متلاشی و طعمه
گرمهای خاک شود.

لحظات احتضار نیکوکاران راحت و آرام توأم با حالت تفویض
و تسلیم جان است. در دم واپسین موقعی که آفتاب عمرشان غروب می کند
امیدوار و مطمئن هستند پس از تسلیم جان بجان آفرین زندگی بهتر
و آینده درخشانی خواهند داشت.

قید و بندهایی که جان را به بدن آنها اتصال داده از مادههای
جسم به آرامی جدا می شوند و به جای آشفستگی و پریشانی حالت رخوتی
(سستی) که شبیه بخواب رفتن است به آنها دست می دهد.

چون روح آنها بر اثر تحمل سختی ها و در نتیجه گذشت و فداکاریها
و انجام کارهای خیر پاک و تصفیه شده سوابق اعمال خود را به خاطر
می آورند و آن سختیها و تلخ کامیها مانند مه و بخار غلیظی که سپیده
دم سطح زمین را فرا می گیرد و پس از طلوع آفتاب زایل می شود از
نظرشان محو و ناپدید می گردد.

در این روح آدم ثواب کاربین دو گونه احساس مرد دوسر دگر دانست.
یکی منظره مادیات و مال و منال دنیوی که ظاهر گشته و محو
می شود. و دیگری حیات ابدی که در برابر دیده او تجلی یافته منظره
زندگی و حیات نوین را در پس حجابی مشاهده می کند که بسیار جذاب
و دلربا و بسی اسرار آمیز و هول انگیز است. و دفعهً بآن تجلیات با
وجد و شوق سل کرده و به طرف آن می گراید. آنگاه نوری در برابر
نظرش تابش می کند که درخشندگی و تابناکی آن نه مانند نور آفتاب و
ماه و ستارگانست که مکرر بچشم محسوم دیده ایم بلکه یک روشنائی

عالی درخشانی است که مافوق تصور ما است و همه وجود او را فرا می گیرد. متدرجاً در روح محتضر نفوذ می کند حالت حظ و خوشی و آرامشی توأم با نیروی جوانیست بروح می بخشد سپس روح در امواج آن نور و روشنائی نیروبخش غوطه ور شده ترس و هراسش تخفیف می یابد و از کسانیکه در بالین او گریانند و اشک اندوه و فراق می ریزند روگردانده نگاه خود را بعالم بالامتوجه می سازد. او آسمانهای پرشکوه ارواح خویشان و دوستان در گذشته را می بیند که جملگی به پیشوازاو آمده اند تا به فضا و عالم علوی رهبریش کنند. روح با آنها به پرواز درآمده تا طبقات اتره آسمانها یعنی تامحلیکه پاکی روح اجازه وصول به آن طبقات را دهد صعود می نماید در آنجا بیم و هراس روح تسکین و نیروی تازه یافته در آسایش و راحتی قرار می گیرد.

البته درك آرامش بستگی تام به پاکی و صفای روح و فضیلت اخلاقی فردی دارد و درجات صعود ارواح به کلی متفاوتست. اشخاصی که دوران عمر را به لاقیدی و بیمبالائی گذرانده و تقصیر و خطای عمده ای نداشته اند، خیراندیش نبوده اند.

در حالت احتضار سستی و خمودت و درماندگی به آنها دست می دهد و با تکان و لرزشی روح از بدنشان فارغ و آزاد می شود. در این حال روح حیران و هراسان است. نمی تواند از آزادی خود مانند سایر ارواح نیکوکار استفاده کند. به واسطه ترس و رعبی که دارد در اطراف و حوالی و اماکنی که شخص متوفی زندگی می نمود می گردد، طواف می کند، رنج می کشد، و با خانواده خود نالان و گریان است. بی آنکه ملتفت گذشت زمان شود و بداند در فاصله زمان چه مقدار سالها

و قرن‌ها بر او گذشته همواره سرگردان است. بالاخره پس از مدت‌های طولانی که بر آن می‌گذرد ارواح بسراغ او آمده و تسلی و دل‌داریش می‌دهند و با تلقینات آنها میل و علاقه خود را از دنیای خاکی برکنده بطبقات دیگری که بهتر و ظلمت آن کمتر است روی می‌آورد.

در اتفاقات ناگوار و مرگهائی که برای اشخاص سالم و تندرست روی می‌دهد. بروز آن پیش‌آمدیک تأثیر دردناک شدیدی در روح ایجاد می‌کند. و خوشبختانه حال اغماء و بیهوشی بشخص دست می‌دهد که کمتر احساس درد خواهد نمود.

آنهائیکه اقدام بخودکشی می‌نمایند گرفتار حالت وحشتناکی می‌شوند که وصف‌ناپذیر است زجر و صدمه‌ای که در آخرین لحظات عمر احساس می‌کنند تا سالهای متوالی روحشان آن صدمات را حس خواهند نمود. و بالاخره در خواهند یافت برای خلاصی از آلام و گرفتاری‌های زندگی که شدت و سختی آن کمتر از زجر و صدمات عواقب مرگست بیهوده دست بعمل خود زده‌اند و به‌جای آنکه ناملايمات و سختی‌های زندگی را تحمل کنند خودکشی را اختیار کرده‌اند.

بطور کلی حالت احتضار اشخاصی که سالها گرفتار بیماری بوده‌اند زیاد سخت و دردناک نیست زیرا بست‌های اتصال روح و جسم بر اثر آن بیماری طولانی متدرجاً سست و از هم باز و جدا می‌شود. مطالبی که در جریان وقایع روحی از ناحیه ارواح فاش گردیده واجد اهمیت فراوان است. چون زندگی در دنیای خاکی موقت و ناپایدار است.

پس چه بهتر که تا فرصت باقی است دست از کارهای ناروا برداریم. و عالم پس از مرگ را در نظر آورده سعی کنیم پلیدیهای جسم و روح

را با انجام اعمال خیر و اجرای تکالیف دینی و خدمت بعالم بشریت از خود بزدائیم و یا امیدواری بهمراحم و عنایات عالیّه خداوند بخشنده مهربان که پیوسته رحمت او شامل حال جمله مخلوقات است خود را برای رسیدن بهعالم جادوانی طوری آماده و مهیا سازیم که در پیشگاه ذوالجلال خجل و شرمسار نباشیم - ۲ - سوره یونس آیه (۶۲ و ۶۳ و ۶۴).

* (ساختمان کنونی و آینده انسان) *

اکنون برای روشنی و آشنائی بمفهوم رجعت (بازگشت) به دنیا قبل از قیامت، لازم است از ساختمان کنونی و آینده انسان مختصری بیان شود تا مطالب آشکارتر و از ابهام و شبهات عاری گردد و زودتر بدین راز مهم به اطلاع بیشتری نائل شویم.

باید دانست که ساختمان کنونی انسان و بدن دنیوی وی مایه اش خوراک و هوا و نور و غیر اینها از امثال اینها است.

واضح است که اخذ کردن این مذکورات از جهان با انجام دادن اعمالی مانند عمل تغذی و عمل تنفس تحقق می پذیرد.

و پس از آنکه اخذ گردیدند بایستی که جهازات متعددی اعمال گوناگون دیگری انجام بدهند تا مواد اخذ شده از جهان با شکل تازه ای درآیند و در اعضای بدن انسان بجزئیّت مقبول شوند.

پس ساختمان کنونی انسان با دوگونه عمل ساخته و پرداخته می گردد. که قسمت نخست ارادی و از روی دلخواه. و قسمت دوم خود-کار و بی نیاز از اراده است.

این است معنای جمله‌ای که سابقاً گفتیم عمل کردن ساختن ساختمان کنونی بدن است.

ولی البته ناگفته پیداست بدن انسان در عین اینکه ساخته اعمال اوست. خود آن اعمال و عین آنها نیست.

مثلاً در خوراك خوردن، چیزی که بدن انسان از آن ساخته می‌شود خوراك است و نیروهایی که در برداشتن و به دهان گذاشتن و جویدن و به معده فرو بردن و هضم کردن و سپس پخش کردن آن باعضاء و اجزای بدن و غیر اینها مصرف می‌شود و از بدن انسان بیرون می‌ریزد. عبارت اخیری اعمال او هستند که از او صدور می‌یابند.

هر چه بر بدن انسان از موارد جهان افزوده می‌شود در راه انجام دادن دو گونه اعمال دوباره از وی در شکل نیروهای مختلف مصرف می‌شوند.

اعمالی که برای ساختن ساختمان کنونی او لازم است (بطوری که شرح داده شد) و اعمال دیگری که در زندگی روزمره از وی صادر می‌شود.

مانند اینکه سخن می‌گوید، می‌نویسد، می‌خندد، گریه می‌کند، راه می‌رود، گوش می‌دهد، بر می‌دارد، می‌گذارد، نگاه می‌کند، تولیدمثل دارد و بسیاری دیگر از اعمالی که در زندگی وی از او سر می‌زند و شمردن يكايك آنها دشوار است.

اکنون بی‌مناسبت نیست که برای فهم سخنان گذشته و بعد در اینجا مختصری در استحاله عناصر اربعه - آب - خاک - هوا - آتش - گفته شود.

متقدمین در این باب گفته اند که چون تار فرو نشست و خاموش گشت مبدل به هوا می شود. و چون هوا غلظت یابد مبدل به آب گردد. و آب وقتی که منجمد شود مبدل بارض گردد. و ارض چون لطیف و حل شود مبدل به آب گردد. و گاه است که آب تلطیف یافته مبدل به هوا گردد همچنین است حکم هوا که گاهی لطافت پیدا کرده مبدل به نار گردد.

لکن نار (آتش) ناطلطف مبدل به هوا نگردد. و ارض «زمین» نیز با کسب غلظت مبدل به چیز آخر نمی شود.

اما چون اجزای این عناصر به همدیگر مخلوط گردند در اثر آنها مولداتی که در ارضند و قابل فسادند ظهور می کنند که عبارتند از موالید ثلاثه - نبات - جماد - حیوان.

اساس مولدات. بخارات و عصاراتی هستند که به سبب امتزاج آنها به یکدیگر مولدات مذکوره تولید می کنند.

بخار - آنچه زیست که از لطائف بخار (دریاها) و انهار و اجسام () بر هوا صعود می کنند و سبب آن اسخان (داغی) شمس و مطارح اشعه کواکب (ستاره ها) است به سطح دریا و اجسام و آنها و عصارات آنچه چیزها است که از میاء (آبها) و امطار (بارانها) به باطن ارض (زمین) مجلوب گشته و با جزای ارضیه (زمین) مخلوط گشته کسب غلظت کرده اند.

اما کیفیت تکوین و تصویر رشد و نمای آنها مفصل است که در این کتاب همین اندازه کافیت.

* (در معنی کون و فساد) *

مقصود از این دو لفظ حصول صورتیست در هیولا (ماده) و تجلی او است از همان صورت. وقتی که چیزی فاسد شد یعنی از صورت خود تخلی جست، لابد است از اینکه به صورت دیگر شود. زیرا هیولی هیچوقت بدون صورت نتواند بود و هر وقت يك صورت از او منتزع شود، صورت دیگر قبول می کند. پس اگر این صورت از صورت اولی اشرف باشد. او را در اصطلاح حکمت قدیم کون گویند.

و اگر صورت اولی رزل و ادنی باشد او را فساد گویند.

مثلاً وقتی که آب و خاک مبدل به نبات شدند. یا نبات دانه و میوه گردید و میوه و دانه مأکول (خوردنی) گردیدند و مأکول وقتی که مبدل بدم (خون) و لخم (گوشت) گردید و از آن جاننداری زنده به عمل آمد اینها را کون گویند.

و چون نباتات محترق گشته خاکستر شد یا حیوانی مرده و خاک گردید او را فساد گویند. و شرح بیشتر در اینجا نگنجد. و برای مزید آگاهی همین اندازه کافی است.

* (در چگونگی نطفه و علاقه روح) *

پیش از آنکه درباره روح و نظریات دانشمندان علم النفس گفتگو نمائیم مقدمه ای برای روشنی ذهن مطالعه کنندگان محترم به عنوان سؤال و جواب در باب مسئله روح و دلیل آن نگاشته می شود.

(سؤال) هر نوع دلیل قطعی بر وجود روح دارید بیان فرمائید.

(جواب) براهین قطعی بر وجود روح زیاد است. و ما در این

کتاب اکتفا می‌نمائیم به چند دلیل. ۱- اول مشاهده و محسوس است در زمانی که طفل نطفه یا علقه یا مضغه بلکه استخوان و گوشت بود انسان نبود. وقتی انسان شد که خلقت تازه گردید و آثار جدیدی در آن پیدا شد و آن نیست مگر به واسطه ولوج روح در آن و این امریست حسی.

(سؤال) - مکررمی گوئی دست من پای من جوارح من اعضاء من سلولهای مغز من. آیا مراد از کلمه من چیست. همان روح است که حقیقت تست و در تمام نشئات دنیا و آخرت باقیست.

(جواب) و دلیل بر این مطلب آنکه صحیح است گفته شود دست من و پای من ذات من نیست همچنین هر يك از اعضاء و جوارح من ذات من نیست سلولهای مغز من ذات من نیست. ولیکن صحیح نیست گفته شود روح من ذات من و حقیقت من نیست.

بالجمله - همان طور که نجار فرمان فرما می‌باشد و هر يك از تیشه و اره و مته و کمان و سایر آلات و ابزار نجاری مشغول خدمت و انجام وظیفه‌اند برای يك مطلوب نجار که ساختن در می‌باشد.

چشم و گوش و دست و پا قلب و سایر اعضاء و جوارح تمام مشغول خدمت برای يك مطلوب انسان است مثل پذیرائی میهمان معلوم می‌شود. فرمانفرمای کل اعضاء و جوارح روحست که تمام آنها را به طرف يك مقصدی می‌کشاند. و تمامش را به يك مطلوب و ادار می‌نماید والا باید هر کدامی متوجه کاری باشند و معارضه بین آنها واقع شود.

دیگر چه بسا بدن انسان اقتضای حرکت و خودش اراده سکون دارد مانند کسیکه بدنش مرتعش است هر چه می‌خواهد ساکن شود

نمی‌تواند. با آنکه بدنش قوهٔ حرکت ندارد به واسطهٔ فلج و امثال آن و خودش ارادهٔ حرکت دارد. نمی‌تواند معلوم می‌شود آن چیزی که اقتضای آن مخالف اقتضای بدن است همان روح انسان است.

دیگر آنکه آنچه انسان در خواب می‌بیند از سیر روح و احاطه آن به سابق و لاحق و ظهور تعبیر خواب و اطلاع بر علوم غریبه به واسطهٔ خواب که در جای دیگر این کتاب شرح اقسام خواب داده خواهد شد.

اگر می‌گوئی آنچه انسان در خواب محض خیال‌بافی است و حقیقتی ندارد. می‌گوئیم اولاً بر فرض آنکه خیال‌بافی صرف است از شما سؤال می‌کنم این قوهٔ مخیله از کجا پیدا شد.

از بدیهیات اولیه آنکه هیچ يك از جوارح و اعضاء انسان بدون روح ممکن نیست قوهٔ متخیله را تشکیل دهد زیرا که ادراك ولو بنحو تخیل از این جسد دور است.

ثانیاً - می‌گوئیم قطعاً از خیالات باطله نیست. بلکه بسیاری از اوقات صحت آنرا دیده‌ایم.

مثلاً شخصی پدر خود را در خواب می‌بیند که به او می‌گوید برو فلان محل زیر زمین فلان مبلغ پول یا فلان مقدار جواهرات مدفون است. می‌رود همان زمین را حفر می‌کند آنچه به او گفته پیدا می‌کند. در صورتی که ابداً به خاطرش قبلاً خطور نکرده بود. و بسیار اشخاص شده که فلان قباله یا سند خود را مفقود کرده‌اند هر چه تجسس کرده‌اند پیدا نشده. پدر یا اقوام خود را به خواب دیده‌اند که گفته برو فلان صندوق یا فلان چیز بالای رف اطاق است بردار. رفته دیده و

بر داشته است. آیا اینها را چه می توان نام نهاد. آیا این هم صرف خیال-
بافی است.

ثالثاً - هرگاه بخواهی اثر روح را مشاهده نمائی تصور کن هرگاه
بینی با معشوقهات مشغول عشقبازی هستی به طوری لذت می بری که
آب از تو جاری می شود. آیا کیست که با معشوقه تو عشقبازی می کند
این جسد که مانند مردگان افتاده کیست که در خواب نیست و لذت
می برد، جز روح تو؟

دلیل دیگر علم و دانش انسان است که آن نیز مخصوص عالم
ملکوت و روح است. و این بدن عنصری ابداً از آن بهره ندارد و
ارتباطی بین آنها نیست. بلکه ادراک و شعور جزئیات در حیوانات نیز
به واسطه روح آنها است والا جسد آنها قابل نیست.

گوسفندی که هرگز گرگ ندیده نظرش بگرگ بیفتد یا آنکه
صدای آنرا بشنود بدنش می لرزد. آیا این ادراک از گوشت یا پوست یا
استخوان اوست نه بلکه به واسطه روح آن است قطعاً.

و هر يك از حیوانات ادراکات عجیب و غریبی دارند که شرح
آن موجب تطویل است.

و ارواح هر يك از حیوانات و افراد انسان از هم جدا است و هر
يك و روحی دارند و اشرف و بالاتر از همه ارواح روح مقدس حضرت
خاتم الانبیا، محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم است.

(سؤال) انسان دارای يك روح است یا زیادتر. اقسام آن را

بیان فرمائید و آیا يك نفس بیشتر داریم؟

(جواب) انسان خودش مرکب است از روح و بدن که شرح آن

گذشت و قبلاً اشاره شد.

ولیکن قوای دیگری هم با او هست که از آنها تعبیر به روح شده. مثلاً خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین دارای شش روح می باشند.

اول روحی که از امر پروردگار و آن اعظم از جبرئیل است.
دویم، روح القدس.

سیم، روح الایمان.

چهارم، روح القوه.

پنجم، روح الشهوه.

ششم، روح البدن. و در سایر پیمبران پنج روح اخیر است.
و در مؤمنین چهار روح اخیر -

و در کفار سه روح اخیر فقط و مراد به روح اول را دانستی ضمن مطالب سابق و مراد به روح القدس آنست که به واسطه آن مبعوث می شوند پیمبران و به آن می فهمند حقیقت اشیاء را و در قرآن کریم از آنها تعبیر شده بقوله تعالی (السابقون السابقون اولئك المقربون)

و مراد به روح الایمان همان است که در مؤمنین موجود است و به واسطه آن اطاعت خدا می نمایند و از معاصی اعتراض دارند و آنها کسانی هستند که خداوند وصف آنها را فرموده (و اصحاب المیمنة ما اصحاب المیمنة).

و هر گاه معصیتی از آنها صادر شود از ایمان آنها کم می شود تا آنکه توبه کنند و مراد به روح القوه آنستکه انسان بواسطه آن دفاع می نماید از دشمن و امور خود را علاج می نماید و مراد به روح الشهوه

آنست که لذت می برد به واسطه آن از طعامهای پاکیزه و نکاح و امثال آن.
و مراد به روح البدن آنست که انسان به واسطه آن متحرک است
و سیر می نماید و این سه قسم اخیر در کفار نیز هست که در قرآن (به
اصحاب المشمة) نامیده شده اند.

(سؤال) هر گاه انسان آنچه در خواب می بیند روح اوست که
ادراك نموده و حقیقت دارد. چه شده که می بینیم بعضی از خوابها ابدأ
اثری ندارد و آنرا اضغاث و احلام نام نهاده اند.

(جواب) در صفحه دهم از باب حقیقه النفس و الروح چهاردهم
بحار از مجالس صدوق با سلسله سند نقل می کند که ابو جعفر یعنی
امام محمد باقر علیه السلام فرموده بدرستی که بندگان هنگامی که به
خواب می روند خارج می شود ارواح آنها به طرف آسمان پس آنچه
را روح مشاهده کند در آسمان پس آن حق است و آنچه را به بیند در
هوا پس آن اضغاث و احلام است.

و ایضاً بعد از آن روایت میکند حضرت صادق (ع) فرموده آنچه
را روح به بیند در ملکوت آسمان در موضع تقدیر و تدبیر پس آن
حق است و هر چه را در زمین به بیند پس آن اضغاث و احلام است.
راوی می پرسد که آیا تمام روح به آسمان می رود تا چیزی از
آن در بدن باقی نمی ماند.

آن حضرت فرمود هر گاه روح به کلی برود انسان می میرد. راوی
می پرسد چگونه روح خارج می شود فرمود آیا نمی بینی خورشید در
آسمان است در محل خودش و شعاع آن در زمین. همینطور روح در
اصل بدنست و پرتو و شعاع آن کشیده می شود.

تبصره - اضغاث. جمع ضنعث. یعنی دسته گیاهان مختلف - و
احلام جمع حلم یعنی خواب دیدن. کنایه از جوابهای شوریده است.
یعنی مطالب متفرقه پراکنده و پریشان که در خواب دیده می شود.
(سؤال) آیا روح در بدن مسکن دارد یا خیر. در تمام بدنست
یا در محلی مخصوص.

(جواب) خود روح در دماغ مسکن دارد و پرتو و شعاع آن
در تمام بدن پراکنده است. همان طور که خورشید در آسمان است و شعاع
آن روی زمین گسترده می شود.

پس تمام اعضاء بدن از شعاع و پرتو روح استفاده می نمایند بنا بر این
گوش نمی شنود. بلکه شعاع روحست در آن که صدا توسط هوا به آن
می رسد و ادراك صدا می کند.

چشم نیست مگر پیه سیاهی و سفیدی و قابل دیدن نیست شعاع
روحست که در آن صورت اشیاء محسوسه در آن می افتد و آن ادراك
می کند و دلیل بر این مطلب آنست که هر گاه مقابل چشم دیگری
بایستی صورت خود را در آن می بینی. در صورتی که چشم صیقلی نیست
و آب هم نیست و انسان صورت خود را نمی بیند مگر در اشیاء صیقلی
یا آب و چشم از آنها نیست.

پس همان پرتو و شعاع روح است در چشم که صورت اشیاء در
آن منعکس می شود و همان است که بیند و ادراك می نماید. بلی هر گاه
چیزی عارض شود دردی آن را بگیرد نمی بیند.

چنانچه ابری جلو شعاع خورشید عارض شود.
و باید دانست که مسکن نمودن روح در دماغ ما بودن شعاع

آن در سایر بدن نه بطوریست که با آنها همزوج شود بلکه از قبیل حال و محل است.

همانطور که شعاع خورشید با زمین همزوج نمی‌شود و داخل یکدیگر نمی‌گردد، بلکه روح محیط است بر بدن. تا اینجا اشاره به مسئله روح بود.

اکنون درباره خوابهای طبیعی و خوابهای مغناطیسی. به گفتگو و اشاره بدانها می‌پردازیم. و به چگونگی خواب دیدن نیز اشاره می‌نمائیم.

* (در باب رؤیا و تعبیر آن) *

راستی آنچه را که در رؤیا (خواب) دیده می‌شود با آنچه که در جهان خارج به عنوان تأویل و به نام تعبیر واقع می‌گردد متحد الحقیقه هستند.

نخستین دانشمندی که با این پرسش بسیار عجیب (تا آنجا که اطلاع داریم) پاسخ مثبت داده. شیخ بزرگ شیخ بهاء الدین محمد عاملی است. و غیر از ایشان کسی را نیافته و در نظر نیست که این پرسش را مطرح نماید و به آن معترض شود.

در گفتاری که از ایشان نقل کردیم دیده می‌شود که فرموده‌اند هیولی (ماده) علم که در بیداری به صورت عرضی ذهنی جلوه‌گر است در عالم خواب و رؤیا به صورت شیر (لبن) درمی‌آید.

این سخن در بدو نظر بسیار عجیب به نظر می‌رسد و واقعاً بعید شمرده می‌شود و تصدیق آن غیر ممکن به نظر می‌رسد.

ولی پس از بررسی برخی از آیات کریمه قرآن اصل این مسئله کاملاً روشن گردیده و جای ابهامی از حیث دلالت آیات باقی نمی ماند. اگرچه هنوز پای عقل بشری به آن نرسیده (و لایانعمی) در این باب نگفته و راهی برای تحقیق و بررسی قضیه نیافته است.

اینک ما چند نمونه از آیات کریمه در بحثهای ذیل نقل می کنیم و بحول الله تعالی اثبات می کنیم که فرمایش جناب شیخ عین حق و شرع حقیقت است.

(رؤیای حضرت یوسف علیه السلام) خداوند متعال رؤیای حضرت یوسف را بدین طرز حکایت می فرماید. سوره ۱۱ آیه (۴) از سوره یوسف^۱ پدرجان در رؤیا یازده ستاره و خورشید و ماه را دیدم. آنان را دیدم که بهمن کرنش کنندگانند.

در این آیه کریمه خداوند علیم و یاخود حضرت یوسف به یازده ستاره و خورشید و ماه را ضمیر هم که به جمع مذکر عامل برمی گردد برگردانیده است.

پس خداوند متعال و یا خود آن حضرت در ضمن این حکایت چنین فهمانند که یازده ستاره و خورشید و ماه صورت رؤیائی برادران و پدر و مادر یوسف علیه السلام هستند و يك حقیقت در دو نشأ و صورت پیدا کرده در رؤیا به صورت ستارگان و خورشید و ماه و در بیداری به صورت برادران و پدر و مادر یوسف در آمده است.

سالها گذشت و آنچه که در رؤیا وقوع یافته بود در بیداری هم

۱ - (ازقال یوسف لابیہ) یا ابت انی رایت احد عشر کواکباً والشمس والقمر رایتهم لی ساجدین.

وقوع یافت. و حقیقت کرنش ستارگان تبدیل صورت داد و در صورت کرنش برادران ظاهر شد. چنانکه خداوند متعال در سوره یوسف^۱ آیه ۱۲. و افتادند (برادران) برایش کرنش کنان گفت پدرجان اینست برگشت رؤیای پیشین من که پروردگرم آن را حق گردانید.

در این آیه دو نکته جالب توجه هست. نخست قول یوسف علیه السلام هدا تاویل رؤیای (هذا) اشاره به کرنش برادران است که قوع می یافت و تاویل به معنی برگشت است.

پس کرنش ستارگان برگشت یافته و کرنش برادران گردیده بودند.

دوم باز قول آن حضرت است که قرآن می فرماید (قد جعلها ربی حقاً) ضمیر مؤنث در جعلها به رؤیا برمی گردد و حق هم به معنی ثابت است.

پس معنی این می شود که: خداوند متعال رؤیای یوسف علیه السلام. یعنی کرنش ستارگان را در صورت کرنش برادران ثابت و واقع گردانید.

* (خواب دو زندانی) *

قرآن مجید خواب دو نفر زندانی را که با حضرت یوسف علیه السلام در زندان باهم روزگار می گذرانیدند چنین نقل می فرماید^۲:
و با او دو جوان داخل زندان شد یکی گفت من خود را در

۱- و خرواله سجداً و قال یا ابت هذا تاویل رؤیای من قبل قد جعلها ربی حقاً.
۲- و دخل معه السجن فتیان قال احدهما انی ارانى اعصر خمراً قال الاخر انی ارانى احمل فوق راسی خبزاً تاكل الطير منه نبئنا بتأويله انانريك من المحسنين.

خواب می بینم که انگوری می فشارم. و دیگری گفت در خواب خودم را می بینم که در روی سرم نان می برم مرغان از آن می خورند. برگشت این رؤیا را به ما خبر ده به راستی ما ترا از دانایان می بینیم دانای به تأویل رؤیا - یا از نیکوکاران.

چنین به نظر می رسد که دو نفر باهم. (نبئنا بتأویله) نگفتند بلکه هر يك جدا از دیگری (نبئی بتأویله) مثلاً گفت: و نیز دو نفر باهم (انا نراك) نگفتند و هر نفری (انی راک) گفت ولی چون (دوانی الاك) مساویست با يك (انا تزیک) فلذا با همین صیغه نقل شده پس با شهادت متن کلام به دست می آوریم. که این حکایت نه به معنی است نه نقل به لفظ؟

بنا بر حقیقت فوق، کلمه تأویل را خود خداوند متعال انتخاب فرموده است اعم از اینکه آن دو نفر زندانی مرادف اعم از اینکه آن دو نفر زندانی مراد این کلمه را گفته باشند و یا اصلاً هیچکدام نه متوجه معانی تأویل بوده و نه مرادف آن را به زبان آورده اند.

پس ما می توانیم با کلمه تأویل - استدلال کنیم. و پی به این حقیقت ببریم. که آنچه در ما واقع می شود برگشت می یابد و در عالم خارج در صورت دیگری وقوع می یابد!

* (رؤیای حضرت ابراهیم علیه السلام) *

خداوند متعال چنین (صافات) می فرماید که حضرت ابراهیم (ع)

به پسرش اسمعیل علیهما السلام فرمود:

۱ - سورة صافات ۲۷ (۱۰۲-۱۰۵) یا بنی انی اری فی المنام انی اذبحک فانظر ماتری قال یا ابت افعل ماتؤمر ستجدنی انشاء الله من الصابرين.

پسر کوچکم در خواب می بینم که همانا ذبحت می کنم بنگر چه می بینی. اسمعیل (ع) در پاسخ گفت پدرجان بکن آنچه که امر داده می شوی - پس آنگاه که هر دو تسلیم شدند و برافکنندش به پیشانی و ندا کردیمش ای ابراهیم هر آینه روایت را راست گردانیدی.

از این پاسخ معلوم می شود که ذبح کردن ابراهیم علیه السلام پسر خود اسمعیل را در رؤیا در نظر حضرت اسمعیل صورتی از فرمان خداوند است از فرمان واقعی او که در عالم خارج می رسد.

پس چنین استفاده می کنیم که آنچه در رؤیا وقوع می یابد صورتی از آنست که در عالم خارج وقوع خواهد یافت. و حضرت ابراهیم هم بطوریکه از باقی آیات معلوم است این نظریه پسر خود را صحیح میدانستند و عملاً آنرا تصدیق کرده است. یعنی صورت دو پای خویش را صورتی از واقعه خارجی که بایستی وقوع بیاید می دانسته است.

خداوند متعال باقی حکایت را چنین نقل می فرماید (فلما اسلما وتلاه للجین و نادیناه ان یا ابراهیم قد صدقت الرؤیا، تا آخر آیه) وقتی که هر دو سلم شدید و پسر را بر زمین افکندی، روایت را صادق صدق کننده با مصداق قرار دادی.

*** (دنیا، رؤیا و آخرت تأویل است) ***

اعمالی که افراد در این دنیا انجام می دهند رؤیائی می باشد و برگشت آنها نعمتها بهشت و نعمتهای دوزخ است.

در حکایت بالا رؤیت حضرت ابراهیم علیه السلام و تأویل آن پس از آنکه خداوند متعال (مد صدمت الرؤیا) فرمود بعداً هم چنین

فرموده است که (انا کندلک نجز المحسنین).

یعنی همان گونه که ابراهیم رؤیای خود را راست گردانید ما نیز مسلماً همین طور نیکوکاران را پاداش می‌دهیم.

یعنی همانطور که رؤیای آنحضرت وجودی ذهنی بود و بیداری بیش نبود و او آنرا در خارج موجود گردانید و به آن مصداق درست کرد. خداوند جهان آفرین هم باعمال پارسایان که موجودات دنیوی هستند و در مقابل آخرت و حقایق آن شبیه‌ترین چیزی بر رؤیا می‌باشد. در جهان آینده وجود اخروی و تحقق فردوسی (بهشت) می‌دهد.

بدان گونه که هر ناظری می‌گوید این همانست که در دنیا روزی من شده بود خداوند متعال فرموده^۱ سوره بقره ۲۵ هر وقت که از بهشت می‌ومای رزاقی روزی آنان می‌گویند این همان است که قبلاً روزی ما شده بود.

ظاهراً معنای این کریمه همان است که ما گفتیم.

اعمال گذشته دنیوی خود شانرا می‌بینند که با حقیقت خود ظهور کرده. و در صورت لذت ابدی و سروری همیشگی نمایان گردیده است و در عین حال شباهت خود را هم بعمل دنیوی گذشته محفوظ داشته چنانکه فرموده (وأتوبه متشابهاً)

آیا تاویل و برگشتی بهتر از این بتصور می‌رسد؟

اعمال گذشته که مانند رؤیاها سپری شده و خیلی وقت است که از دیده نهان شده‌اند. ناگهان در عالم حقیقت با وجودی جاودانی جلوه‌گر

۱- کَلِمَا رَزَقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رَزَقُوا قَالُوا هَذَا الَّذِي رَزَقْنَا مِنْ قَبْلُ.

شود و دیده را روشنائی ودل را شادی بخشد. و نیز در قرآن کریم^۱ (۸)
(۱۳ و ۱۴) فرموده بر راستی نیکوکاران بدون شك در بهشتی هستند و
بدکاران بدون شك در دوزخند.

این بهشت ناشناخته و این دوزخ نکوه که هم اکنون مردمان
در آنها بسر می برند چه چیز هستند؟

و در کجا قرار دارند. ظاهراً هیچ پاسخی بدین پرسش بهتر از
این نمی توان یافت که این بهشت و این دوزخ در هر جا که مردمان هستند
می روند می آیند عمل می کنند - نیکی - بدی می کنند، می باشد..

و همین اعمال نیک و بد نعمتها و نعمتهای این بهشت و دوزخند.
پلی همین اعمال زیبا و زشت ما. که نسبت بعالم آخرت که عین
حقیقت.

خوابی و رؤیائی بیش نیستند. وقتی تأویل می یابند و برگشت می-
کنند و مانند خوابی که تعبیرش وقوع یافته باشد در شکل نعمتهای
بهشتی و یا در صورت نعمت و نکبتهای جهنمی پدیدار می گردند. و بهشت
ناشناخته و دوزخ نکوه تعبیری یافته و بهشت اخیری و دوزخ حقیقی
که بگوش همه رسیده و معروف همگان شده می گردند.

بنابر آنچه بیان شد بهترین نمونه در این دنیا برای تجسم عمل
همین تأویل یافتن و برگشت کردن رؤیاهاست و برگشت اعمال دنیوی
بمواد اخروی مانند برگشت موجودات رویائی به موجودات زمان بیداری
است (البته فقط رؤیای صادق) که قبلاً اشاره شده می توانند برای ما
مثل شوند. نه هر خواب و خیال.

۱- ان الابرار لفی نعیم و الفجار لفی حجیم

حال دنیا را بپرسیدم من از فرزانه‌ای.
گفت یا خوابی است یا وهمی است یا افسانه‌ای.
گفتمش احوال عمر خلق را بر گو که چیست.
گفت یا برق است یا شمعی است یا پروانه‌ای.
گفتمش آنان که می‌بینند چون دل بسته‌اند.
گفت یا کورند یا مستند یا دیوانه‌ای.

*** (رؤیای پیغمبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم) ***

فیلسوف اسلامی جناب ملاصدرا شیرازی فرموده: آغاز احوال پیغمبران علیهم السلام اینست که نشأ آینده در خواب بایشان جلوه نماید و حقایق اشیا را در لباس اشباح مثالی تصور نمایند^۱ باید بدانیم که رؤیاهای پیغمبران و جانشینان مطهرشان علیهم الصلوٰة و السلام بطور کلی مطابق با واقع بلکه مشاهده تصویری از نفس الامر است. قرآن کریم رؤیاهائی از آنان نقل کرده و در جای حقیقت گذاشته است و خود آنان هم رؤیاهای خود را چیزی جز واقع مطلب و عین حقیقت نمی‌دانسته‌اند. و از امیر المؤمنین علیه السلام نقل شده (رؤیا الانبیاء وحی) خواب دیدن پیغمبران علیهم السلام وحی است. حدیث مفصلی از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم. روایت شده که تطورات اعمال انسان را در روز قیامت. با بهترین بیان و شیرین ترین تعبیر توضیح می‌دهند.

۱- اسرار الایات صفحه ۸۶ س ۲۲

این حدیث شریف را ابوعلی فتال نیشابوری در روضة الواعظین
تنحیم و نجوم آنرا باب « فضائل الاشهر الثلاثة » نقل فرموده‌اند. و
از عامه جلال‌الدین سیوطی - آنرا در جامع صغیر آورده است.^۱

*** (اینک ترجمه آنرا از نظر می‌گذرانیم) ***

روز جمعه ۱۴ صفر از سال ۳۶۸ بود که ابو جعفر صدوق از ...
عبدالرحمن بن قاسم نقل کرده که گفته: در خدمت رسول خدا صلی‌الله
علیه و آله و سلم بودیم. فرمود: دیشب عجایبی در رؤیا دیدم.
گفتم یا رسول‌الله جان و اهل و اولاد ما فدایت شوند، در خواب
چه دیدی؟ فرمود: مردی از امتم را دیدم که ملک‌الموت آمده بود که
روحش را بگیرد. پس نیکی او را بوالدین بیامد و او را وی منع کرد.
و مردی از امتم را در خواب دیدم که عذاب قبر برای او بسط
داده شده بود. وضویش آمد و آنرا از وی منع کرد.
و مردی از امتم را در خواب دیدم که شیطانها پیرامون او را
گرفته بودند یاد آوردن خداوند عزوجل آمد و او را از میان آنها نجات
داد.
و مردی از امتم را دیدم که فرشتگان عذاب پیرامون او را گرفته
بودند.

پس نماز او آمد و او را از آنان منع نمود.
و مردی از امتم را از شدت تشنگی زبانش را بیرون آورده
بود. بهر حوضی می‌خواست وارد بشود منعش می‌کردند روزه ماه رمضان

۱ - دارالسلام نوری ج ۱ ص ۹ س ۷ رؤیای پیغمبران و حسیبه.

آمد و باو آب نوشانید. و سیرابش کرد.
و مردی از امتم را دیدم در حالیکه پیغمبران حلقه حلقه نشسته
بودند. بهر مجلسی که آمد رانده شد. غسل جنابتش آمد و او را از
دست او گرفت و در پهلوی من نشانید.

و مردی از امتم را دیدم که جلو او تاریک بود و از دنبال تاریکی
بود و از طرف راست و چپش تاریکی بود و از ریزش تاریکی بود. در
ظلمت فرو رفته بود. پس حج رفتن او و عمره اش آمدند و او را از
ظلمت بیرون آوردند و بنور و روشنائی داخل کردند.

و مردی از امتم را دیدم که با او سخن نمی گفتند صلۀ رحم آمد
و گفت ای مؤمنان با او سخن گوئید سخن گفتند و او نزد آنان ماند.
و مردی از امتم را دیدم که از حرارت آتشها و شراره های آنها
خودش را بادست و روی خود نگاه میداشت و حفظ میکرد. پس صدقه اش
آمد و برش سایه و بر صورتش پرده گردید.

و مردی از امتم را دیدم که فرشتگان عذاب از هر طرف او را
گرفته بودند. پس امر بمعروف و نهی از منکر آمدند و او را از میان
آنان خلاص کردند و با فرشتگان رحمت گذاشتند.

و مردی از امتم را دیدم که بر دو زانو افتاده و در میان او و رحمت
خدا حجاب بود. پس اخلاق نیکویش آمد و از دستش گرفت و او را
در رحمت خدا داخل کرد.

و مردی از امتم را دیدم که نامه عملش بجانب چپش فرود آمد
پس ترس از خداوند عزوجل آمد و نامه اش را گرفت و در جانب راستش
قرار داد.

و مردی از امتم را دیدم که موازینش سبک آمد. پس بسیار نماز خواندنش بیامد و موازینش سنگینی گردید.

و مرد از امتم را دیدم که بر کنار دوزخ ایستاده بود. پس امیدواریش بخداوند عزوجل آمد و او را از آنجا بکناری کشید.

و مردی از امتم را دیدم که در میان آتش افتاده پس اشکهایی که از ترس خدا گریه کرده بود آمدند و او از آنجا بیرون آوردند و مردی از امتم را دیدم که بر روی صراط چنان میلرزد که برگ درخت خرما در روز وزیدن باد سخت، پس حسن ظنی که بخداوند داشت آمد و لرزش را ساکن گردانید و بر صراط راه رفت.

مردی از امتم را دیدم که گاهی بر روی صراط خیلی سنگین راه می‌رود و گاهی با دستها و شکم خود می‌خزد و گاهی بران چنگ می‌زند و اونران مینماید پس صلوات گفتمش بر من آمد و او را بروی صراط راه رفت.

و مردی از امتم را دیدم که بدرهای بهشت رسیده بود بهر دردی که میرسید بسته میشد. پس شهادت او به لا اله الا الله که از روی صدق داده بود آمد و درها را برای او باز کرد و او داخل بهشت شد.

و در حدیث دیگری که سمره بن جذب نقل شده چنین است:
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم باصحاب خود زیاد می‌فرمود. آیا کسی از شما خوابی دیده؟ در بامداد یکی از روزها به ما فرمود شب دو نفر به نزد من آمدند و گفتند با ما بیا. پس من با آنان براه افتادم. مرا بجانب زمین مقدس بیرون بردند. بمردی رسیدم که خوابیده و مرد دیگری در بالای سر او با سنگ بزرگی پس

ناگهان سنگ را بر سر او می‌کوبد و سرش را پایمال می‌کند و سنگ می‌غلطد و آن طرف می‌افتد. پس به دنبال آن می‌رود و آنرا برمی‌دارد و تا او برمی‌گردد. سرش صحت می‌یابد و همانطور که بود می‌شود. سپس باز بسوی او برمی‌گردد و کاری را که می‌کرد بجا می‌آورد. گفتم سبحان الله این چیست؟ آن دو به من گفتند بیا با ما؟

رفتیم بمردی رسیدیم که برقفا خوابیده و مردی دیگر با حربه. های آهنین سرکج بالای سر او ایستاده ناگهان او به يك طرف صورتش می‌آید و گوشه دهان و سوراخ بینی و چشم او را تا پشت سر او پاره می‌کند سپس بجانب دیگر می‌رود و مثل همان کاری را که در طرف اول کرد با او می‌کند و آنگاه که از این طرف فارغ می‌شود آن طرف صحت می‌یابد و همانطور که بود می‌شود و او برمی‌گیرد و مثل کاری که بار اول کرده بود می‌کند.

پس گفتم سبحان الله این چیست؟ گفتند با ما بیا. رفتیم بجائی مثل تنور رسیدیم. و در میان آن انداخته شده‌هایی و صداهائی بود که با دقت نگاه کردیم. ناگهان که در آنجا دیدم مردها و زنهای لختی هستند و شعله‌ای از پائینشان بسوی آنها می‌آید و وقتی که به آنان می‌رسد ناله می‌کنند. به آنان گفتم اینان چه چیز هستند. گفتند بیا برویم.

پس رفتیم به نهری سرخ رنگ که مثل خون بود رسیدیم ناگهان دیدیم که در کنار نهر مردی هست و در نزد او سنگهای زیادی هست و دیدیم مردی هم شنا می‌کند و این شناکننده هر قدر می‌خواهد شنا می‌کند و بعداً به نزد همان مرد که در نزد سنگ هست می‌آید و دهان باز می‌کند و او سنگی برده‌ان او می‌اندازد و او می‌رود و شنا می‌کند و

و خود را برای او بعداً باز برمی‌گردد بطرف او، و هر وقت که بسوی او
برمی‌گردد دهانش را برای او باز می‌کند و او سنگی بدهانش او می‌اندازد.
به آن دو نفر گفتم: اینان چیستند بمن گفتند بیا برویم.

رفتیم بمردی رسیدیم بسیار کریمه‌المنظر بود. بدقیافه‌ترین
کسانی که دیده‌ام بود. ناگهان دیدیم که در نزد او آتشی هست و او
آنها شعله‌ور می‌سازد و به اطراف آن آب می‌دهد. به آنان گفتم این
چیست؟ گفتند بیا برویم.

پس رفتیم به باغی که نباتات بلندی داشت و در آن از هر نوع
شکوفه و گل‌های بهاری بود. و ناگهان در وسط آن باغ مرد بلندی
دیدیم که سرش به‌زور دیده می‌شد و در پیرامون او از هر نوع بچه‌هایی
دیده می‌شد. به آن دو گفتم اینان چیستند؟ گفتند بیا برویم.

پس رفتیم به باغستان بزرگی رسیدیم که از آن بزرگتر زیباتر
هیچ باغی ندیده‌ام بمن گفتند بالا رو. پس بالا رفتم و در آن شهری
رسیدیم که از یک خشت طلا و از یک خشت نقره بنا شده بود. پس به
دروازه شهر رسیدیم و خواستار گشودن آن شدیم دروازه باز شد،
داخل شهر شدیم؟ در آن شهر مردمانی ملاقاتمان کردند که بعضی از آنان
مانند زیباترین مردمانی بود که دیده‌ام و برخی از آنان هم مانند
زشت‌ترین کسانی بودند که دیده‌ام؟

آن دو نفر به آنان گفتند بروید و در آن نهر فرو روید. پس دیدم
نهری عریض جاریست. گوئیا که آتش در سفیدی شیر خالص است.
پس رفتند و در آن فرو شدند سپس بسوی ما برگشتند و بندی از آنان رفته
بود و دارای زیباترین رخسار شده بودند. آن دو بمن گفتند:

این جنت عدن است و اینجا منزل تست. پس چشمم به بالا افتاد.
ناگهان دیدم قصری است:

مانند ابر متراکم سفید است بمن گفتند اینست منزل تو. به آن دو
گفتم خدا به شما برکت دهد. بگذارید من داخل آن شوم گفتند حالا نه.
و تو داخل آن می شوی به آن دو گفتم امشب چیزهای عجیبی دیدم. گفتند
بدان البته که ترا خبر می دهیم.

اما مرد نخستین که دیدی سرش با سنگ پناهنمال می شد. او
مردی است که قرآن را اخذ می کند بعداً آنرا رخص و ترك می کند یا
آنرا می اندازد یا پاره اش می کند و می خوابد و نماز از او فوت (ترك)
و آن عمل تا روز قیامت با او خواهد شد.

و اما به آن که رسیدی نصف صورت و سوراخ بینی و چشمش تا
پشت سرش پاره می شد مردی است که بامدادان از خانه خود بیرون
می رود. دروغ می سازد که به همه جا برسد و آن عذاب تا روز قیامت به
او می شود خواهد بود.

و اما مردها و زنهای لخت که در جایی مثل تنور بودند، آنان
مردان و زنان زنا کار بودند.

و اما مردی که به او رسیدی در نهر شنا می کند و سنگها بدهنش
انداخته می شود او رباخوار است.

و اما مرد بد منظری که در تزدش آتش است و او آن را روشن
می کند، او مالك دوزخ است.

و اما مرد درازی که در باغ بود او ابراهیم علیه السلام است. و اما
بچه هائی که در دور او بودند. اطفالی هستند که بالفطره مرده اند.

و اما مردمانی که بعضی زیبا بودند و بعضی زشت. آنان مردمانی هستند که عمل صالح را با عمل بد بهم آمیخته‌اند.
خداوند از آنان درگذشت و من جبرئیل و این میکائیل^۱.

* (گواهان اخروی اعمال) *

در روز تسخیر پس از عوض شدن وضع جهان و زندگی انسان علاوه بر اینکه وجود خود اعمال و حضور عین آنها بهترین گواه صدق بر وقوع آنها است.

گواهان دیگری نیز که شاهد تحقق یافتن اعمال می‌باشند. در آنجا بر صدق و صدور آنها گواهی خواهند داد.

غالب مردم چنین تصور می‌کنند که می‌توانند بعضی از اعمال خود را مخفیانه و در خلوت بجا آورند و در اثر این تصور است که خود و کردار خودشان را از نظارت و شهادت اغیار محفوظ و مصون دانسته با خیال آسوده و اطمینان دل اعمال شایسته و یا ناشایست خود را انجام می‌دهند ولی بینایان جهان خوب می‌دانند و اثرهای که مفهوم دارد و يك مصدق هم در سراسر عالم ندارد، همین کلمه خلوت است. زیرا که هر جای دنیا هر گوشه و هر زاویه‌ای از آن بی‌پرده است اعماق اقیانوسها و فضای کیهان همه جا خلوت و بی‌حفظ است.

دانسته‌ایم که عمل انسان نیروئی است با انجام دادن کار از بدن عامل بیرون می‌گردد. این نیروی خارج شده بدون شك در موجودات پیرامون خود مثلاً در هوای مجاور اثر می‌کند و موجودهای مجاور

۱ - دارالسلام جلد يك صفحه ۵۲ س ۱۳.

هم این اثر را به مجاورهای خود سرایت می دهند و مجاورهای مرتبه دوم هم همین اثر را به مجاورهای مرتبه سوم می رسانند و همچنین هر نزدیکتر اثر نامبرده را بموجودات دورتر سرایت داده و بدون وقفه انتقال می دهند و تا آنجا که موجود هست پیش می برند تا به آخر عالم مادی برسد. (اگر برای عالم آخری بوده باشد) مسلماً نیروی صادر شده از ماه از خورشیدها بالاتر می رود و کهکشانشان را زیر پا می گذارد. و از سبحانها هم می گذرد.

به این بیان سراسر جهان از کوچکترین عملی که حدوث می یابد از يك نفس کشیدن، چشم باز کردن و یا بستن منقلب می شود و دیگرگون می گردد. و آیا این نیرو و بالاخره در جایی ایست می کند و سرش به دیواری می خورد و یا الی الابد پیش می رود، که شرح آن بیش از این در کتاب حاضر نگنجد و معذوریم.

خلاصه هر موجودی شاهد وقوع هر عمل و سراسر زمین و آسمانها و همه ذرات آنها ناظر و تماشاچی دائمی هر عامل است. تمام ذره هائی که در زمین یا آسمانها می باشند و یا در میان آنها در گردش و تموجند، همه و همه وقوع هر عمل را با ذات خود درك می کنند و با حقیقت خویش آنها را مشاهده می نمایند و گواهان اخروی اعمال عین اثر عمل را نشان می دهند و مانند آهن سرخ گردیده و آب دیده که اثر او آب آتش را در خود نگاه می دارد، هستند و لذا به هیچوجه قابل تکذیب (گفته نیستند. جناب آقای مهندس بازرگان در کتاب راه طی شده).

دو سال قبل یکی از روزنامه های تهران ترجمه مقاله ای از مجلات

خارجی را منتشر کرده، بود، خبر می داد که چند تن از دانشمندان امریکائی موفق شده اند آواز خوانی کوزه گران قدیم مصر را ظاهر سازند و به تکرار در آورند. برای این منظور کوزه هائی را که در موزه ها به یادگار مانده روی اسبابی شبیه به گرامافون و به ترتیب و موقعی که کوزه گر کوزه خمیری را روی دستگاه قرار داده با پا می چرخاند و بایک چوب به شکل مطلوب در می آورد، می گردانند.

در آن زمان که کوزه گر در کنج خلوت دکان خود مشغول کار بوده، آواز می خواند و کوزه ها را چرخ می داد. ابدأ فکر نمی کرد که ارتعاش صدای او بوسیله تخته چوبی که در دست دارد، و گل کوزه را می تراشد و خطوط نامرئی دقیقی بر بدن کوزه رسم می نماید خطوطی که بعد از یکی دو هزار سال در آزمایشگاهها صدا در آمده کلمات او را تکرار خواهد کرد. البته این کوزه کوزه گر نیست که صدای کارگر مصری را ضبط کرده باشد. تمام کوه و دشت و در و دیوار جاسوسانی هستند که در خلوت و در ملاء نه تنها صدا بلکه هر اثر و عمل صادره از ما را دریافت می کنند و به صورت تغییرات مکانیکی، فیزیکی یا شیمیائی و غیره در دل خود نگاه می دارند. این اسرار تنها روی سطح اشیاء و شکل خارجی آنها نقش نمی بندد که در صورت متلاشی شدن هیکل محو گردد، بلکه در اعماق ذرات ریشه می دواند، مشکلی که باقی است تطبیق هر عمل بر عامل آن و تمیز عاملین است، و فرضاً اگر کسی ادعا نماید که فلان عمل واقع شده از او نیست با کدام وسیله اثبات می شود که از اوست. در جای دیگر انشاء الله شرح داده می شود.

و باید دانست که هیچ عمل از عامل خود جدا نمی شود و هر کار

بپیوند عجیبی به کارکننده متصل است. و درعین اینکه اعمال آسمانها
 و زمین را سیر کرده و بر می سازند از عامل خود هم منقطع نمی شوند.
 در این زندگی و درقبر حتی بعد از ذره ذره شدن پیوسته با اومی باشند
 و در روز بعث هم باهم مبعوث می شوند. درقرآن کریم آیات عدیده‌ای
 درباره شهادت اعضاء عامل بر اعمال صادر شده از اوهست. که این آیات جای
 تدبیر و تفکر است که حقایقی در آنها نهفته است. ظاهر آنها بیان رسوائی
 روز تسخیر و موجب انزجار آدمی از سیئات برگشت او بسوی پروردگار
 مهربان است. و همین ظواهر بواطنی را هم با خود و در خود دارند
 که خزائن فلسفه حقیقی و دفائن حکمت الهی می باشند. می فرماید:
 روزی گواهی دهد بر آنان. زبانها و دستها و پاهایشان با عملی که می
 کردند. در این آیه گواهی زبان بر اعمال صادر شده از انسان باصراحت
 بیان شده است. و ایضاً و در سوره یس ۳۶ - ۶۵ فرموده: امروز بر
 دها نشان مهر می زنیم و دستهایشان با ما سخن می گوید و پاهایشان گواهی
 می دهد بر آنچه کسب می کردند. در این آیه هم فرموده بر دها نشان
 مهر می زنیم یعنی برای اینکه نتوانند سخن بگویند. واقع اینست که
 در آنجا زبان و لبها و هر کدام از دندانها و غیر اینها از اجزاء دهان،
 مانند دستها و پاها بر اعمالی که از آنها و با آنها صادر شده شهادت
 می دهند. و مجموع من حیث المجموع آنها که بنام دهان نامیده می شود
 و وسیله سخن گفتن در این زندگی است از کار سابق خود بازمانده و
 خاموش می گردد.

۱- یوم تشهد علیهم الستهم و ایدیههم و ارجلهم بما كانوا یعملون. (سوره نور ۴۳):
 ۲- الیوم نختم علی افواههم و تکلمنا ایدیههم و تشهد ارجلهم بما كانوا ینسبون
 (سوره یس ۳۶ و ۶۵).

و نیز در قرآن کریم است^۱.
 هنگامی که بر آتش می‌رسند گوشها و چشمها و پوستهای آنان
 به آنچه می‌کردند شهادت می‌دهند.
 به پوستهای خود می‌گویند چرا بر ما گواهی دادید؟ گویند خدائی
 که هر چیز را گویا ما را بنطق آورد.
 شهادت بر اعمال در روز قیامت منحصر به اعضاء نامبرده نیست
 بلکه عموماً اعضاء بدن انسان با اعمال وی شهادت خواهند داد. چنانکه
 از حضرت امیر المؤمنین^۲ روایت است: عضوهای شما گواهان اوست و
 جوارح شما سربازان اوست و دلهایتان جاسوسان اوست و نهانتان
 هویدای اوست.

* (در باره رجعت «بازگشت» بدنیا) *

در کتاب بحار از کتاب منتخب البصائر که سند روایت بحضرت
 صادق آل محمد علیه السلام می‌رسد روایت شده که فرمود:
 اول کسی که قبرش منشق و شکافته می‌گردد و او بر می‌خیزد و
 بدنیا رجوع می‌کند حسین بن علی علیهما السلام است.
 و این رجعت عام نیست بلکه خاص است یعنی این رجعت به همه
 خلایق نیست. بلکه به دنیا رجوع نمی‌کند مگر مؤمنی که ایمانش
 کامل و مشرکی که اعتقادش مشرک محض باشد.

۱- اذا ما جائوها شهد عليهم سمعهم و البصارهم و جلودهم بما كانوا يعملون و قالوا جلودهم لم شهدتم علينا قالوا انطقنا الله الذي انطق كل شيء.
 ۲- اعضائکم مشهود و جوارحکم جنوده و ضمائرکم عیونه و خلواتکم عیانة.
 (نهج البلاغه جلد ۲ صفحه ۲۰۶ س ۶.)

و در کتاب مذکور از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که به درستی که رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم و علی علیه السلام بعد از این به دنیا خواهند برگشت.

و در آن کتاب از زراره روایت کرده که از حضرت صادق علیه السلام از این امور مانند رجعت و امثال آن سؤال کردم. فرمود آنچه که می پرسید. هنوز وقتش نرسیده چنانکه خدای تعالی فرموده بل کذبوا بما یحیطوا بعلمه و لما یا تیهم تاویه یعنی بلکه تکذیب نمود چیزی را که یعنی آنی را که بعلم آن احاطه نکرده اند و هنوز تاویل آن به ایشان نرسیده. و نیز در آن کتاب از محمد طیار از حضرت امام صادق علیه السلام در خصوص قول خداوند عزوجل.

و یوم نحش من کل امة فوجا

روایت کرده آن حضرت فرمود که نیست احدی از مؤمنان که کشته شده باشد مگر اینکه بعد از آن بدنیا برمی گردد. تا اینکه با اجلس بمیرد و مگر اینکه بدنیا برمی گردد تا کشته شود.

حاصل مضمون آیه شریفه اینست که روزی می شود که از هر امت طایفه ای زنده می گردانیم.

و ایضاً از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود که گویا حمران بن اعین و مسیر بن عبدالعزیز را می بینم که خلائق را با شمشیرهای خودشان در میان صفا و مروه به خاک هلاک می اندازند.

و از جابر بن یزید و او از حضرت باقر (ع) روایت کرده از آن

حضرت معنی قول خدای عزوجل را پرسیدیم. یعنی اگر در راه خدا کشته شوید یا بمیرید. *و ما نغفر الذنوب الا للذین هلكوا وهم ايمانهم* فرمود یا جابر آیا می دانی که مراد از سبیل الله چیست؟ عرض کردم به خدا سوگند یاد می کنم هر آینه که نمی دانم مگر در وقتی که از تو بشنوم. فرمود که مراد از سبیل الله علی، ذریه اوست. پس هر که در ولایت آن حضرت کشته شود. در معنی اینست که در راه خدا کشته شده واحدی که به این آیه ایمان آورده و آن را تصدیق نموده باشد مگر اینکه برای وی کشته شدنی و مردنی هست. پس هر که کشته گردد در روز رجعت رجوع می کند تا اینکه بمیرد. هر که بمیرد در آن روز زنده می شود تا این که کشته شود. کشته شدنی و مردنی هست. در تفسیر عیاشی از مغیره مثل این را روایت کرده است. *و ما نغفر الذنوب الا للذین هلكوا وهم ايمانهم* در کتاب منتخب البصائر از سعد او از ابن عیسی که می رسد روایت به حضرت صادق علیه السلام که شنیدم این آیه را تلاوت فرمود: *و ما نغفر الذنوب الا للذین هلكوا وهم ايمانهم* و اذا اخذ الله ميثاق النبيين *تا آخر آیه* پس بعد از آن فرمود: *و ما نغفر الذنوب الا للذین هلكوا وهم ايمانهم* بعد از آن فرمود هر آینه همه پیغمبران بر سول ایمان می آورند و به امیر المؤمنین علیه السلام نصرت و یاری می کنند. بعد از آن فرمود آری به خدا سوگند یاد می کنم هر آینه همه انبیاء از عهد آدم تا آخر زمان بدین نهج رفتار نمایند. پس خدای تعالی هیچ نبی ای و رسولی مبعوث نگردانیده مگر اینکه همه ایشان را به دنیا بزمی گرداند تا اینکه در پیش روی امیر المؤمنین علیه السلام قتال و جهاد نمایند. *و ما نغفر الذنوب الا للذین هلكوا وهم ايمانهم*

در تفسیر مذکور از فیض بن ابی شعبیه مثل این را نقل کرده است.

* (در معنی رجعت) *

اکنون برای اینکه معنی رجعت واضح و روشن گردد و با موضوعات دیگر از قبیل (تناسخ) و غیره اشتباه نشود. توجه خوانندگان محترم را بدقت در مطالعه این کتاب خواستاریم.
اولاً در ملاحظه معنی رجعت.

این کلمه در لغت به معنی بازگشت است و تعیین چیزی که بازگشت می کند و همچنین چیزی که بازگشت بسوی او واقع می شود یا بواسطه تصریح در کلام محقق می شود، یا بواسطه قرینه و خصوصیات که در کلام موجود است محقق می شود. مثلاً از تصریح انا الله و انا الیه راجعون تا آخر معلوم می شود که بازگشت کنندگان بندگان خداوند می باشند و آنچه بسوی بازگشت می شود خداوند تبارک و تعالی است.

و از قرائن و خصوصیات که در آیه شریفه ۲۳ - ۱۱ موجود است معلوم می شود آنچه بازگشت به او مورد سؤال است حیات دنیوی است و هر گاه تصریحی در کلام نباشد و قرینه هم موجود نباشد از کلمه رجعت معلوم نمی شود بازگشت بسوی چه چیز مقصود و مراد است. پس باید در تحقیق معنی رجعت تصریح بشود که مراد از رجعت چه چیز و بسوی چه چیز می باشد.

می گوئیم که روح انسانی تا زمانی که تعلق به بدن دارد بدن از پرتو روح زنده است و روح بواسطه بدن دارای حیات دنیوی می باشد

۱- رُبَارِجَعُونِی لَعَلِیْ اَعْمَلُ صَالِحاً فِیْمَا تَرَكْتُ، ۲۳-۱۱.

و هر گاه علاقه روح از بدن بریده شد، ناچار بدن مرده می شود و حیات دنیوی هم از روح سلب می شود. دیگر روح زنده بزندگان این جهان نخواهد بود.

لیکن بواسطه سلب زندگانی جهانی روح مرده و نابود نمی شود بلکه روح زنده است بزندگان روحی چه این زندگانی برای روح ذاتی روح است و هر چه ذاتی باشد چیزی است از او جدا نخواهد شد و تغییر پذیر نخواهد بود. بدن بخودی خود زنده نبوده بلکه از پرتو و برکت روح زنده بوده هر وقت پرتو روح از او بریده شود و از برکت روح ممنوع شود به حال اصلی خود برگردد. و مردنی بودن خود را آشکار سازد لیکن روح اصلاً و اساساً مرده نبوده بلکه به خودی خود زنده بوده هر وقت علاقه اش از بدن قطع شود مرده نمی شود بلکه به حال اصلی خود که زنده بودن است باقی خواهد بود. بلی حیات دنیوی او مسلوب شود لیکن این حیات دنیوی بوسیله بدن بوده و جنبه عارضی دارد و هر چه عارضی باشد زوالش ممکن است اگر فهمیدن این معنی بر تو مشکل باشد می توانی بواسطه ملاحظه مثالی اشکال خود را رفع نمائی.

ملاحظه کن آب خالص صاف زلالی را یا ملاحظه قطعه بلور صاف بی رنگی را در اول نظر چگونه جلا و تلاء آن آب یا قطعه بلور توجه تو را بخود جلب می کند به طوری که ناچار تصدیق می کنی آب بسیار روشن خوبی است یا قطعه بلور شفاف روشنی است لیکن به اندک تأملی ملتفت می شوی که این روشنی آب یا قطعه بلور از خود او نیست بلکه از پرتو توریست که بر او تابیده و تابش نور است که آب را به

این تلاً لؤ و روشنی جلوه گر ساخته یا قطعه بلور را چنین شفاف و روشن در معرض نمایش گذارده که اگر نور نمی بود آب هرگز این تلاً لؤ و روشنی را نمی داشت. و قطعه بلور ابتدا چنین شفافی و روشنائی نمی داشت. زیرا می دانی اگر پرتو نور از آب بریده شود یا قطعه بلور از تابش نور محروم شود نه آن آب تلاً لؤ و روشنی دارد و نه آن قطعه بلور شفافیت و روشنی ولیکن در عین حال هیچگونه حاضر نیستی که تصدیق کنی بواسطه پرتو نور از آب یا قطعه بلور. از روشن بودن بیرون می رود گرچه نور به این واسطه دیگران تلاً لؤ و شفافیت را ندارد. لیکن هیچگاه از روشن بودن خارج نمی شود و تاریک نخواهد شد زیرا تاریکی ضد روشنی است و هیچ چیز هرگز ضد خود را نخواهد پذیرفت. بلی ممکن است نور معدوم و نابود شود و در آن صورت ظلمت جانشین نور می شود، لیکن نور ظلمت نشده بلکه روشنائی بر طرف شده و تاریکی پیش آمد نمود.^۱

روح در بدن به مثل نور در آب صاف و زلال است مادامیکه نور در آب صاف نفوذ دارد آن آب تلاً لؤ و شفافیت دارد. همچنین مادامیکه روح در بدن است بدن زنده و دارای حیات است هر وقت نور از تابش بر آب باز داشته شد قهراً آب ظلمانی و محروم از تلاً لؤ و شفافیت خواهد بود همچنین هر وقت روح از بدن مفارقت نمود بدن مرده و بدن آثار حیات خواهد شد. همچنانکه نور هیچگاه ظلمانی و تاریک نخواهد شد. همچنین روح هیچگاه مرده نخواهد شد. بلی ممکن است روح معدوم شود، چون ممکن الوجود است.

۱- این تعبیر از باب مثال است و گرنه روح به مثل نور در اعماق جسم ندارد بلکه تعلق به بدن دارد و تدبیر بدن را عهده دار است.

همچنانکه ممکن است نور معدوم شود. لیکن معدوم شدن نور به واسطه مانعی است که جلوگیری از رسیدن نور صادر از طرف نوربخش به سوی چیزیکه نور را می پذیرد و این مانع بسیار واقع می شود پس باید معدوم شدن روح هم به واسطه مانعی باشد که جلوگیری شود از رسیدن هستی از طرف هستی بخش به سوی روح که هستی را می پذیرد. لیکن هیچ چیز نمی تواند مانع و جلوگیری فیض از طرف فیاض علی الاطلاق شود. مگر آنکه چیزی قابل فیض وجود نباشد که در این صورت صدور فیض وجود حکمت است چه آنکه موجب تضییع فیض می شود و خلاف حکمت از حکیم علی الاطلاق صادر نخواهد شد.

و روح بطور یقین قابل فیض وجود است. چه آنکه اگر قابل نبود قبل از مفارقت بدن موجود نمی شد. پس بطور یقین بعد از مفارقت بدن هم موجود نمی شد پس بطور یقین بعد از مفارقت بدن هم موجود می باشد، زیرا مانعی از رسیدن فیض از طرف هستی بخش تمام عالم امکان به سوی روح بعد از مفارقت از بدن در بین نیست و روح هم قابل وجود است پس یقیناً بعد از مفارقت از بدن موجود می باشد.

و چون حیات ذاتی روح است پس بعد از مفارقت از بدن موجود زنده نیست لیکن حیات او حیات دنیوی نیست چه آنکه حیات دنیوی روح مادامیست که تعلق به بدن داشته باشد. حال هرگاه فرض کنیم که روح بعد از مفارقت از بدن خودش دوباره بهمان بدن خودش تعلق گیرد ناچار آن بدن زنده می شود و آثار حیاتی او ظاهر می شود و حیات دنیوی روح دوباره بر او عارض می شود و تصرفات دنیوی و

اعمال بدنی او هم دوباره شروع می شود. این تعلق دومی روح به بدن به حقیقت دیگر می نامیم. چنانکه دقت شود واضح و روشن می شود اصلی خودش را در عرف و اصطلاح بازگشت روح به بدن اصلی خود گویند و به طور اختصار در لغت فارسی بازگشت و در لغت عربی رجعت گویند.

و

* (در بیان تناسخ که باتفاق باطل است) *

برای اینکه فرق بین رجعت که ثابت است و تناسخ که به اتفاق باطل است، معلوم شود و رفع شبهه گردد به مطالب مختصری توجه مطالعه کنندگان محترم بدان معطوف می داریم. هرگاه فرض کنیم که روح بعد از مفارقت از بدن خودش بدون فاصله زمانی یا با فاصله زمانی، به بدن دیگری غیر از بدن اصلی خودش تعلق بگیرد، این تعلق از در عرف و اصطلاح تناسخ گویند. و اگر آن بدن جسد و پیکر انسانی باشد، در این صورت این تناسخ را تناسخ گویند.

و اگر آن بدن دیگر جسد و پیکر حیوانی از هر نوع حیوانات باشد در این صورت این تناسخ را تناسخ گویند. و اگر آن بدن یا جسد پیکره درختی یا نباتی و گیاهی از هر نوع درخت و گیاهی باشد، در این صورت این تناسخ قسح گویند. و اگر آن پیکر جسد و پیکر جمادی از انواع جمادات باشد، در این صورت این تناسخ را رشح گویند.

با این بیان فرق بین رجعت (بازگشت) و تناسخ ظاهر و روشن

می‌شود. و عمده جهت فرق این است که در معنی رجعت روح تعلق به بدن اولی خودش می‌گیرد و در معنی تناسخ روح تعلق به بدن دیگری غیر از بدن اصلی اولی خودش می‌گیرد.

چون این فرق فهم عمده را دانستی. مناسب می‌داند در اینجا به طور اختصار مطالبی در بطلان تناسخ نکاشته تا بر خوانندواضع و آشکار گردد.

بدانکه موجودات عالم امکان از دو قسم بیرون نیست.

موجود مادی.

و موجود غیر مادی.

قسم اول موجود مادی باشد. در این عالم بطور وفور موجود است. در این قسم از موجودات - مبدل شدن حقیقتی به حقیقت دیگر جایز بلکه بطور شیوع واقع است. حتماً مشاهده می‌کنیم آب و خاک مبدل به گیاهها و اشجار و نباتات و میوه‌ها و غیره می‌شوند اجزاء ترکیب کننده هر يك از آب و خاک صورت اصلی خود را از دست می‌دهند به صورت آبی یا خاکی جلوه‌گر می‌شوند.

عناصر اولیه در اثر عواملی از حقیقت اصلی خود خارج می‌شوند و به حقیقت دیگری ظاهر و آشکار می‌شوند. مواد غذایی صورت خود را ترك نموده به صورت خون و گوشت و پوست و رگ و پی و استخوان و امعا و احشا بالاخره به صورت بدن انسان یا حیوان ظاهر و عیان می‌شوند.

لیکن ما بطور مسامحه این تغییرات و تبدلات را که در نظر غیر از تطورات و تظاهرات ماده واحد چیز دیگر نیستند تبدل حقیقی

که هیچگاه صورتی به صورت دیگر منقلب و مبدل نگردیده، بلکه صورتی که برای ماده مشترك محقق بود زایل و معدوم گردیده و به جای آن صورت، صورت دیگر جانشین شده یا صورت جدیدی برای او موجود شده است. پس حقیقت چیزی که در واقع همان صورت موجود برای ماده است مبدل به حقیقت دیگر نشده بلکه حقیقتی معدوم شده و حقیقت دیگر تازه‌ای به وجود آمده است.

و اما موجودات غیرمادی چون ماده مشترك تدارك صورتهای گوناگون بر آنها توارد نخواهد نمود و بطور واضح و آشکار نمایان است که حقیقت هیچیک از این اقسام موجودات مبدل به حقیقت دیگری نخواهد شد چه اگر ممکن باشد که حقیقت یکی از این موجودات مبدل به حقیقت دیگری شود ناچار باید از حقیقت خود خارج شود و اگر از حقیقت خود خارج شود لاشی محض و نابود صرف خواهد بود. پس در این صورت چگونه موجود دیگر و حقیقت دیگری می‌شود. آیا ممکن است نیستی مبدل به هستی شود؟ آیا امکان دارد حقیقت نفی اثبات شود؟

اگر این مقدمه بدرستی معلوم شود معلوم می‌شود که مسخ و فسخ و دسخ از اقسام تناسخ باطل و ناصحیح است. چه اگر روح انسانی بعد از مفارقت از بدن اصل خودش تعلق به بدن حیوانی یا درختی و گیاهی یا فلز و سنگ و کلوخی بگیرد باید از حقیقت خود که روح انسانی است خارج شود و حقیقت روح حیوانی یا روح نباتی یا صورت جمادی شود. و حال آنکه روح انسانی از جمله موجودات غیرمادی است و

معلوم شد که در موجودات غیرمادی محال و ممتنع است حقیقتی مبدل بحقیقت دیگری شود - پس روح انسانی هیچگاه تعلق به بدن حیوانی یا درختی یا جمادی نخواهد گرفت^۱.

اما تعلق گرفتن روح انسانی بعد از خارج شدن از بدن اصلی خودش به بدن دیگر از بدنهای انسانی که قسم نسخ از اقسام تناسخ است، اگرچه تبدیل حقیقتی به حقیقت دیگر لازم نیاید لیکن این قسم هم باطل و محال است چه آنکه ساختمان هر بدنی از بدنهای انسانی خود به خود مقتضی و علت برای حدوث روح^۲ جدیدی که از خود بدن انشاء و موجود شده است می باشد به طوری که نزد هر عاقلی واضح و عیان است که روحش از بدنش حاصل شده است و هر کس به طور فطری و وجدانی می داند که هنگام ساختمان بدن او در شکم مادر تکامل ساختمانی بدن به حدی پیشرفت نموده که بالاخره از حدود عالم جسمانی تجاوز نموده) و از عالم روحانی سر بر آورده (۲۳ - ۱۲).

ثم انشأ خلقاً آخر فتبارك الله احسن الخالقين

و معلوم است که علت از معلول جدا نخواهد شد پس ناچار باید

۱- می توان گفت وجه تعلق روح به بدن اصلی خودش و حال آنکه روح موجود جداگانه و بدن موجود جداگانه و بدن موجود علیحده می باشد آنست که چون روح از بدن حادث شده مناسبت علت و معلول بین روح و بدن برقرار است و به همین مناسبت تعلق به بدنی که علت حدوث او می باشد می گیرد و اما با بدنی که علت حدوث او نیست مناسبتی ندارد ناچار تعلق به آن بدن بی وجه و باطل خواهد بود، بدن علت برای حدوث روح است نه علت برای بقای روح و از همین جهت روح (مادی الحدوث و مجرد البقا) می باشد.

۲- باید منزل بر تقدم رتبه عالم ارواح که عالم ملکوت است بر عالم اجسام که عالم ناسوت باشد - اما روایت فضل هاشمی منزل بر منزلات و جود است مطابق (وان من شئ الا عندنا خزائنه و و تنزله الا بقدر معلوم) ۱۵ - ۲۱ و علی ایحال هیچیک از احادیث خلقت ارواح قبل از اجساد و روایت فضل بر قدیم بودن ارواح ندارد بلکه دلالت بر حدوث دارند.

هر بدنی روح مخصوص به خود داشته باشد که آن روح باید غیر روحی باشد که از بدن دیگری حاصل شده است. پس اگر روحی که از بدن دیگری حاصل شده و پس از مدتی از این بدن مفارقت بکند به این بدن جدید که ناچار روح جدیدی هم دارد تعلق بگیرد باید این بدن جدید دو روح داشته باشد که هر يك مستقلاً روح انسانی باشد.

و حال آنکه هر فرد از افراد انسانی که در این عالم زنده بوده و زندگانی می کند دانسته و می داند که در بدن او فقط يك روح انسانی موجود می باشد و می داند که این روح یگانه همان روحی است که در وقت ساختمان بدن از بدن خودش حاصل شده نه روح بدن دیگری. پس بطور واضح و عیان و بالفطره و بالوجدان این قسم از تناسخ که نسخ باشد باطل و برخلاف حق است.

چگونه ممکن است که يك بدن دو روح داشته باشد و حال آنکه تشخص بدن به روح است و شیئی واحد محال است دو تشخص داشته باشد و الا دو تشخص نه يك تشخص چگونه ممکن است بدن جدید روح جدیدی نداشته باشد و حال آنکه بدن جدید علت روح جدید است. اگر روح جدید از بدن جدید تخلف کند معلول از علت تخلف نموده لیکن تخلف معلول از علت محال است. پس محال است روح جدید در بدن جدید نباشد و محال است روح دیگری هم در بدن جدید باشد.

پس این قسم از اقسام تناسخ هم محال است لیکن هر گاه روح جدید از بدن جدید مفارقت نمود به واسطه سببی از اسباب یا مانعی از موانع بعد از زائل شدن آن سبب یا مانع تعلق گرفتن ارواح به همان بدن به هیچوجه محال نیست - واسم این گونه تعلق رجعت است -

*** (شبهه آكل و مأكول - و جواب آن) ***

در اینجا موضوع شبهه آكل و مأكول و معاد جسمانی سئوالی
نموده که جواب داده شده - و به مناسبت در این کتاب آوردیم.
(سئوال) بسیاری از چیزها مسلمین می گویند که باطل است. مثل
آنکه می گویند در قیامت روح به همین بدن بر می گردد برای حساب و
ثواب و عقاب. با اینکه هر گاه فرض شود که کافری مؤمنی را بخورد آیا
در قیامت آن مؤمن در بدن آن کافر اشاره می شود یا در بدن خودش پس
اگر در بدن خودش اعاده شود بدن آن کافر ناقص و اگر در بدن کافر -
بدن خودش ناقص - و هر گاه بگوئید در هر دو اعاده می شود - لازم
آید شیئی واحد در دو محل حلول کند. و ایضاً چون کافر معذب شود
لازم آید تعذیب (عذاب) اجزاء مؤمن و مطیع - و هر گاه ثواب داده شود
لازم آید که اجزاء بدن کافر متنعم گردد.

(جواب) می گوئیم در خلقت آدم ابوالبشر نطقه‌ای درظهر (کمر)
او ایجاد شد که مشتمل بود بر ذرات کثیره (زیاد) کوچکی بعد آنچه
اولاد از او پدید آید تا روز قیامت مطابق اخبار کثیره متواتره قطعیه
اولازم نیست که آن ذرات قابل رؤیت باشند. یا آنکه خداوند از آن
ذرات به طریق مکالمه عهدی در آن حال گرفته باشد. و آن ذرات کلماتی
گفته باشند و ایضاً وجدان شاهد بر این مطلب است که خلقت تمامی
بنی نوع انسان از نطفه و منشأ تمام نطفه‌های همان لطیفه‌ایست که درظهر
حضرت آدم علیه السلام شایع گردیده. چنانچه از يك دانه گندم مثلاً

هزارها خروار گندم ایجاد می‌شود و گندم شدن تمام آنها از آثار و فروع همان گندم اول است نه اثر آب و خاک والا باید از جو، گندم به عمل آید اگر خوب مشاهده کنیم می‌بینیم که شاخه درخت سیب را مثلاً پیوند می‌زنند به درخت دیگری با همان آب و خاکی که درخت، تربیت می‌شود و از آن بالا می‌رود و جزء شاخه سیب می‌شود سیب تربیت می‌کند. پس این سیب اصل آن از همان اصول اول است و هکذا. نطفه ظهر آدم ابوالشر مشتمل بر ذرات یا اصول یا قوای کثیره بوده از هر اصلی انسانی خلق می‌گردد و از همان ذره از نطفه که ابتدا خلق شده روز قیامت نیز از همان ذره یا اصل خلق می‌شود چنانچه در سوره انعام می‌فرماید^۱:

پس همانطور که اصل میوه در درخت موجود بوده که از آن میوه پیدا شده همان‌طور نیز در آخرت اصول افراد انسان که موجود است از آن انسان خلق می‌شود مانند اول مرتبه^۲.

در قرآن کریم^۳ سوره یس آیه^{۷۸} می‌فرماید: ای رسول ما، به این منکران معاد بگو آن خدائی زنده می‌کند که اول بار آنها را حیات بخشید و او بهر خلقت دانا است.

خواه آن اصل یا آن ذره در بدن خود میت باشد یا در قبر یا یا در بدن انسان یا حیوان دیگر که او را خورده است. و در بحار است باب اثبات حشره و کیفیت آن از کافی یا سلسله

۱- و انزلنا به الماء فاخر جناحه من كل الثمرات كذلك نخرج الموتى لعلکم تذکرون.

۲- کما بداکم تعودون.

۳- قل یحییها الذی انشأها اول مره و هو بکل خلق علیم.

سند از حضرت صادق علیه السلام^۱.

یعنی سؤال شد از آن حضرت که آیا جسد میت پوسیده می-شود؟ فرمود بلی تا آنکه باقی نماند گوشتی و نه استخوانی مگر طینت او که اولاً از آن خلق شده که آن طینت پوسیده نمی شود بلکه باقی می ماند و در قبر به شکل دایره تا آنکه در قیامت از آن خلق شود همچنان که اول مرتبه خلق شده بود.

بنابراین هر گاه انسان یا حیوانی صد هزار انسان هم خورده باشد و ذرات یا اصول با قوا یا طینت های صد هزار نفر از او بیرون آورده شود و از هر يك انسانی خلق گردد برای حساب هیچ ضرری وارد نمی آید بلکه موافق است با ظاهر آیه شریفه در سوره بقره^۲.

و آنچه گفتیم مطابق با ظاهر هر ادله عقلیه و شرعیه اما بنا بر این که بگوئیم در هنگام مردن روح که از بدن بیرون می آید نطفه نیز از بدن او بیرون می آید همان طور که از بدن جنب بیرون می آید و لذا غسل جنابت و غسل میت واجب می شود. می توان گفت اصلاً جزء بدن آکل نمی شود. و همین طور است حال کسی که می گوید از آکل دفع می شود یا آنکه تحلیل می رود نیز معدوم نمی شود بلکه تمام اجزاء تحلیلیه در محل خود باقی است بالجمله آن ذره یا اصل یا طینت بدن انسان هر کجا که باشد فانی نشده بلکه باقی است.

۱- قال سئل عن الميت يبلى جسده قال نعم حتى لا يبقى لحم و لا عظم الاطينة التي خلق منها فانها لا تبلى تبقى مستديرة حتى بخلق منها كما خلق اول مره.
۲- واذ قال ابراهيم رب انني كيف تحي الموتى قال اولم تؤمن قال يبلى ولكن ليطمئن قلبي قال فخذ اربعة من الطير قصرهن اليك ثم اجعل على كل جبل منهن جزء ثم ادعهن ياتينك سيعا.

(سؤال) بنا بر آنچه فرمودید روح بهمین بدن بر نمی‌گردد و تقریرات حضرت تعالی مخالف با معاد جسمانی است نه مؤید و مثبت آن.

(جواب) آنچه بیان نمودیم بهترین بیانت است برای فرض تحقیق معاد جسمانی و می‌گوئیم روح به‌همین بدن بر می‌گردد و از شما سؤال می‌کنم آیا قبول دارید که انسان ابتدا از نطفه و بعد علقه و پس از آن مضغه و پس از آن استخوان است تا آنکه خلقت او تمام و روح به آن دمیده می‌شود پس از آن متولد و رضیع (شیرخوار) و به مراتب بزرگ می‌شود تا هنگام مردنش برسد؛ در این مراحل گاهی بزرگ و گاهی کوچک و گاهی فربه و سمین و گاهی لاغر و ضعیف بلکه تمام اجزاء فرعیه آن عوض می‌شود. آنچه گوشت بدن در سن طفولیت داشته عوض شده و تجدید می‌شود بلکه می‌گوئیم اجزاء فرعیه آن باقی نیست آیا پیر مرد نود ساله همان نطفه اولیه است یا غیر آن. شکی نیست که این همان شخص اول است والا هر گاه کسی به نیت قبل به شما اذیتی کرده چرا حالا از او تقاضا می‌کنی در صورتی که اجزاء بدن او عوض شده.

پس از اینجا معلوم شده و می‌شود آنچه مناط اتحاد وحدت است همان اجزاء اصلیه می‌باشد که در تمام حالات با انسان هست نه اجزاء فرعیه که در دنیا نیز باقی نمی‌ماند و روز قیامت نیز از همان اجزاء اصلیه خلقت انسان تجدید می‌شود مانند اول مرتبه و روح به آن بر می‌گردد بنا بر این اشکالی ندارد.

(سؤال) ظاهر قول خدای متعال (الست بربکم قالو ابلی) آن است که خداوند با ذریه حضرت آدم خطاب فرموده و آنها جواب گفته‌اند و آن منافی است با قول حضرت تعالی در این مقام که فرمودید

تکلمی نکرده‌اند و خطاب‌ی به آنها نبوده.

(جواب) سابقاً گفتم معنی آیه شریفه آنست در وقتی که قرار داد آفریدگار تو از پشت فرزندان آدم دزیه و نسل آنها را شاهد گرفت آنها را بر نفس خودشان - آیا نیستم پروردگار شماها؟ جواب گفتند چرا که مبادا بگویند بدرستی که ما غافل بودیم از اینکه پروردگار داریم پس ظاهر آیه شریفه آن است که باین نحو خلق نمودن ما مردم را بزرگتر دلیل است بر آنکه من پروردگار آنها هستم و تمام مردم را با مراجعه به خلقت خود و کیفیت آن نمی‌توانند منکر پروردگار خود شوند ثانیاً فرموده دزیه که ضمیر برگردد به حضرت آدم بلکه فرموده ذریتهم. پس مراد آن نیست که از دزیه عهد گرفتیم فقط در حالی که در ظهر حضرت آدم بودند.

ثالثاً معاهده با آن ذرات به نحو مخاطبه معنی ندارد زیرا که آنها شعور نداشته‌اند.

(سؤال) امتیاز روح را از نفس بیان فرمائید که مورد حاجت است.

(جواب) اما روح اصل آن در مغز انسان است چنانچه در ذیل سؤال قبلی گذشت و شعاع آن در تمام اعضاء و جوارح بدن منتشر می‌شود.

در بسیاری از اخبار آن را تشبیه نموده‌اند به باد که آن هوای متحرکیست و فرموده‌اند روح از ریح مشتق است چون جنس آنها متحد است. اگر چه حقیقت آنها مختلف است: نظیر انسان و فرس که در جنس اشتراك با فصل ممیز و در بسیاری اخبار نیز آنرا تشبیه

نموده‌اند به شعاع خورشید که در تمام اعضاء و جوارح انسان منتشر است و از آن بهره‌مند می‌شوند چنانچه از شعاع آفتاب تمام انسان و حیوان و نباتات از آن استفاده می‌نمایند. و اما نفس انسان همان نفس ناطقه است که مسکن عقل است و قسمتی از شعاع روح که با انسان است در اخبار از آن تعبیر شده به روح العقل. چنانچه در خبر جامع- الاخبار در باب حقیقة النفس و الروح از بحار است.^۱

پس مراد از روح در این خبر همان است که متعلق به نفس است و هنگام خواب نفس انسان از بدن خارج می‌شود و قسمتی از شعاع روح با آن حرکت می‌کند ولیکن اتصال آن از اصل روح که در مغز انسان است قطع نمی‌شود - پس اگر جذب کند تمام روح از بدن خارج می‌شود و انسان می‌میرد و اگر اصل روح نفس را جذب نمود به طرف خود نفس برمی‌گردد به بدن و انسان بیدار می‌شود.

چنانچه در تفسیر برهان خبری از حضرت امام محمد باقر علیه السلام نقل می‌کند به همین مضامین در ذیل آیه شریفه چهل و سوم از سوره زمر^۲ که معنای آیه شریفه به فارسی آن است که خداوند قبض می‌کند نفس را دو زمان یکی هنگام مردن و دیگری هنگام خواب پس در خواب خداوند نگاه می‌دارد نفس آنچنان کسانی را که مقدر فرموده مردن آنها را و رها می‌کند نفس آنها را که مقدر نشده مردن آنها و برمی‌گردد به بدن.

۱ - روی عن ابی الحسن یقول ان المرء اذا نام فان روح الحيوان باقية في البدن و الذی یخرج منه روح العقل - تا آنکه می‌فرماید قبض ابروح الذی فیہ العقل.

۲ - ان الله یتوفی الانفس حین موتها و التي لم تمت فی منامها فیمسک التي قضا علیها الموت و یرسل الاخری الی اجل مسمی.

(تبصره) آنچه را که در این مقام بیان نمودیم استفاده می‌شود از مجموع روایات مختلفه کثیره در کتب اخبار وارده از معصومین (ع) سلام الله علیهم اجمعین.

و با تأمل و مراجعه در فرمایشات معصومین علیهم السلام واضح و روشن می‌شود صدق آنچه بیان نمودم. والله اعلم.

* (بعضی از مطالب روحانی درباره جسم و روح) *

اکنون مختصری درباره جسم و روح و قالب مثالی بیان می‌شود تا ذهن مطالعه‌کنندگان را روشن‌تر سازد. بطوری که در کتاب بستان الحیوة تذکر داده‌ام:

وجود انسان مرکب از سه چیز است: ۱- روح ۲- جسم ۳- قالب،
مثالی:

روح اصل و حقیقت انسان است که اول مرتبه آفریده شده و بعد از مسافرت انسان از دنیا نیز باقی خواهد بود.

روح پیش از خلقت جسم بوده است و پس از فنای کالبد نیز در عالم برزخ باقی خواهد ماند تا روزی که باز اراده خلاق عالم به عود آن در جسم تعلق گیرد.

قالب مثالی واسطه است بین روح و جسم زیرا چون این دو کاملاً با هم متباین و مختلفند ناچارند واسطه‌ای داشته باشند که دارای خواص هر دو باشد تا رابطه آنها را برقرار سازد بنابراین قالب مثالی هم خاصیت روح و هم جسم را با درجه خیلی کمتر دارد و پس از مفارقت روح از بدن با روح مسافرت می‌کند.

جسم عبارت است از ترکیبات شمیائی که اصل همه آنها خاک است که پس از تبدیل به نبات و بعد به خون حیوان و بعد به خون انسان و بعد نطفه روح بر آن وارد می شود و از آن حالت نطفه در رحم ترقی کرده پس از مدتی معین خارج می گردد و ۲۵ سال رو به ترقی می رود و چندی هم متوقف می ماند بعد از حیث کار سیر معکوس نموده سلولهای آن راه ضعف و پیری می پیماید و اگر در اثر حادثه ای از کار نیفتند بعد از درنگی در حدود ۷۰ تا ۱۰۰ سال یا بیشتر روح او را ترك می گویند و جسم نیز پس از جدا شدن از روح دوباره به اجزاء مرکبه خود برگشته تبدیل به خون حیوانات و نباتات یا بالاخره مبدل به خاک می شود.

اما علت ورود روح از آن زندگی پاک و بی آلایش و بدون قید به جسمی کثیف و مقید که فلاسفه با کمال درستی به زندان یا کفش تنگ تشبیه کرده اند یکی از مشیتهای خداوندی است که برای تصفیه و تعالی روح انجام می گیرد. این اصل مورد انکار هیچکس نیست.

در دستورات دین مقدس اسلام دنیا را دارالامتحان و آزمایش و مزرعه آخرت می نمایند. و فلاسفه قدیم و جدید نیز این موضوع را تصدیق کرده اند و علمای روحی امروز هم اصل مذکور را قبول داشته آنرا به اسم تصفیه می خوانند.

در اخبار امامیه از حضرت ائمه علیهم السلام وارد شده که ارواح بعد از ابدان در قالبهای مثالی قرار می گیرند و آنها اجسام لطیفه اند در هیئت ابدان صاحبهای خودشان و در بعضی اخبار چنین است که آن قوالب در ابدان دنیوی موجودند مانند شیشه در سنگ و روح با همان قالب مثالی از بدن خارج می شوند. در وقت موت انسان و ممکن

است یا این قوالب مثالیه از آیات قرآنی هم استدلال کردن مثل اینکه می‌فرماید:

زیرا حیات مذکوره در این دو آیه معقول نمی‌شود مگر با ابدان مثالیه از این جهت که می‌فرماید ایشان می‌خورند و شادی می‌کنند و این صفات را ظهور نباشد مگر با ابدان.

و همچنین در حق کفار می‌فرماید:

النار يعرضون عليها غدواً وعشيا

(و می‌فرماید اغرقوا فادخلوا ناراً)

و این نیز دلالت دارد بتعلق ابدان مثالیه با ارواح کفار. و از حضور ائمه علیهم السلام در حال احتضار اموات خصوصاً نزد احتضار مؤمنین و از تمثل ارواح در رؤیاهای مردم به صورت خودشان نیز استدلال به وجود قوالب مثالیه ممکن است والله اعلم به حقایق الامور.

* (دنیا کشتزار آخرت است) *

از آیات و احادیث شریفه به طور واضح چنین بدست می‌آید که اعمال انسان قسمتی از موجودات طبیعی این جهان می‌باشد به طوریکه نبات و حیوان نمو دارند، می‌رویند، بزرگ می‌شوند.

عمل انسان هم می‌روید و بزرگ می‌شود و هم چنانکه تخم می‌کارند و مدتی در زیر زمین پنهان می‌ماند و بعداً پس از آنکه مدت نامبرده شده اختفا به پایان رسید در میان موجودات دنیا در حالت

۱- ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتاً بل احياء عند ربهم يرزقون فرحين بما آتاهم الله من فضلة الخ.

۲- ولا تقولوا لمن يقتل في سبيل الله اموات بل احياء ولاكن لا تشعرون.

نهان باقی می ماند و آنگاه که روز موعود فرا رسد بروز یافته و آشکار میشوند و در شکل نعمتهای بهشتی و یا شکنجههای جهنمی نمایان می گردند.

خداوند متعال در سوره سوری^۱ (۴۲ - ۲۰) هر کس کشت آخرت را خواستار باشد افزایش می دهیم بکشتن و هر کس کشت دنیا بخواهد از می دهیمش و در آخرت بهره^۲ برایش نخواهد بود و در سوره بقره (۲) ۲۲۳ می فرماید^۲ زنان شما کشت شما است پس هر وقت که می خواهید به کشت خود بروید و برای خود پیشداستی کنید و خود را از خداوند نگاهدارید و بدانید که شماها به طور حتم خدا را ملاقات خواهید کرد.^۲

و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده:

الدنيا مزرعة الاخرة

فرمود وقتی که به آسمان برده شدم ابراهیم علیه السلام به نزد من آمد و گفت: امت خود را امر کن که از کشت بهشت زیاد بکارند چونکه زمینش با وسعت و خاکش نیک است. گفتم کشت بهشت چیست گفت لاحول و لاقوة الا بالله.

*** (کردار و رفتار و گفتار انسان توشه آخرت است) ***

آیات کریمه و احادیث شریفه با لسانهای متفاوت و بیانهای

۱- من كان يريد حورث الاخرة نزدله في حرثه و من كان يريد حورث الدنيا نوته منها و ماله في الاحرة من نصيب
۲- نسائكم حرث لكم فأتوا حرثكم اني شتم و قدموا لانفسكم و اتقوا الله و اعملوا انكم ملاقوه

گوناگون - بقاء و تطور و تجسم اعمال را تعلیم می فرمایند.
مثلاً چنین می فهمانند که برای آدمی چنانکه در این زندگی
ذخیره لازم است برای زندگی آینده نیز ناچار بایستی توشه‌ای تهیه
بهینند و این زاد حتماً باید از این زندگی برده شود.

این توشه برای هر کسی فقط از اعمال خود او فراهم می شود و
همین اعمال انسان است که از وی باقی می ماند و برای او لوازم زندگی
اخروی می شود. چیزی که مهم است این است که: بعضی از آیات و
احادیث چنین دلالت می کند که تمامی دارائی هر کسی در آخرت همین
است که از دنیا با خود می برد و انسان در آخرت جز مقداری از
اجزاء این جهان چیز دیگری نخواهد داشت. و آدمی پس از آنکه
در بهشت یا در دوزخ مستقر می گردد وارث زمین شمرده می شود.
خداوند متعال در سوره بقره (۲ - ۱۹۷) فرموده توشه بردارید و بهترین
توشه نگهداشتن خود از گناهان است.

در سوره مؤمنون^۱ آیه^۲ (۲۳ - ۱ تا ۱۱) می فرماید: باور کنید که
مؤمنان رستگار شدند. آنان در نمازشان فروتن اند. آنان که از بیهوده
روی برمی تابند و آنان که زکوة را بجای می آورند و آنان فرج خود
را نگاه می دارند مگر از ازدواج و کنیزان مملوکشان که ملامتی
ندارند. پس هر کس بیش از این بطلبد مسلماً آنان از متجاوزین اند

۱- تزود و فان خیر الزاد التقوی.

۲- بسم الله الرحمن الرحيم قد افلح المؤمنون الذین هم فی صلاتهم خاشعون والذین هم
عن اللغو معرضون والذین هم للزکوة فاعلون والذین هم لفروجهم حافظون الاعلی
ازواجهم او ما ملکت ایمانهم فانهم غیر ملومین فمن ابتغوا وراء ذلك فاؤ لئک
هم العادون والذین هم لاماناتهم وعهدهم راعون والذین هم علی صلواتهم یحافظون
اولئک هم الوارثه نون الذین یرثون الفردوس هم فیها خالدون.

و آنان که اما نتها و پیمانشان را رعایت می کنند و آنان که به نمازهای خود محافظت می کنند. اینانند ارث برندگان که ارث می برند بهشت را آنان در آنجا الی لابد می مانند. یعنی مؤمنان بهشت را از دنیا ارث می برند.

انسان از اجزاء جهان بر بدن خویش اخذ می کند و یا خوردن و نوشیدن و نفس کشیدن و غیر اینها اجزاء دنیا را جزء بدن خود می گرداند و سپس آنها را مبدل به نیروهای گوناگون اعمال کرد و در اشکال مختلف از بدن خود بیرون می ریزد و این صادره باقی می ماند و در زندگی اخروی در شکل نعمتهای فردوسی نمایان می شوند. بنابراین نعمتهای بهشت همین اجزاء مادی جهان کنونی هستند یعنی از آنها ساخته می شوند.

انسان اجزاء جهان را در شکل خوراک و آشامیدنی و هوا و نور و غیر اینها اخذ می کند و آنها را در صورت ایمان و نماز و خشوع و پرهیز از لغو و زکوة دادن و تزکیه خویشتن و کف نفس از شهوت رانی و حفظ و ادای امانت و وفای به عهد و محافظت به نمازها خوج می کند. این است معنای ارث بردن بهشت از دنیا - و واقع این است که کسی که اعمال یاد شده را کسب می کند در حقیقت نعمتهای بهشت را کسب می کند و آنگاه که این جهان از تحت قدرت او با مرگ بیرون می رود در عوض نعمتهای ابدی با وارث می گذارد جهان نسبت با افراد انسان به منزله مادر است و همچنانکه مادر وقتی که از دست فرزند خود با مرگ می رود در عوض اموالی را به او ارث می گذارد. جهان هم هر وقت از دست فرزند مؤمن خود می رود نعمت بهشت را به او ارث

می‌گذارد.

مؤمن است که نعمت را از جهان ارث می‌برد - با توجه به حقیقت فوق آیات دیگری نیز روشن می‌گردد سورهٔ انبیا (۲۱ - ۱۰۵) می‌فرماید:

مسلماناً زمین را بندگان صالح من ارث می‌برند.
و نیز در سورهٔ مریم ۱۹ - ۴۰ می‌فرماید: ^۱ ما ئیم که ارث می‌بریم زمین را و آنچه را که بر زمین است - و به سوی ما برگردانیده می‌شوند. می‌دانیم که ارث بردن زمین و تملك آن در این زندگی که داریم اختصاص به مردان صالح ندارد. بلکه هر دسته‌ای از نیکوکاران و بدکاران - متناوباً و متعاقباً وارث زمین و آنچه در آنست خواهند بود. فعلیها چنین به دست می‌آید که مراد از این ارث بردن زمین ارث بردن آن در دنیا نیست بلکه مقصود ارث بردن زمین در آخرت است. کسانی که از زمین و اجزاء آن برخوردارند جلب و سپس آنها را در راه انجام دادن اعمال باقیهٔ صالحه خرج کرده‌اند الی الابد دارای اجزاء زمین خواهند بود. یعنی همیشه دارای اعمال نیک خود خواهند بود. اعمال نیک خود را در شکل نعمتهای بهشتی پیوسته خواهند داشت. این نشأ مانند مادری که می‌میرد و اولاد خود را از آغوش گرمش محروم می‌سازد می‌میرد و ویران می‌شود ولی اولاد صالح خود را دست‌خالی نمی‌گذارد. و مقداری از اجزاء زمینی که برای خودشان از دنیا گرفته بودند در شکل نعمتهای بهشتی به آنان ارث می‌دهد.

۱ - ان الارض يرثها عبادي الصالحون.

۲ - انا نحن نرث الارض ومن عليها والينا يرجعون.

و اما اینکه قرآن کریم کافران و بدکاران را وارث نخوانده است با اینکه آنان هم شکنجه‌هایی دوزخ را از زمین و از زندگی دنیوی با بیانی که گفته شد به آخرت می‌برد. به این جهت است که آنان اینگونه ارث را نمی‌خواهند ببرند و نمی‌برند و این خود ارث ناگوار است که دست از آنان بر نمی‌دارد. پیداست ارثی که برندگان آن از آن بیزار و گریزان باشند ارث خوانده نمی‌شود.

* (مشنوی) *

جزو آن کل است و خصم دین تو	اصل کینه دوزخ است کین تو
جزو سوی کل خود گیرد قرار	چون تو جزو دوزخی هین هوشدار
عیش تو باشد چو جنت پایدار	و رتو جزو جنتی‌ای نامدار
کی دم باطل قرین حق شود	تلخ با تلخان یقین ملحق شود

سؤالی راجع به سعادت و شقاوت نموده‌اند و جوابی که داده شده در این کتاب می‌نگاریم.

(سؤال) در باب السعادة والشقاوة - از اصول کافی و نیز از جلد سیم بحار با سلسله‌سند از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرموده به درستی که خداوند خلق کرده سعادت و شقاوت را قبل از خلقت خود پس هر که را بداند که سعید خواهد بود هرگز او را دشمن ندارد و اگر عمل بدی از او سر بزند فقط عمل او مبنغوض خداوند خواهد بود نه خود آن شخص و اما کسی که شقی و بدبخت باشد خداوند هرگز او را دوست ندارد. و اگر عمل خوبی از او صادر شود فقط عمل

او محبوب خداوند است اما خودش مبعوض خداوند خواهد بود. برای آنچه برگشت او است. بالجمله هر چه را خداوند دوست دارد هرگز دشمن ندارد و آنچه دشمن بدارد هرگز دوست ندارد و از این گونه اخبار معلوم می شود هر کس را خدا دوست دارد به بهشت خواهد رفت و هر کس را خداوند دشمن دارد به جهنم معذب خواهد بود و این معنی مستلزم جبر است.

(جواب) آنچه از مجموع اخبار استفاده می شود هر يك از سعادت و شقاوت دو معنی دارد:

اول سعادت یا شقاوت حقیقی و آن عبارت است از اینکه عاقبت انسان هنگام مردن بهشتی یا جهنمی باشد چنانچه در باب السعادة و الشقاوة سوم بحار است از خصال یا سلسله سند از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که فرموده حقیقة السعادة آن یختم الرجل عمله بالسادة. و حقیقة الشقاوة ان یختم المرء عمله بالشقاوة پس سعید کسی است که در خاتمه عمل سعادت مند باشد و شقی کسی است که در خاتمه عمل بدبخت باشد.

دویم سعادت و شقاوت غیر حقیقی و آن عبارت است از اینکه چیزهایی که مقتضی و سبب سعادت یا شقاوت است در انسان جمع شود و لیکن قبل از مردن تبدیل شود.

مثل اینکه شخص از لقمه حرام یا زنا نطفه اش منعقد شده یا مدتی مال حرام خورده یا رفقای بد او را وسوسه نموده اند یا عاق و الدین بوده یا امثال اینها از جبرهایی که موجب شقاوت و بدبختی است در او جمع بوده صدق شقاوت بر او می شود. برای اینکه موجبات شقاوت

در او بوده - اگر چه در حقیقت شقی نیست. بلکه وقتی خواهد بود که خاتمه عملش نیز بد باشد. پس ممکن است ولدالزنا و امثال آن مجدداً موجبات سعادت و نیکبختی در او فراهم شود و حقیقتاً در ردیف سعداً باشد. بالجمله سعادت و شقاوت غیر حقیقی یعنی اموری که بسبب آنها است ممکن است به اختیار خود انسان حاصل شود.

چنانچه بدون اختیار نیز حاصل می شود. نظیر جلال زادگی یا حرام زادگی با خوردن و اموری که اتفاقاً و بلا قصد برای انسان حاصل می شود که بعضی موجب سعادت و برخی مقتضی شقاوت است.

و اما شقاوت حقیقی عبارت است از بدی خاتمه عمل و جهنم رفتن و بدبختی یا بد بر کشف آن بالاخره به امر اختیاری باشد و الاجبر لازم آید.

پس کسی که تمام موجبات و اسباب آن در او جمع باشد می تواند تبدیل کند صفات رذیله را به صفات حسنه اقلأً آخر کار می تواند توبه کند یا دعا کند خداوند از او بگذرد و آن موجبات و اسباب و مقتضیات شقاوت با بودن موانع تأثیری نکند و شقاوت حقیقی حاصل نشود.

بلکه سعادت نیز بدون رجوع به امر اختیاری صورت پذیر نیست. پس انسان مجبوراً و بدون اختیار اعمال نیک به جای آورده به بهشت مایل گردد و سعادت مند شود.

و مخفی نیست که سعادت و شقاوت در خبر مذکور در سؤال مراد همان سعادت و شقاوت حقیقی است که بدون اختیار انسان حاصل نمی شود.

بنابر این مانعی ندارد که سعیدیه به این معنی را خداوند همیشه دوست دارد و هرگز او را دشمن ندارد. اگر چه بعضی اعمال او بد باشد و مبعوض درگاه حضرت احدیت.

و بر عکس شقی به این معنی مبعوض درگاه کبریائی شود. اگر چه عمل محبوبی هم از او سر زده باشد و خود این شخص مبعوض خداوند باشد همیشه و آن عمل خوب او محبوب خداوند باشد همیشه هیچ ضرری وارد نمی آید.

و اما علم خداوند به سعادت حقیقی یا شقاوت حقیقی نیز ضرری ندارد زیرا که خداوند عز شأنه می داند فلان شخص به اختیار خود سعادت را دارا و فلانی شقاوت را اختیار خواهد نمود.

شاهد بر ای آنچه ذکر نمودیم آنکه در بعضی دعاهای شب بیست و سیم ماه مبارک رمضان وارد شده.

بنابر این می توان شقاوت غیر حقیقی تبدیل نموده به سعادت حقیقی توسط ادعیه مأثوره و غیره و الا دعاهائی که وارد شده لغو خواهد بود.

و اما حدیث السعید سعید فی لطن امه و الشقی شقی فی بطن امه. که مرقوم مذکور است حضرت امام موسی بن جعفر علیهما السلام تفسیر فرموده به اینکه. الشقی من علم الله وهوی بطن امه سیعمل عمل الاشقیاء الی آخر چنانچه شرح قبلاً گذشت.

پس مراد شقاوت حقیقی است. یعنی وقتی که در شکم مادر است

۱- وان كنت من الاشقیاء فامحني من الاشقیاء و اکتبني من السعداء فانك قلت فی کتابك المنزل علی نبیک یحواله مایشاء و یثبت و عندهام الكتاب.

خداوند می‌داند خائمه عملش عمل اشقیا خواهد بود یا عمل سعدها و لکن منافاتی با اختیار ندارد. یعنی خداوند می‌داند این شخص شقاوت را اختیار نمود یا سعادت را.

وایضاً در باب مذکور از بحار است که بر نطی می‌گوید سؤال کردم از حضرت امام رضا علیه السلام که دعا کند در حق زنی از اهل بیت ما که حامله است آن حضرت فرمود که ابو جعفر امام محمد باقر علیه السلام فرموده دعا را باید قبل از چهار ماه خواند. عرض کردم زمان حمل او کمتر است از چهار ماه پس حضرت دعا کرد در حق او پس از آن فرمود سی روز نطفه در رحم می‌ماند و سی روز علقه است و سی روز مضغه و سی روز مخلقه یا غیر مخلقه است و هر گاه صورت کشی نمایند و مقرر دارند و بنویسند روزی او را و اجل او را و اینکه سعید است یا شقی و این خبر اگر چه ظاهر در آنست که پس از آن که نوشته شد از سعداً یا اشقیاء دیگر تغییر پذیر نیست بلکه دعا هم در حق طفل باید قبل از چهار ماهه شدن حمل باشد و لکن جمع بین این خبر و سایر اخبار آنست که ادعیه در حق طفل قبل از چهار ماه هیچ تأثیری نداشته باشد بلکه قدری سخت‌تر می‌شود.

همین‌طور آنچه موجبات شقاوت زیادتر و محکم‌تر باشد تحصیل سعادت حقیقی مشکل‌تر و سخت‌تر است خواه با دعیه یا غیراً دعیه و لذا در ماه رمضان می‌خوانی ان كنت من الاشقیاء فامحنی من الاشقیاء و اکتبني من السعداء چنانکه گذشت.

اکنون آنچه صاحب کتاب دائرة المعارف در اثبات روح با براهین حسیه که آن عبارت است از علم تنویم (خواب) مقناطیسی و علم استحضار

ارواح که خداوند برای مردم این عصر که برهان حسی می‌طلبند فتح-
الباب کرده است و چنین می‌گوید: آنچه از این دو امر ظاهر کافی
است در اقامه حجت با ادله محسوسه بر وجود روح.

اما تنویم (خواب) مقناطیسی عبارت است از يك نفر را به‌صنعت
به خواب دادن که آن خواب را فارغ التحصیلان این علم احداث می‌کنند
در آن کس. و او در خواب غرقه گشته و از او بعضی حالات خارق‌العاده
ظاهر می‌شود و بسبب آن ثابت می‌گردد که او را روحی است متمیز
از ماده.

و اما استحضار ارواح - پس آن فنی است که علماء اروپا و
و امریکا به آن واصل شده‌اند (اگرچه در زمان پیش نیز این علم نزد
اهلش بوده) که به آن ارواح را از عالم آنها حاضر می‌کرده‌اند و بدیهی
است که چنانچه بطور صحیح با شکل و شمایل روشن پیش روی حاضر-
کننده ظاهر می‌شود و با دلائل مثبت ثابت می‌شود که آن مثلاً روح
فلان میت است. چنانکه آن کس از پیش روی نومی‌گذرد. این هر دو
فن از عهد قدیم حکمت معروف بوده‌اند.

مصریهای قدیم و آشوریها و هندیها و رومیها و اسرائیلیها این
دو علم را می‌دانستند. لکن از هیاکل و معابد بیرون نبود و جز رجال
دین بدان اشتغال نمی‌ورزیدند.

آنچه از شفای امراض با تنویم مقناطیسی حاصل شده اعجاب-
آور و آنچه از فن تلقین با حیران کردن و آنچه مشاهده شده از
مزایای اعتقاد و یا ثبات اراده در احیان محاورات مدحشه (التلباتیا) و
مسائل راجع به احساس نسبت به مستقبل و قرائت افکار و ظهور شبح انسان

درمکانی که در مثل آن انسان نمی تواند حرکت بکند و استخراج قوه
حیویه از جسد - و آنچه انسان از غیبها که می بیند در خواب و اخبار
از امور آینده - و خوارقی که از واسطه های این عمل که غالباً مردمان
صحیح و صادق و ساده اند از قبیل بعضی فقراء و هندیها دیده می شود.
از تمام اینها حوادث و مشاهدات هایللی در انسان تولید می کند که
طاعت بر آنها سهل و آسان نیست.

این اعلام که امثال این اقوال را در اروپا نشر می کنند، آنهایند
که قبل از آن به چیزی از این قبیل معتقد نبودند و مفتونین این اقوال
را تهجین و تمسخر می کردند و نمی دانستند که همان تکذیب شده فردا
است که برای جمع کثیری از علماء شغل و مشاغل خواهد شد.

(جولبوا) در جزیره (الطان) مشهورش می گوید جمعیت (روحیه)
در لندن و نیویورک و آلمان و ایتالیا و روسیه مؤلفست از طبیعیها
و اطبا و کیمیا بدئین و فلاسفه و در غایت اهتمام به این مسائل جذابه
که مدت دور و درازی مورد استهزاء بود، مشغولند. چنانکه در پاریس
بیوت (خانهای) مخصوصی برای مباحث روحیه تأسیس شده و مباحث
روحیه فیزیولوژی از علماء نفس به واسطه بیوت مذکوره حاصل شده.
مثل (دار سونفال) لوشار - مینرییر - بویسون - متسکینوف -
بیرییه جیار - سوللی برو دوم. بدین جهت مستقبل این مباحث به ملاحظه
این عقول کبیره با دستور علمی در تحت قاعده مسلمه و مصون از خطا
گذشته است.

علامه (بیو) در کتاب بر مقناطیس حیوی گوید تنویم خواب
مقناطیسی ثابت می کند وجود روح و خلود آنرا و مدلل می کند امکان

اختلاط ارواح متجرده را با ارواحی که هنوز در عالم مادی مقیدند. تنویم
مقناطیسی هنوز قدر حقیقی و منزلت واقعی او شناخته نشده است مگر
آنچه موفق گردیده به آن.

و جمعی از اساتید و حکماء طب که در کتابهای خود به عنوان
طبییه و علاجیه ذکر نموده‌اند (حمس) طبیب انگلیسی و (بلز) و (ادام)
و (بوردو) و (لییولت) از نفسی و غیره که تجربه‌هایی به دست آورده‌اند
که هر کدام شرح مفصل دارند و در این کتاب از شرح آن معذوریم و
هر کدام تألیفاتی دارند.

تنویم صناعی را در حیات عدیده است و بحث‌کنندگان اروپا را در
این موضوع بحثهای مشتت غریبه است که ما از اطاله کلام معذوریم.
در بعضی اوقات فن تنویم مقناطیسی خطا کرده است به واسطه
واسع برداشتن قدمهایش را مابشران خطاها مردانی بوده‌اند که حقاً بر آنها
جای ملامت نیست. از اعجب تجاربی که علامه کولومنبیل (دوروشایس)
مدیر مدرسه هندسه در پاریس به آن دچار شد از اخراج روح يك نفر
به واسطه تنویم و عود دادن به صورت اول.

* (در اثبات روح) *

بنا بر آنچه تاکنون گفته شد به کلی اسباب کوچ و ارتحال مذهب
مادی را فراهم آورده انقراض آن را خبر می‌دهد.
خوبست در اینجا جدولی از اسامی رجال بعضی از دول‌کره ارض
که باین خوارق معتقدند و هیچکس فضل و کمال آنها را منکر نتواند
شد بنا کنیم و در این جدول ما اکتفا به استخراج اسم بعضی از آن کسان

کرده‌ایم و اگر نه ما را به ذکر اسامی هزارها از آن اشخاص حاجت می‌افتد. تا اینجا کلام دائرةالمعارف مصری بود که به ترجمه بعضی بعین و برخی به معنی ذکر شد و خلاصه کلام اینکه در باب عملیات در طریق احضار ارواح آنچه از آثار و کتب قدیمه و نارنج برمی‌آید عمل (نکرمانسی) یا ارتباط با ارواح خیلی قبل از اینها بوده که حضرت موسی بن عمران (ع) رسماً این عمل را قدغن کرده بود و این موضوع عبدالله اباحی از علمای لبنان است نیز در کتابش که (مذهب روحانی) نام کرده آورده که خلاصه آن آنست - می‌گوید حضرت موسی علیه السلام غیر اینها را به این قول که در سفر تثنیه الاشرع است از نورا - از تسخیر ارواح نهی کرده لاتستعملن احد منکم السحر والرقاه ولا یتحضرون الارواح (الاموات) لاستطلاع الحقیقه.

*** (در طینت و گلهائی که خداوند انسان را از آنها خلق فرموده) ***

در کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که طینت و گل-هائی که خداوند متعال انسان را از آنها بیافرید سه نوع می‌باشد. یکی طینت پیغمبران - و مؤمنین نیز از اصل و صافی - آن آفریده شده‌اند.

و دیگر طینت ناصبی و کفار است که از گل چسپنده و کدر آفریده شده.

سوم طینت مستضعفین است که نه بصافی طینت مؤمن و نه بکدری طینت کافر است.

اسامی رجال بعضی از دول کره ارض اضافه بر آنچه قبلاً گفته شده است.

انگلستان	فرانسه	آلمان	ایتالیا	امریکا
دومر جان	دکتر دوزار	رولنر	لومیرزو	دمون
ولیم کروکس	موینه	فیشیر	کبایا	هیزلوب
لورج	تامیل نلاماریون	اولتریسی	فالکومر	مایس
هکسلی	اولیقیه	ونیر	کیا بارلی	هار
فارلی	ساردو	شنبر		
اکس	جول بوا	وندت		
کشامبرس	اوچین نو			
هودسن	دوروشاس			
موزس	داریکس			
بالفور	ریشیه			
روس ۹ لاس	شارل فوفتی			
باریت	جان فینو			
جون لیوک	ویکتور هوگو			
لویس	جریمار			
جان کوکس	الیوت			
جکسون				
جاجلی				
بارگس				

و نیز در تفسیر - در ذیل آیه^۱ از حضرت امام صادق علیه السلام روایت کرده که بابوبصیر فرمود خداوند زمانی که نار سموم را که آن آتشی بوده بدون دود و حرارت و گرمی خلق و ایجاد نمود. از آن جان را بیافرید که مارچ نام بود. و جفتی برای او خلق فرمود مارچه و از ایشان جن متولد شده از جن طوائف بیشماری پدیدار شد که شیطان نیز از آنها است و توالد و تناسل آنها نر و ماده توأمان و باهم به وجود می آید بطوری که تعداد آنها را جز خدا نداند و شیطان زنی از جان به نام لهیا تزویج نمود که دریک شکم بلقیس و طونه و در شکم دیگر فقطس و فقطسه را بزائید و از آنها نسل شیطان رو باز دیاد گذاشت که با اشکال گوناگون و به صورت مورچه و پشه و ملخ و مگس و پرنندگان و در همه جا منتشر و پراکنده شده و در اکناف کره ارض جای گرفتند بطوری که در بیابانها و نیزارها و راهها و جنگلها و مجاری آب و نهرها و محل حیوانات سکونت نموده بودند. خداوند بنی جان را در فضا و هوا ساکن گردانید و اولاد جن را در آسمان دنیا سکونت داده و آنها را به عبادت و اطاعت امر فرمود و خلاصه تا آنکه خداوند بنا به حکمت و مصلحتش جن را از آسمان به زمین فرود آورد و آنها هفتاد هزار طایفه بودند و سالیان دراز به عبادت پروردگار مشغول بودند و چون شیطان زیاد عبادت می نمود خداوند او را به آسمان دنیا برده پس از هزار سال عبادت به آسمان دویم منتقل گردید و همین طور تا به آسمان هفتم برده شد بعدی در عبادت خداوند کوشا و ساعی بود که فرشتگان به همدیگر می گفتند خداوند چه قدرتی در وجود این مخلوق ایجاد

۱- والجان خلقناه من قبل من نار السموم.

فرموده که این قدر خدا را ستایش و پرستش می‌کند پس از چندی خداوند اراده فرمود که آدم را بیافریند به جبرئیل امر فرمود که به زمین رفته مستی از خاک مشرق و مغرب و سهل و سخت زمین بیاورد که از آن خاک موجودی بیافریند که برترین خلایق باشد. شیطان فوراً به زمین آمده گفت خداوند جبرئیل را می‌فرستند تا مستی از خاک تو برداشته و به حضور پرورگار ببرد تا از آن خلقی تازه به وجود آورد من می‌ترسم که این مخلوق مرتکب معصیت شده و مستحق عذاب شوند جبرئیل را به ذات پرورگار قسم بده تا از خاک تو بر ندارد و همینکه جبرئیل به زمین رسید زمین او را قسم داده و گفت بان خدائی که ترا فرستاده قسم می‌دهم که از خاک من بر ندارد زیرا می‌ترسم که مخلوق جدید معصیت نمایند و خداوند آنها را به آتش عذاب کند. جبرئیل از این گفتار بلرزه در آمد و بدون برداشتن خاک به آسمان مراجعت و چگونگی را عرض نمود.

خداوند انجام منظور را به میکائیل محول فرمود چون میکائیل بزمین آمد زمین او را هم قسم داد میکائیل هم با دست تپی بازگشت. سومین بار خداوند عزرائیل را به مأموریت مذکور روانه فرمود. عزرائیل به زمین آمد در مقابل قسمهای زمین و تضرع از اینکه خاک بر ندارد. گفت بعزت پروردگارم قسم که ممکن نیست امر خداوند را مخالفت کنم و از شرق و غرب شور و شیرین و ملح و سهل و سخت و هموار و ناهموار خاک زمین را برداشت برد خداوند به عزرائیل فرمود به عزت و جلال خودم قسم که ترا به مناسبت قساوت و رحم نکردن مأمور قبض روح این خلقی که می‌آفرینم خواهم کرد. خداوند خاک مزبور

را دو قسمت فرمود نصف آن را در بهشت و نیم دیگرش را در آتش نهاد و از هفت طبقه زمین آدم را خلق نمود.

سر آدم را از طبقه دوم سینه را از طبقه سوم و دستها را از طبقه چهارم شکم و پشت را از طبقه پنجم کمر و ران را از طبقه ششم ساق و قدمها را از طبقه هفتم و به روایتی سر را از خاک کعبه سینه را از خاک هندوستان دستها را از خاک مشرق پاها را از خاک مغرب بیافرید. و در وجود آدم نه در قرارداد. هفت در آن در سر است که دو چشم و دو گوش و دو سوراخ بینی و دهن باشد. و دو سوراخ دیگر در بدن است که مراد قبل و دیر می باشند.

و حواس پنجگانه بینائی در چشم، شنوائی در گوش و بویایی در شامه و چشائی در دهان و لامسه در دستها باو بخشد و برای او زبانی برای تکلم و گفتار مقرر داشت و دندانهای تعبیه فرمود که چهار آنها را ثنایا و چهار دیگر از آن را رباعیات و چهار دیگر را انیاب و شانزده آنها را اضراس و یا طواحق که همان آسیا باشد می نامند. و گردن و استخوانهای پشت انسان را از حلقه‌هایی تشکیل نمود که در گردن پشت فقره و درستون فقرات چهارده حلقه رویهم استوار می باشد و در طرف پهلوئی راست هشت دنده و سمت چپ هفت دنده ایجاد کرد و قلب را در طرف چپ و سینه را روپوشی برای قلب و ریه و معده را در زیر آنها قرار داد. و کبد را سمت راست و طحال را طرف چپ محاذی کبد جای داد و در کلیه یکی بالای کبد و دیگری بالای طحال گذارد و میان آنها پرده حایل نمود و برای جریان معده روده‌هایی بیافرید و به منظور گردش خون رگها و عروقی خلق کرد که مبداء آنها وتین است

که خون را از قلب گرفته و به تمام بدن به وسیله رگها منتشر می سازد که از جمله چهار رگ خون را به دماغ می رساند و چهار رگ دیگر به چشم ها و چهار رگ به گوشها چهار رگ دیگر به لبها و دو رگ به صدغین (تزله) و دو رگ به زبان و دو رگ به دهان و ده رگ به پشت و ده رگ به شکم و به سایر اعضای بدن نیز رگهایی - خون را جریان می دهند، که تعداد آنها را جز خدا نمی داند.

هر يك از اعضاء بدن منشأ اثر و دارای خاصیت و اهمیت مخصوصی است چون زبان که ترجمان وجود و چشمها که به منزله دو چراغ و گوشهای برای شنیدن و دستها چون بالها و پاها و پاهای شخص در حکم سیاره و آلت محرکه و قلب را ستون بدن قرار داد که چون سالم و بی عیب باشد تمام وجود و بدن سالم است و چنانچه فاسد و علیل شود تمام بدن دچار اختلال و فساد می گردد.

خلاصه خداوند متعال بر این هیئت آدم را خلق فرمود و به فرشتگان امر نمود که آن مخلوق را در بهشت بگذارند و چون جسد بی روح بود موجب تعجب فرشتگان گردید چون که تا آن موقع مخلوقی به آن صورت و هیئت ندیده بودند این است معنای آیه مبارکه^۱

و در کافی ذیل آیه فاذا سوئته و نفخت فیه من روحی ففعله

ساجدین

از عمر بن اذینه روایت کرد گفت از حضرت صادق علیه السلام سؤال کردم که چگونه روح بر آدم دمیده شد و آن از چه روحی بوده. فرمودند آن روح و روحی که در عیسی دمیده شده از يك جنس و هر

۱ - هل اتی علی الانسان حین من اللہ لم یکن شیئاً مذکوراً.

دو مخلوق خدا است.

ارتور فایندلی - نویسنده کتاب راه حیات در کتابش در خصوص

روح چنین می نویسد:

من جسمی دارم که نسخه عین همان چیزیست که روی کره خاکی داشتم. با همان دستها و پاها و آنها همان طور که اعضاء بدن شما حرکت می کنند به حرکت درمی آیند. این جسم اثری که بدرون جسم فیزیکی ام نفوذ کرد باید بگویم این يك جسم حقیقی و غیبی از جسم خاکی ما است. پس از مرگ که از جلد فیزیکی رهائی می یابیم به زندگی خود در دنیای روحانی و علوی ادامه می دهیم - و در این دنیا با همین جسم اثری دست بفعالیت و انجام کارهائی می زنیم که روزگاری در روی کره زمینی با جسم فیزیکی می کردیم.

(مالدون) معتقد است که شکل روح معمولاً برای حواس ما

نامرئی است و نامحسوس - و لمس ناپذیر است از این روی نباید انتظار داشت که آنرا روی میز کار یافت.

در کتاب تفسیر ابن بابویه در ذیل آیه: فانك من المنظرین الی

یوم الوقت المعلوم

از ابی علا رازی روایت کرده و عیاشی از اسحق بن عمار که گفت

از حضرت صادق (ع) پرسیدم روز معلوم که پایان مهلت شیطان است چه وقت می باشد.

فرمود شما خیال می کنید که آن روز قیامت است که خداوند

خلایق را مبعوث می فرماید - خیر آن روز نیست - بلکه مراد روز قیام قائم ما آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم است که چون قیام می-

نماید شیطان در مسجد کوفه حضور او می‌رسد و می‌گوید وای از امروز آن حضرت شیطان را می‌گیرد و گردن می‌زند و آن روز وقت معلوم است.

* (در رد انکار کنندگان رجعت) *

(در قرآن کریم سوره نحل^۱ آیه ۸۵، می‌فرماید: ای رسول ما بیاد بیاور امت را در آن روزی که از هر قومی دسته‌ای را به سوی دنیا برگردانیم.

علی بن ابراهیم بسند خود از حماد روایت کرده گفت حضرت صادق علیه السلام فرمود ای حماد مردم در معنای این آیه چه می‌گویند. عرض کردم می‌گویند این آیه مربوط به قیامت است. فرمود چنین نیست که آنها می‌گویند این آیه در اثبات رجعت می‌باشد. آیا خداوند در روز قیامت يك طائفه از هر قومی و جماعتی را زنده نموده و باقی آنها را رها می‌کند.

و آیه‌ای که راجع به قیامت باشد مانند آیه ۴۵ از سوره کهف که می‌فرماید^۲:

و ما همه را در روز محشر از قبرها برانگیزیم و کسی را ترك ننموده و فرو نگذاریم.

حضرت صادق علیه السلام فرمود طائفه‌ای که مستوجب عذاب شده و هلاک نموده آنها را خداوند در رجعت باز نمی‌گرداند. فقط در قیامت

۱ - و یوم نحشر من کل امة فوجاً.
۲ - فحشرناهم فلم نغادر منهم احداً.

زنده خواهد شد.

ولی در موقع رجعت مؤمنین خالص و کافرین خالص و کسانی که به عذاب الهی هلاک نشده‌اند باز خواهند گشت.

و در کتاب تفسیر از علی بن ابراهیم به‌سند خود از عمر بن ثمر روایت نموده گفت در حضور حضرت باقر علیه السلام از جابر بن عبدالله انصاری سخن به میان آمد فرمود خداوند جابر را رحمت کند که در علم و دانش به مقام بلندی رسید و تاویل این آیه را (سوره قصص ۸۵) که خداوند می‌فرماید ای رسول ما بدان بطور یقین خدائی که احکام قرآن را بر تو فرض و واجب فرموده ترا به جایگاہت برمی‌گرداند. می‌دانست یعنی ترا در رجعت برمی‌گرداند. و مانند این آیات زیاد است. (در اینجا سئوالی از اصل و فرع بدن نموده‌اند) که جواب داده شده چون در اثبات و تأیید رجعت مزید استحضار است ذیلاً نوشته شد.

(سئوال) در جواب از سئوال قبلی دانستیم که بدن انسان مرکب است از اصل و فروعی چند و آن چیزی که فروع بدن است همیشه عوض می‌شود حتی اجزائی به تحلیل رفته اجزائی دیگر بجای آن حلول می‌کند به خلاف اصل بدن که تغییر و تبدیل در آن نیست - مستدعیست در این موضوع شرح بیشتری بیان فرمائید که اصل بدن چیست و کجای بدن است.

(جواب) اصل بدن همانست که در ظهر حضرت آدم (ع) موجود بوده و از صلب پدران و رحم مادران انتقال یافته تا آنکه در

۱- ان الذی فرض علیک القرآن لرادک الی معاد.

رحم بلا واسطه خودش تبدیل به نطفه و مضغه و بعد از آن اعجب، که بیخ موضع انسان است که انسان از همان استخوان خلق شده و آن استخوان مانند يك دانه خردل است که در قبر هم نمی پوسد اگرچه تمام بدن انسان هم بیوسد و خاک شود پس آن استخوان به حال خود باقی است تا باز هر وقت اراده خلاق تعلق گیرد و مرتبه بدن انسان ترکیب شود و آنچه گفتیم مطابق است با حدیث نبوی صلی الله علیه و آله و سلم و اخبار معصومین علیهم السلام و روایت از علمای سنت و جماعت نیز و بزرگان آنان می باشد.

و این همان طینتی است که حضرت صادق علیه السلام فرمود^۱. یعنی آن طینتی که انسان از آن خلق شده نمی پوسد بلکه باقی می ماند در قبر به شکل دایره تا آنکه خلق شود از آن روز قیامت همان طور که اول مرتبه از آن خلق شده که شرح آن قبلاً گذشته است.

(در امتیاز روح از نفس و بدن نیز سؤال شده و برای اینکه فرق روح و نفس و بدن شناخته شود با جواب داده شده می نگاریم. (سؤال) - آیا اصل بدن همیشه نفس می نامند یا پس از لوج روح.

(جواب) بدن را نفس نمی گویند - بلکه پس از خلقت بدن نفس و روح با هم در بدن ایجاد می شود - چنانچه در چهاردهم بحار به دو خلق الانسان از روایت کافی نقل می کند تا آنجا که می فرماید^۲.
ولیکن اصل بدن همیشه با نطفه بوده از ظهر آدم (ع) و بعد از آن

۱ - لاتبلی بتقی مستدبره حتی یخلق منها کما خلق منها اول مره.
۲ - فاذا انشئ فیہ خلق آخر وهو الروح فهو حينئذ نفس فیہ الف دینار کامله ان کان ذکروان کان انشی فخمسماته دینار

در اصلا ب پدران و ارحام مادران نازمان و لوج روح چنانچه در جواب
از سئوال پيش دانستی.

*** (موضوع منجمد ساختن انسان به خاطر طول عمر) ***

خلاصه‌ای از ماهنامه صبح‌امروز در اینجا می‌نویسم. در صفحه چهار
می‌نویسد: دانشمندان در تلاش آنند که با منجمد نگاهداشتن بدن
انسان و نیمه‌جان ساختن آن شانس زندگی طولانی را برای قرنهای
آینده که دانش و بینش بشر بعد اعلای می‌رسد بیشتر سازند - این
سرگذشت واقعی و تکامل‌دهنده‌ای از نخستین گام انسان به سوی فنا-
ناپذیری و جاودان ساختن جامعه انسانی است.

و این حقیر عوامل و اموری که موجب طول عمر است قبلاً
متذکر شده و در کتابهای دیگر مانند (دانش و دین) و بستان‌الحیوة
نیز شرحی نوشته‌ام.

*** (در معرفت ارکان و امزجه و قوا در طول عمر) ***

برای روشنی و بینائی در عناصر اربعه (اخشیج) و شناخت قوای
خمسۀ ظاهر و باطن و ارواح و هضوم اربعه - و تأثیر در طول عمر در
اینجا لازم می‌داند خلاصه‌ای بنگاریم.

نخست باید دانست که طبق آیات قرآنی و احادیث و فرمایشات
ائمۀ طاهرین و حکما و دانشمندان بزرگ و تجربه‌هایی که به عمل
آمده بهترین داروی طول عمر در کلیه شئون زندگی رعایت اعتدال
می‌باشد.

بدانکه ارکان اجسام بسیطه‌اند و بسیط ضد مرکب است یعنی باگیری ترکیب نیافته باشد و ارکان چهار عناصرند. (آخشیج)
اول آتش - و آن به‌خاصیت گرم و خشك است.
دویم باد - و آن گرم و تر است.
سیم آب - و آن سرد و تر است.
چهارم خاک - و آن سرد و خشك است.
و باقی احکام این عناصر در کتاب دیگر در علم حکمت طبیعیات ذکر می‌شود. انشاءالله و در اینجا به‌عنوان مقدمه برای تشخیص ارکان اشاره نمود.

مزاج عبارت از کیفیتی است که حاصل مرکب را به‌واسطه امتزاج ارکان.

و چون اجزای ارکان مماس یکدیگر شود کیفیات متضاده بعضی در بعضی عمل کند.

و اگر مزاج بر منبج وسط در میان متضاده واقع شود - چنین مزاج را معتدل حقیقی خوانند - و این چنین مزاج در خارج جز برای پیغمبر و امام علیهم‌السلام وجود ندارد.

فقط به‌طریق فرض توان انکاست. و اما مزاجی که در میان کیفیات متضاد، مایل یکدیگر باشد آن بر هشت قسم است:

- اول فقط مایل به‌حرارت،
- دویم فقط مایل به‌برودت،
- سیم فقط مایل به‌رطوبت،
- چهارم فقط مایل به‌یبوست،

پنجم مایل به حرارت و یبوست،
ششم مایل به حرارت و رطوبت،
هفتم مایل به برودت و یبوست،
هشتم مایل به برودت و رطوبت،
و اخلاط چهارند - اول خون حاد (گرم) و رطب (تر) و آن
هم مزاج باد است.

دویم صفراء حاد و یا بس (خشك) و آن هم مزاج آتش است.
سیم بلغم بارد (سرد) و رطب (تر) و آن هم مزاج آب است.
چهارم سوداء بارد و یا بس (سرد و خنك) و آن هم مزاج
خاك است.

و هر يك از این اخلاط (اخشیج) چهارگانه اگر به طبیعت خود
قائم باشد و در او صلاحیت آن بود که تنها یا به انضمام با غیر خود
متعددی شود آن را محمود طبیعی گویند (یعنی پسندیده) و الا فاسد
و غیر طبیعی.

و خون طبیعی احمر اللون (سرخ رنگ) بود بی تن (بو) و شیرین تر
از دیگر اخلاط و فائده او در بدن آن است که تغذیه و تسخین را
(غذا و گرمی) بتری آن تأثیر می بخشد - غیر طبیعی به خلاف آن است.
و انحراف او از طبیعت اصلی خود یا از این جهت است که خلل فی-
نفسه واقع شود و یا به واسطه آنکه خلطی دیگر با او مخالطه شود و
او را از طبیعت اصلی او منحرف گرداند و صفراء طبیعی آن است که
رنگ او احمر (سرخ) مایل به صفرت (زردی) باشد و طعم او تلخ تر.
فائده او در بدن آن است که چیزی از او با خون منظم نشود و تغذیه

بعضی اعضاء کند همچون ریه و بجدت خود تلطیف خون و قطع رطوبات
نوجه از جگر کند و بدن را گرم دارد و معاون دفع فضلات شود و صفراء
غیر طبیعی را کرائی و زنجاری نام نهاده اند.

و بلغم طبیعی طعم آن به طعم آب قریب است و صلاحیت آن
دارد که خون شود و فائده او آن است که اگر وقتی بدن غذا نیابد
طبیعت او را نضج دهد و به مرتبه ای رساند که غذا شود.

و نیز از فوائد او آن است که ترتیب اعضا کند علی الخصوص
مفاصل را - و بلغم غیر طبیعی هشت قسم باشد تفه (بی مزه) مالح (شور)
حامض (ترش مزه) عفص (جذاب) و این چهار به اعتبار تبدیل او از
طعم طبیعی است.

ومائی و مخاطی و حصیی و زجاجی باعتبار خروج از قوام و سودای
طبیعی طعم آن ترش است و صلاحیت آن دارد که چیزی از آن با خون
منضم شود و بعضی اعضا را همچون عظام (استخوانها) غذا دهد و از
طحال بضم معده منصب شود و بر شهوت طعام تنیه (بیدار) کند و
خون دقیق را غلیظ گرداند چون با او مختلط شود.

اما قوی آن است که مبداء افعال شود و قوا نزد اطبا سه اند:

یکی قوت حیوانی که مقام آن قلبست.

دویم قوت طبیعی که مقام آن کبد است.

سوم قوت نفسانی که مقام آن دماغ (مغز) است. و اعضاء رئیسه

که مدار بقاء شخص بر آن است.

چهاراند یکی قلب که مبداء قوت حیات است.

دویم دماغ (مغز) که مبداء قوت حس و حرکت است.

سوم کبد یعنی جگر که مبداء قوت تغذیه است.
 و چهارم اعضا، تناسل که مدار بقا، نوعی بر آنست. و قوای خمس
 بر دو نوع است یکی قوای خمس باطنی که آن متعلق به دماغ است و
 اطبا دماغ را سه بطن (شکم) مقرر کرده اند - مقدم بطن اول مقام قوت
 حس مشترك و آخر آن مقام قوف خیال.
 و مقدم بطن دوم مقام قوت متصرفه است. و آخر آن مقام قوت
 واهمه.

و تمام بطن سوم مقام قوت حافظه است.
 دوم خمس ظاهری.
 یکی قوت باصره که مقام آن چشم است.
 دوم قوت سامعه که مقام آن گوش است.
 سوم قوت شامه که مقام آن بینی است.
 چهارم قوت ذائقه که مقام آن به زبان است.
 پنجم قوت لامسه که مقام آن در تمام بدن است.
 و قوت نامیه قوتی است که هر شیئی را از موالید ثلاثه که عبارت
 از جمادات و نباتات و حیوانات است از کارخانه مکرمت خالق حقیقی
 ارزانی شده و از آن هر شیئی از ابعاد ثلاثه که عبارت از طول و عرض
 و عمق است ترقی و افزایش می پذیرد و روح بخاری نزد اطبا عبارت
 است از بخارات لطیفه که از اخلاط اربعه متولد شود و از قلب به توسط
 شرائین در تمام بدن نفوذ کند و تولید اخلاط موقوف بر هضم اغذیه
 است و مدارج هضم چهار است چون در دهان به واسطه مضغ تفرقی به هیئت
 مجموعی غذا واقع شود که قابل فرو بردن گردد.

این را هضم اول نام نهاده اند و چون غذا به معده رسید از حرارت معده طبخ پذیرد و صورت آن مثل آتش برنج گردد. این را کیلوس گویند. و این هضم دوم است و در این وقت ثقل کیلوس از معده با معارود و این ثقل را بر از گویند. و کیلوس از راه عروق ضيقه (تنگ) که آنها را (ماسادبقا) نامند به کبد در آید و دیگر بار طبخ پذیرد و در این وقت آن را (کیموس) گویند و این هضم سوم است و فضله مانی از اینجا شده به مثانه رود و این را بول گویند. و بعد دور شدن فضله مانی دیگر بار طبخ می یابد و اخلاطه اربعه (اخشنج) را (چهارگانه) پیدامی شود در این حالت آنچه که بالا باشد و اندکی خامی در آن باقی ماند آن بلغم است. و آنچه که زیر آن است خون است و آنچه که بعد آن است صفرا است و هر چه که بعد آن است در اثر طبخ اندکی احتراق (سوختگی) راه می یابد و آن سوداست.

* (در بیان تشریح اعضاء انسان به طریق اجمال) *

واضح باد که اعضاء انسان مرکب است از استخوان و غضروف و اعصاب (پی) و عضلات (ماهیچه) و عروق (رگها). اما استخوان در تمام جسم انسان دو بیست و چهل و هشت پارهاست و غضروف عضوی است نرم تر از استخوان و سخت تر از پی. فائده او آن است که پیوندها و عضلهها بدزیمه او با استخوان که پیوندد و از اعضای انسانی. حنجره و بینی و گوش و قصبه شش و مهره آخرین پشت همه غضروف است.

اما عصب جسم نرم است یا شکننده و نامجوف بعضی دراز و کشیده

و بعضی پهن و عضله هم از جنس عصب است والا حرکت اختیاری است هر گاه انسان خواهد که عضوی نزدیک عضوی در آرد و عضله به هم بر آید و کوتاه شود آن عضو به عضو دیگر نزدیک شود و هر گاه خواهد که عضوی را از عضوی دور کنند عضله دراز شود - و عروق رگها است و آن بر دو نوع است یکی شرایین و آن رگها است که از دل رسته است. دویم آورده و آن از جگر رسته.

* (در بیان سته ضروریه) *

باید دانست که شش چیز برای صیانت انسانی از جمله ضروریات است و مراعات آن فائده حفظ صحت بخشد.

اول هوای محیط که محتاج ست بدان. انسانی برای ترویج قلب و تعدیل روح و حال هوا به سبب اختلاف فصول و نواحی و مجاورت جبال و بحار مختلف گردد.

چنانکه فصل ربیع معتدل باشد و سیف حار و یابس - و خریف - بارد و یابس - و شتا بارد و رطب.

ایام ربیع از روز نوروز تا يك ماه و نیم است بعد از آن سیف چهار ماه و نیم - و بعد از آن ایام خریف يك ماه و نیم - و بعد از آن شتا چهار ماه و نیم.

هوای جنوبی مسخن (گرم) و مرطب (تر) و باد شمال میبرد و مخفف.

و صبا یعنی باد مشرقی - و دبور یعنی باد مغربی هر دو قریب اند به اعتدال.

و کوه اگر به طرف جنوب واقع شود هوای آن سرد باشد و اگر به طرف شمال واقع شود گرم بود.

و بحیر بلعکس این و زمین صحرائی پیس باشد. و زمین طینی (خاکی) ارطب (مرطوب تر). کسانی که حفظ صحت مد نظر دارند باید که هوای مناسب مزاج اختیار کنند و از هوای مخالف پرهیز واجب دانند که هوا را در مزاج تأثیرهاست و در موسم شتا از فصد (رگ زدن) و قی احتیاط کنید و ریاضت اختیار نمائید. و در صیف در غذا و ریاضت تقلیل کنند. و در خریف از کثرت مباشرت (مجامعت) و گرمی روز و سردی شب پرهیزند و قی نکنند و قصد (رگ زدن) بهتر است از اسپال. و در ربیع (بهار) تنقیه بقصد قی مناسب و سودمند و اجتناب از گرمیها و میل بغذای لطیف نافع.

دوم از سته ضروریه مأکول و مشروب است. غذا دو قسم است. لطیف و کثیف. لطیف آنست که کثیرالتغذیه و جیدالکیموس باشد که از آن خون صالح پیدا شود. و کثیف آنست که قلیلالتغذیه و ددیالکیموس باشد و از آن خون فاسد متولد گردد.

غذای لطیف مثل شیر گاو و گوشت گوسفند جوان بی علت و نان گندم و زرده تخم مرغ و امثال آن از لحوم (گوشتها) مناسبه. و غذای کثیف اقسام بقولات است و اقسام دالها نیز در بقولات محسوبند.

تا وقتی که اشتها غالب نشود میل بغذا و طعام نکند و هنوز اندکی از اشتها باقی است که دست از طعام بازگشته و تداخل در غذا موجب ضرر عظیم است و بحالت اشتهای صادق نخوردن طعام ضرر عظیم می-

رساند. و هندوانه بابرنج خوردن و ترب باماست و شیر باحموضات (ترشی) باعث ضررهاست.

و خلاصه بعضی غذاهاست که از جهت عدم تناسب باهم خوردنش موجب ضرر و کسالت است.

سوم از سته ضروریه. نوم (خواب)، یقظه (بیداری) است. نوم میبرد ظاهر بدن است و مسخن باطن (گرم کننده) او و یقظه (بیداری) به ضد آن است و مدت خواب کمتر از شش ساعت و زیاده تر از ده ساعت شب نباید. و سهر (بی خوابی) مفرط یعنی کثرت بی خوابی مضر دماغ (مغز) و مفسد هضم است و خواب به حالت گرسنگی بدن را لاغر کند و خواب روز مودث تزله و مکدر دماغ است. و خواب مستلقی یعنی بر پشت که دو به سوی آسمان باشد زیادش محدث امراض دیسه است و خواب به پهلوی راست معین هضم است و فعل کبد خوب می شود و به پهلوی چپ عمل معده بهتر می گردد. و خواب بر شکم معین هضم غذا و خواب در آفتاب ممنوع و در قمر (ماه) نافع و کثرت خواب نشان برودت و رطوبت دماغ و کثرت بیداری علامت حرارت و یبوست آن است.

چهارم از سته ضروریه حرکت و سکون است. حرکت مسخن بدن است و سکون مبرد بدن و حرکت جماع به واسطه آنکه منقض حرارت غریزی است از این جهت مبرد بدن باشد و همچنین هر حرکتی که در آن تحلیل بسیار واقع شود و نقصان در حرارت غریزی آید مبرد بدن است و مراعات اعتدال در حرکت و سکون موجب انتفاش روح و تقویت بدن باشد.

حرکت معتدل محلل فضلات و سکون معتدل معین هضم است و بعد طعام روز خواب قیلوله و بعد طعام شب مشی (راه رفتن) مفید هضم است.

پنجم از سته ضروریه استفراغ و احتباس است. استعمال قصد (رگ زدن) وقی و مسهل و ارتکاب مباشرت (جماع) و جریان طمس (خون حیض) به حساب استفراغات محسوب اند. و احتباس ضد آن و در این هر دو اعتدال را نگاهداشتن موجب تقویت ظاهر و باطن است.

ششم از سته ضروریه اغراض نفسانی است و آن عبارت است از غضب و فرح و خوف و غم و خجالت و ندامت و هریکی از اینها محرك روح اند. به داخل یا خارج بدن بدفعه واحده (یک مرتبه) یا به تدریج. و هریکی از اینها چون از حد اعتدال بگذرد هلاک شود. از حضرت صادق علیه السلام منقولست که عامه دردها و بیماریها از غلبه صفرا و سودا و خون سوخته شده و بلغم زیاده می باشد.

پس باید که آدمی تعهد احوال خود بکند پیش از آنکه اینها بر او غالب شود و او را هلاک کند.

و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم به اساتید معتبره منقولست که دوا کنید بیماران خود را به تصدق. و هیچ چیز بیشتر و زودتر از تصدق نفع نمی کند.

و فرمود که منتهای پرهیز و امساک چهارده روز است. و پرهیز نه آن است که چیزی نخورد بلکه آنست که کمتر بخورد. که صحت و مرض در بدن آدمی با یکدیگر در مقام معارضه و مفاصله اند. پس هر وقت که صحت غالب آید بیمار به شعور می آید و اشتهای طعام به

هم می‌رساند. پس هر گاه که طعام به طلبد بدهید که شاید شفایش در آن باشد. و موضوع جنگ صحت و مرض در بدن انسان در کتاب *بستان الحیوه* شرح داده‌ام و در اینجا به همین اندازه کافیست.

* (درباره لذت و الم) *

در اینجا بسیار به مورد و لازم دانستم که مختصری در تأثیرات لذات و الم جسمانی و روحانی از قول حکما و دانشمندان یاد آور شوم. زیرا این مطالب در حفظ صحت و طول عمر انسان فوق‌العاده مؤثر است. بدانکه لذات و الم از بسیط‌ترین و مجردترین کیفیات نفسانی هستند.

لذات و الم بر دو گونه‌اند: جسمانی و روحانی. لذات و آلام جسمانی - دارای مقدمه بدنی هستند. یعنی نتیجه بلافصل تحریکی هستند که بر یکی از اعضاء بدن وارد آمده باشند. مثلاً درد دندان و رفع عطش از لذات و الم جسمانی هستند. اما لذات و آلام روحانی در پی يك کیفیت نفسانی دیگر بوجود می‌آیند مثلاً تالمی که از مرگ یکی از بستگان عزیز و لذتی که از تصور نیل به مقصود شخص را دست می‌دهد لذت و الم روحانی می‌باشند. لذت عموماً حرکات اعمال بدن را تشدید می‌کند و بر نیروی حیاتی می‌افزاید.

الم غالباً عکس این اثر را دارد و کاهش قوی را نتیجه می‌دهد. این حرکات بدنی که همواره با خوشی و رنج همراهند یا بیرونی هستند و نمایان - یا درونی و پنهان.

حرکات درونی هنگام خوشی اعمال بدنی که زندگانی بسته به آنها است عموماً شدت می‌کند چنانکه ضربان قلب بیشتر می‌شود و بر سرعت جریان خون می‌افزاید و تنفس تند و عمیق می‌گردد و حرارت بدن بالا می‌رود و ترشحات درونی زیاد می‌شود و تغذیه اعضاء و عضلات بهتر صورت می‌گیرد.

رنج غالباً آثاری معکوس دارد. به این معنی که وقتی شخص دچار آن است اعمال بدن او تخفیف یافته مختل و گاهی متوقف می‌شوند. حرکات قلب از انتظام و اعتدال خارج و درپاره‌ای نالما‌ت شدید و ناگهانی منجر به سکنه می‌گردد و تنفس مختل می‌شود. اکسیژن بمقدار کمتری وارد ریه‌ها شده و گاز کربنیک به میزان کمتری بیرون می‌آید و بدین جهت احتراق داخلی کمتر صورت می‌گیرد و حرارت بدن نقصان می‌پذیرد. همچنین عمل گوارش را پریشانی دست می‌دهد و گاهی این دستگاه به کلی از کار می‌افتد الخ.

غدد ترشح نمی‌کند و شخص بی‌اشتها می‌شود و حالت تهوع و سایر علائم و آثار سوء هاضمه را از خود نشان می‌دهد.

و چون در کتاب دیگر خود بنام (دانش و دین) نیز این موضوع را نوشته‌ام در اینجا اکتفا به همین اندازه می‌نمائیم و در کتاب بستان- الحیوة هم اشاره نموده‌ام.

بنابر آنچه متذکر شدیم اعمال جسمانی و روحانی - جریان منظم و معتدل دارد و مطابق صلاح و صرفه زندگی شخص سیر می‌کند و هر زمان دچار الم بود.

از حالت اعتدال خارج شده است.

* (طول عمر انسان) *

اجل انسان بر دو قسم است، یکی اجل حتمی که به هیچ وجهی از وجوه قابل تقدیم و تأخیر نیست. دیگر اجل غیر حتمی که به وسائلی از قبیل صلۀ رحم و قطع رحم و... قابل تبدیل و تغییر خواهد بود. قرآن مجید در سوره انعام آیه راجع باجل انسان می فرماید^۱

ترجمه: خدا آن خدائی است که شما را از گل خلق کرد و اجل (حتمی شما را) مقدر فرمود و اجل نامبرده شده (یعنی اجل غیر حتمی) نزد خدا می باشد.

این دو نوع اجل که قرآن مجید شرح می دهد شامل حال حضرت بقیة الله. ولی عصر مهدی موعود علیه الصلوة والسلام می شود. اما اجل حتمی برای اینکه مهدی علیه السلام از آن افرادی است که خدای توانا وی را برای اصلاح جهان ذخیره کرده و اندازه عمر آن بزرگوار نزد خدا مضبوط و معلوم است.

اما اجل غیر حتمی: برای اینکه حضرت بقیة الله مهدی علیه السلام امام و رهبر جهانیان است بطور قطع وسائل طول عمر را بیشتر از هر کس مراعات می نماید.

مخصوصاً موضوعات بهداشتی که در طول عمر بشر فوق العاده مدخلیت دارد. مولای حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیهما السلام می فرماید:

دو ائک فیک و ما تبصر و دائک منک و لاتشعر
اتزعم ائک جرم صغیر و فیک انطوی العالم الاکبر

درمات درنت و نمی بینی و دردت ازنت و نمی فهمی و می پنداری

۱ - هو الذی خلقکم من طین ثم قضی اجلاً و اجل مسمی عنده.

که جرم کوچکی هستی و در توجع و پیچیده شده جهان بزرگ.

* (رجعت چیست) *

اکنون با مطالبی که گذشت بهتر می توان در باره رجعت و چگونگی آن گفتگو کرد و حقیقت آن را دانست. و چون این کتاب نیز بنام رجعت نام گذاری شده است ایجاب می نماید که با آنچه قبلاً ذکر شده است از ۱۴ معصوم نیز مطالبی ذکر شود.

اجمالاً رجعت خواهی نخواهی واقع خواهد شد تا تکامل حیات معنوی صورت گیرد.

و باید دانست که عالم و آدم اول از اجزاء صغار صلبه اولیه به نام ائیر - اتر - اتم و هر چه نام گذارند بوجود آمده و در آن روحی دمیده شده و این عناصر مختلف شروع به فعالیت کرده اند تا قوای درونی و استعداد های موجود را به ظهور و بروز برسانند و در این فعل و انفعال شیمیائی که سلسله بشر در آن افراد پیوسته خود را نگاه می دارد به کمال مطلوب باید برسند و تمام افراد این نوع به طرف کمال مطلوب پیش می روند تا مگر يك فرد هم به مقصد برسد منظور حاصل است.

برای تشریح مطلب باید مثالی بیاوریم، يك نقاش یا کوزه گر و صنعت گر و هنرمند که از سر پنجه هایش هنر و صنعت تراوش می کند پیوسته به منظور بروز کمال خویش فعالیت می نماید تا بر حسب استعداد و لیاقت موادی که بر آن صورت می سازد آنچه کمال مطلوب آن است بیرون دهد و گاه می شود که یکی از این مصنوعات به عللی از دست رفته. شکسته. خراب شده و با حوادث روزگار مواجه شده مدتی در

تکمیل آن وقفه رخ می‌دهد تا باز آن را به صورت اول برگرداند و کامل نماید زیرا مواد این هنر صنعت قابل و لایق کمال صورت بوده لیکن عوامل مانع از سیر تکاملی آن شده و از میان تمام این آثار هنری گاهی می‌شود که با چند شاهکار صنعت بدست می‌آید و بقیه خیلی قابل ملاحظه و دقت نیست یکی از جهت قابل نبودن مواد دیگر به علت پختگی دست صنعت‌گر.

بنابر این مقدمه این عالم شباهت تام به عوامل دیگر دارد. عناصر و افرادی که مصالح وجودی آنها در نهایت قابلیت بوده و در بوته تحولات گذاخته شده تا به سرحد کمال برسند چون به عللی که از سوانح و حوادث جهان مانند قتل و زلزله و خسوف و امراض مسمومه و غیره رخ داده ناقص در گذشته و این موجود حق دارد برای تکامل نفسانی خود که هنوز محل و ظرفیت دارد رجعت کند تا به کمال خویش برسد زیرا او حد کمالش ناقص مانده و به سرحد تکامل نرسیده است و لذا رجعت را برای این در سازمان آفرینش و مراحل کمال قرار دارد تا آنچه که از مصنوع حق ناقص در گذشته‌اند با قید ظرفیت و قابلیت استعداد کمال برگردند به کمال خود برسند و آنگاه از این منزل بگذرند به منازل متعاقب آن برسند تا به سرحد مقصود قدم گذارند.

مثال دیگری می‌توان آورد که چون آفرینش آدمی برای تکامل است و در خط سیر او وقفه نیست این حرکت از عالم نیستی بوده و به هستی رسیده و آدمی مراحل جمادی و نباتی و حیوانی را گذرانیده در اصلاب آباء و ارحام امهات و مراحل علقه و مضغه و عظام و رمیم و بالاخره در مشیمه به صورت آدمی درمی‌آید ثم انشأناه خلقاً آخر قنبارك الله

احسن الخالقین.

تا به این دنیا آمده مراحل کمال را می پیماید و به عالم قبر و برزخ و حشر و نشر و بعث و قیامت و بهشت تا برسد به مقام (انالله و انالیه راجعون) و بازگردد و علت به معلول پیوندد و تمام این مراحل برای کمال است و حرکت دائماً به طرف کمال می چرخد و هیچ وقفه در حرکت کمالی نیست در میان افراد هم برخی از نوع بشر به حد کمال رسیده و برخی ناقص مانده و گروهی بر حسب ظرفیت و قابلیت استعداد کمال خود را در یافته اند و از این منزل گذشته اند. بازگشت و رجعت برای آنهایی که ناقص رفته و به سر حد کمال مطلوب نرسیده اند در مدار قوسی صعودی و نزولی یکی به منزله هادی و رهبر و معلم و دیگری به منزله متعلم و دانشجو می باشد که این هر دو در حرکت خود رجعت دارند. رجعت اولی به منزله تعلم و ارشاد و هدایت است و رجعت دومی به منزله تعلیم آموختن و پرورش یافتن است.

چنانچه در حدیث نبوی که می فرماید خلقتم للبقا لاللفنا و انما

تنتقلون من دار الی دار

باز هم می توان گفت دستگاه آفرینش که معلول علل و اسباب است و کابینه حکومت الهی که فقط نخست وزیر مختار آن عقل کل و اشرف رسل می باشد با هیئت وزرای خویش که اوصیاء و اولیاء و حجج حق بر مردم هستند برای همیشه است آنجا دیگر عوامل سقوط کابینه و تجدید زمامدار نیست این شرافت رسالت برای خاتمیت نبوت و زمامداری عالم ارواح بوده و لذا آنها تا در آفرینش حق فعل و انفعال وجود و معدوم است آنها از طرف پروردگار آفریننده حجت حق بر خلق

هستند و واسطه فیض و افاضه می باشند. رجعت هر که برای تکامل نواقص است باید زیر نظر این نمایندگان حق صورت گیرد. و لذا چون امام دوازدهم حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف ظهور می کند و سلطنت می نماید و عالم را از عدل و داد پر می کند پس از ظلم و جور. آنهم دورمای دارد که به دست پیر زنی شهید خواهد شد و آن وقت چون زمین خالی از حجت نمی تواند باشد رجعت آل محمد شروع می شود. زیرا آنها را درخور مقام بلند ارشاد و هدایت خود نگذاشتند ارشاد و هدایت نمایند و آنها را کشتند و چون افاضه علمی و ارشاد هدایتی آنها مانند تکامل استعداد مردم در نقص مانده رجعت می نمایند تا آنها را بکمال مطلوب هدایت و ایصال به مطلوب نمایند و مردم ناقص در سایه هدایت آنها کامل شده به فضیلت نهائی و کمال قابلیت استعدادی خود برسند. و لذا رجعت از ضروریات دین شناخته شده و در آن آیات و احادیثی هست که کتب بسیاری در اطراف آن نگارش یافته.

تکامل در مدار حرکت خود در دو منحنی صعودی و نزولی است و تمام افراد برای حرکت از فعلیت بقوه و حرکت از قوه بفعلیت در مدار تکامل ناگزیر هستند و این مسیر به نظام عالم کون تعبیر شده که از حق به خلق و از خلق به حق بازگشت می نماید.

با توجه باینکه این عالم برای مراحل کمال خلق شده و انسان مانند خاکی است که در خلال آن زر ناب وجود دارد و همانطور که زرگر خاکی را از معدن طلا خارج می کند و آب می نماید و مکرر در بوته می گذارد و با چکش صدها بار بر سر آن می کوبد و باز می گذارد تا زر ناب آن به دست آید و غل و غش و کثافت آن بر طرف گردد،

صانع حکیم از میان عناصری که به هم آمیخته و به فعل و انفعال
 اختیاری واداشته با چکش حوادث روزگار و این همه مصائب طریق
 تکامل آنقدر بر سر آدمی می‌کوبند تا لطیفه روحانی آدمیت و جان و
 روح انسانیت خالص بوجود آید و همان روح پاک و نفخه طیبی که در
 این عناصر دمیده شده با محصول شیمیائی عنصری، بازگشت به حق
 نماید. چنانچه فرموده: انا لله و انا الیه راجعون منه نخرج والیه نعید از
 او جدا شدیم و به سوی او بازگشت می‌کنیم.

*** (مولوی مراحل کمال را چنین وصف کرده است) ***

جمادی مردم و نامی شدم	و زنا مردم به حیوان سر زدم
مردم از حیوانی و آدم شدم	پس چه ترسم کی ز مردن کم شدم
وهله دیگر بمیرم از بشر	تا بر آرم چون ملایک بال و پر
و ز ملک هم بایدم پیر آن شوم	آنچه اندر وهم ناید آن شوم
و ز ملک هم بایدم جستن ز جو	کل شی هالک الا وجهه
پس عدم کردم عدم چون ارغنون	گویدم انالیه راجعون

در قرآن حکیم ۱۸ آیه صریح در باب رجعت است و از جناب
 آقای طبیب زاده در شرح زیارت جامعه مرقوم است که ۱۲ آیه در وجود
 امام دوازدهم و ظهور و رجعت آل محمد صلی الله علیه و آله وسلم است.
 در سوره مؤمنون آیه ۱۲ می‌فرماید:

وقتی که چنگال مرگ آنها را فرا گیرد می‌گویند ای پروردگار
 من بازگشت ده مرا شاید به جا آورم عمل صالحی ولی راست نمی‌گویند

۱- حتی اذا جاء احدهم الموت قال رب ارجعونی لعلی اعمل صالحاً فیما نزلت
 کلامی کلمة و هو قائلها ومن و رائهم برزخ الی یوم یبعثون

و پشت سرشان برزخی است تا روزیکه برانگیخته گردند.
در این آیه رجعت از مسلمات شمرده می‌شود که گناهکاران
آرزوی برگشت به آنرا دارند. در آیه ۱۷ از سوره منون^۱ می‌فرماید:
آیا گمان می‌کنید آفرینش شما عبث است و بازگشت به ما نخواهید
کرد که مسئله بازگشت از مراحل غیر قابل انکار به حساب رفته است
و از طریق کمال می‌فرماید:^۲

از خاک شما را آفریدیم و در خاک شما را عود می‌دهیم و بار
دیگر شما را از خاک خارج می‌نماییم.

تمام این صورت و اعراض در فعل و افعال است. نه آنکه معدومی
موجود شود یا موجودی معدوم. بلکه برای تکامل خلع و لباس است
صورتی به خود می‌گیرد و باز آن لباس را بیرون می‌کند به صورت
دیگر و لباس دیگر تا به هدف نهائی مقصود برسد.

و در آیه ۹۵ سوره انبیا می‌فرماید:^۳

هر قریه را که ما اهلش را هلاک ساختیم آنها حق بازگشت به
دنیا برای تکامل ندارند زیرا آنها ظرفیت و استعدادشان برای کمال
از دست رفته که هلاک شده‌اند و کسانی حق بازگشت دارند که استعداد
کمالی باقی باشد و بدست هلاکت الهی محو نشده باشند و در آیه ۹۱
سوره انبیا:^۴

این امت يك امت بودند که ما آفریننده آنها هستیم و باید

۱- انحسبتم انما خلقناکم عبثا وانکم الینالترجعون.

۲- منها خلقناکم و فیها نعبدکم و منها نخرجکم تارة اخرى.

۳- و خرام علی قریه اهلکناها انهم لایرجعون

۴- ان هذا امتکم امة واحدة و انا ربکم فاعبدون و تقطعو امرهم بینهم کل الینا
راجعون.

عبادت کنید مرا. آنها فرقه فرقه از هم جدا شدند. در حالی که بازگشت همه به سوی ما می باشد. در این بازگشت و رجعت اختلاف کرده اند که رجعت در این دنیا یا در آخرت است در صورتی که دنباله این آیه نشان می دهد رجعت این دنیا است. زیرا موضوع عمل صالح است و عمل و تکلیف در این عالم است و آخرت عالم حسابست نه عمل.

* (اخبار رجعت) *

درباره رجعت که از ضروریات دین است اخبار متواتری در کتب حدیث دیده می شود سید نعمت الله جزایری می نویسد: ۶۲۰ حدیث^۱ درباره رجعت به دست آوردیم.

علامه مجلسی می نویسد: ۲۵۵ آیه و ۵۰۰ حدیث در رجعت احصاء کردم و همه دال بر رجعت آل محمد می باشد.^۲ در جلد سیزده بحار تعداد ۱۹۸ روایت نقل کرده - شیخ حر عاملی در کتاب (الایقاف من الهجعه بالرهان علی الرجعه) ۶۰۰ حدیث روایت کرده شیخ صدوق^۳ و شیخ مفید قدس سرهما در اعتقادات خود در باب رجعت صریحاً بیان عقیده خود را که از اعلام شیعه می باشند نموده و درباره رجعت در شرح زیارت جامعه نیز علمای سلف عقاید و اخباری نوشته اند. ابن بابویه رحمه الله علیه می گوید اعتقاد ما در باب رجعت این است که برگشتن به دنیا حق است که حق تعالی در قرآن فرمود:^۴

آیا ندیده‌ای آن قومی را که بیرون رفتند از دیارشان و آنها

۱- انوارنعماینه ۲- بحار الانوار ج ۱۳-۴ شرح الزیادة جامعه آقای طبیبزاده ص ۲۲۳ ۳- اعتقادات صدوق ترجمه و شرح آقای طبیبزاده ۴- الم تر الی الذین خرجوا من دیاردهم وهم الوف حذر الموت فقال لهم الله موتو اتم احیاهم سوره بقره ۲۴۴

چندین هزار بودند که از ترس مرگ فرار کردند. پس خداوند فرمود بمیرید باز زنده‌شان نمود. آن قوم هفتاد هزار خانواده بودند و هر ساله طاعون در آنها می‌افتاد و اغنیا چون می‌توانستند بیرون می‌رفتند و فقرا به علت ضعفشان می‌ماندند پس طاعون در آنها بیرون می‌رفتند اندکی می‌شد و در باز ماندگان می‌گفتند اگر بیرون رفته بودیم طاعون به ما نمی‌خورد و بیرونیان می‌گفتند اگر مانده بودیم طاعون زده می‌شدیم چنانچه آنها را طاعون زد. پس اتفاق کردند که همه از دیار خود بیرون بروند چون موسم طاعون شد همه بیرون رفتند و برکنار دریا منزل کردند چون آرام گرفتند خطاب شد که بمیرید آنگاه مجموعشان مردند جز برخی از آنان که خدا را می‌خواست - ارمیای پیغمبر بر آنها گذشت عرض کرد پروردگارا - اگر نخواهی آنها را بیدار و زنده می‌کنی از این پس بلاد ترا آبادان می‌کنند و تو را بندگی می‌نمایند. در آنحال حق تعالی وحی فرمود که می‌خواهی آنها را برای تو زنده کنم؟ عرض کرد بلی حق تعالی آنها را برای ارمیای زنده فرمود و با او این قوم مردند و به دنیا برگشتند و باز باجلهای خود مردند. صدوق چند آیه دیگر که دلیل بر مردن و زنده شدن و رجعت است یاد می‌فرماید.

و برخی او را عزیز گفتند که صد سال مرد و باز به دنیا آمد و بعد باجل خود مرد. در میان قوم موسی و اصحاب کهف همه نمونه بارز رجعت هستند و رجعت بر حسب تاریخ در اقوام و ملل گذشته بوده است و در میان ملت اسلام رجعت خواهد بود شیخ مفید می‌نویسد^۱.

۱ - ان الله تعالى یرد قوماً من الاموات الی الدنیا فی صورهم هم الی علیها فعز

آنگاه حدیث شرح می دهد که:

ان الراجعين الى الدنيا فريقان احدهما من عليت درجه الايمان و كثرت اعماله الصالحات و خرج من الدنيا على اجتناب الكبائر الموبتجات فير الله عزوجل دوله الحق و يعزبها ويعطبه من الدنيا ما كان يتمناه والاخره من بلغ العاديه في الفساد.

همان است که اشاره شد دو دسته بیشتر به دنیا بازگشت نمی نمایند

یکی صالح و دیگری طالح.

يك طبقه كامل و يك طبقه ناقص. شيخ صدوق در مسائل مرويه در باب رجعت می فرماید: رجعت در نظر ما اختصاص به کسانی دارد که یا محض ایمان باشد یا محض کفر و سوای این دو فرقه کسی رجعت نمی کند. و سبب رجعت کفار ندامت آنها در بر زخ و تقاضای عود و رجعت به دنیا برای تکامل است. برای مثال^۱ در اخبار آورده اند که حضرت علی اصغر شهید علیه السلام عرض می کند پروردگارا اگر من هدف تیر سه شعبه دشمن واقع نشده بودم سیر مراتب تکمیلی خود را ادامه می دادم تا آنجا که نسل پاک و بزرگی از من باقی بماند و مقتضای عدالت الهی اینست که آن کودک شهید را و مانند آن را باین جهان برگرداند تا به کمال مطلوب.

سید مرتضی می فرماید رجعت اجتماعی ملت اسلام و فرقه امامیه است و چهل نفر از علماء متقدمین درباره رجعت تألیف و تحقیق دارند که ذکر اسامی آنها در شرح زیارت جامعه شده. و در پاورقی های بعضی از صفحه های این کتاب نیز گذشته.

در تاریخ اخبار و حدیث درباره رجعت از مسائل اتفاقی و مسلم

→ منهم فريقاً و بذل فريقاً و بذیر المحققين من المبطلين و المظلومين منهم من الظالمين و ذلك عند قيام مهدي ال محمد عليهم السلام.

۱- اوائل المقالات فی مذاهب المختارات شیخ مفید، ص ۸۹.

است که در زمان مهدی علیه السلام صورت می گیرد و اول کسی که از آل محمد (ص) رجعت می کند حسین بن علی علیهما السلام می باشد که بسبب عظمت فداکاری اوست.

از حضرت سجاد روایت کرده اند که فرمود غیبت امام دوازدهم علیه السلام بطول می انجامد تا رجعت آل محمد (ص) آغاز شود. چند فرد شعر از کتاب حدیقه المعارف که در مدح حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه سروده شده اثر طبع مصنف و مؤلف این کتاب به مناسبت مقام نوشته شده است:

چون روی تو خورشید جهان تاب ندارد
زان رخ نمائی که جهان تاب ندارد
ایمه تو ز خورشید رسل بدر تمامی
دلها چو کتان طاقت مهتاب ندارد
بس ریخته این دیده ز هجرت گهر اشک
شد همچو سحابی که دگر آب ندارد
خون دلم از یاد رخت بسکه فرو ریخت
چون آئینه ای مانده که سیماب ندارد
ای روح روان در جسد عالم امکان
بی نور رخت روشنی اقطاب ندارد
جانها بر هت منتظر ای نوگل نرگس
بر دیده قدم نه که زغم خواب ندارد
در قلزم وصف تو بود طبع بهشتی
گر گوهر شعر او رد اعجاب ندارد

* (رجعت یا قیامت صغری) *

قیامت صغری یعنی رجعت ائمه هدی و خالص شیعیان ایشان در عهد حضرت ولی عصر صلوات الله علیه و بعد از آن تا دیده‌های ایشان روشن شود به دولت و سلطنت ائمه خود و فوراً بعضی از اعمال حسنه و انتقام از ظالمان و دشمنان خود که همه زنده خواهند شد برای عقوبت و بالجمله این معنی اجتماعی شیعه است.

چنانچه در حدیث طولانی رجعت - و غیر آن مفضل بن عمرو - گوید عرض کردم به خدمت حضرت صادق علیه السلام که جمعی از شیعیان و دوستان شما قائل بر رجعت بر دنیا نیستند - فرمود فلان آیه و فلان آیه و احادیث ما و جد ما رسول الله را خبر دادیم - و جمعی در شناخت ما تقصیری کردند. رجعت را به معنی عود سلطنت به قائم ما می‌گویند و ای برایشان که پادشاهی دنیا و دین را از ما گرفته تا به ما برگردد و اگر تدبیر نمایند شیعیان ما در قرآن البته فضیلت ما را شك نکنند. در کتب مشایخ روایت از سلمان فارسی (رضی الله عنه) که روزی داخل شدم بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چون مرا دید فرمود به تحقیق که خدا پیغمبری نفرستاده مگر آنکه دوازده نقیب برای وی مقرر گردانیده گفتم این را دانسته‌ام از اهل کتاب فرمود آیا دانسته‌ای نقباء دوازده گانه ما را که خدا ایشان را برگزیده است به امامت بعد از من گفتم پدرم و مادرم فدای تو باد چه ثوابت عارف بودن به ایشان را فرمود یا سلمان هر که ایشان را بشناسد البته حق را شناخته و اقتدا کند به ایشان و دوست دارد دوستان ایشان را و دشمن دارد دشمنان ایشان را پس به خدا سوگند یاد می‌کنم که او از ماست و وارد خواهد

شد هر جا که ما ساکن شویم گفتم پس آیا ایمان به ایشان بی شناختن
 نام نسب ایشان درست می شود؟ فرمودند: گفتم تا حسین (ع) را شناختم.
 فرمود که بعد از اوسید العابدین علی بن الحسین (ع) تا آخر ایشان یگان
 یگان. پس من گریستم و گفتم ای وای کو سلمان را که ادراک حرمت
 نماید. فرمود یا سلمان ادراک ایشان خواهد کرد تو و امثال تو که با
 حق معرفت به ایشان پیروی کرده باشد. گفتم عمرش با زمان ایشان
 می رسد. این آیه را خواندند ثم درد نالکم الکرة که در باب رجعت
 به دنیا نازل شده. پس گریه شوق من شدید شد. فرمود بلی به خدائی
 که محمد صلی الله علیه و آله را برسالت فرستاد که خواهیم بود من و
 علی و فاطمه و یازده امام و هر که باشد از ما و از برای ما ظلم کشیده
 باشد بعد از آن البته حاضر خواهد شد شیطان لعین با لشکرش.
 و هر که ایمان خالص داشته باشد یا کفر خالص تا تقاصها گرفته
 شود سلمان گوید پس از خدمت رسول الله برخواستم و پروانداشتم هر
 وقت که بمیرم و حضرت صادق علیه السلام در حدیث سابق می فرماید
 که بعد از قیام قائم و قتل سفیانی حضرت امام حسین علیه السلام با
 هفتاد و دو تن شهیدان کربلا و دوازده امام دوازده هزار صدیق و به
 روایتی هفتاد و پنج هزار و بعد از آن صدیق اکبر امیر المؤمنین علیه
 السلام بیرون آید و از برای آن حضرت قبه در نجف اشرف برپا شود
 تا آخر حدیث که در این کتاب به همین مقدار کافیت و به روایتی
 حضرت امام حسین علیه السلام بعد از حضرت قائم عجل الله فرجه الشریف
 سیصد و نه سال پادشاهی کند بعد او آن نوبت سلطنت با امیر المؤمنین
 علیه السلام باشد.

در خطبه‌ای که از حقایق و معارف رجعت مشحون است ضمن خطبه می‌فرماید بشارت باد شما را به تحقیق که از ما اهل بیت دعوتی خواهد بود خالص از کفر که خدا نعمت خود را به آن کامل خواهد نمود تا فرمود به درستی که کار ما بسیار صعب و دشوار است متحمل آن نتواند شد مگر ملك مقرب یا بنی مرسل یا بنده‌ای که خدا دل او را به ایمان امتحان فرموده باشد پس مکرر فرمود یا عجبا کل العجب بین جمادی و رجب.

پرسیده شد که چه امریست که این تعجب از آن می‌فرمائید؟ فرمود کدام عجب عجیب‌تر است از سرده‌هایی که خواهند زد بر سر زنده‌ها - سوگند به آن خدائی که دانه را شکافته و انسان را آفریده گویا می‌بینیم مردگان را که داخل کوچه‌های کوفه شده‌اند و تیغ‌های برهنه بر دوشها نهاده می‌زدند بردشمنان خدا از اولین تا آخرین. پس شروع فرمود به تفصیل کیفیت خروج قائم علیه السلام و علامات آن. روایت است که نزدیک ظهور آن حضرت در دهه‌ماه رجب و اول ماه جماد الاخر بارانی آید که مثل آن دیده نشده باشد و بدانکه گوشتهای بدن مؤمنان بر وید و می‌فرماید گویا می‌بینم ایشان را که بیرون می‌آیند و خاک از قبرهای ایشان می‌ریزد و در بعضی اخبار می‌فرماید عمر هر که رجعت کند دو برابر خواهد بود و در تفسیر آیه.

ولئن متم اوقتلتهم لالی الله تحشرون در حدیث معتبره وارد شده که هر که را مرگی و قتلی هست یکی پیش از رجعت و یکی بعد از رجعت.

* (درباره شفاعت) *

موضوع شفاعت سیزده آیه در قرآن مجید است.
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام می فرماید:
ليس من شيعتنا من انكر اربعة اشياء المعراج و المسئلة في القبر و خلق
الجنة و النار و الشفاعة

یعنی نیست پیرو ما کسی که انکار کند چهار چیز را: یکی معراج
دویم پرشش قبر و سایر مسئله قبر.
سوم خلفت بهشت و دوزخ.

چهارم شفاعت در سازمان حکومت دنیوی که مقام سلطنت و دربار
و کابینه نخست وزیری و هیئت وزراء و ادارات مجری نیات هیئت حاکمه
هستند، برای مقصرین گاهی شفاعت می کنند و شفیع باید مقرب دربار
و زمامدار باشند مقصر هم نادم و پشیمان از قصور یا تقصیر خویش باشد
و اجازه شفاعت در قانون هم هست که هر سال طبق قوانین موضوعه
برای شاه حقی هست با شرایط لازم.

برخی از زندانیان را عفو کنند این تشکیلات مجازی را با قیاس
مع الفارق با سازمان حکومت حقه آلهیه ابدیه ازله بسنجید آنجا که
آفرینش راه و روش نشان داده و برای سالک صواب و برای عابد و مطیع
ثواب و برای منحرف و سرکش عقاب قائل شده و بهشت و دوزخ برای
پاداش و کیفر خلق فرموده و دیوان محاسبات اودست فرشتگانی است
که بر فرد دو نفر گماشته شده تا کلیه کردار و رفتار و گفتار آنها را
ثبت کند و در قرآن هم با وعده بهشت موعود تصریح فرموده
فمن يعمل مثقال ذرة خيراً يره و من يعمل مثقال ذرة شراً يره

هر که در این مزرعه تخمی نکشت گو نکند صحبت باغ بهشت
 دیوان محاسبات هیچ چیز جزئی را هم از حساب محو نمی کند و در
 میزان اعمال و رسیدگی به حساب می گذارد. لذا برای آنهایی که قصور
 کرده اند یا تحت احساسات شهوات واقع شده و آلت دست دیگری بوده در
 جنایت و خیانت و قائم بغیر بوده اند جانی باز گذاشته شده که توبه کند توبه
 نصوح توبه ای که دیگر به معصیت بازگشت ننماید. و برای بخشش و
 آمرزش آنها اجازه شفاعت داده شده چنانچه در آیات بسیاری در قرآن
 مجید موضوع شفاعت بحث شده و از وقایع مسلمه به حساب رفته چنانچه
 برخی موارد بعضی از تبه کاران را در مقابل کار انجام شده گذاشته اند.
 در آیه ۴۰ سوره بقره^۱ می فرماید:

بترسید از روزی که هیچکس به دیگری نمی تواند جزا بدهد و
 شفاعت کند برای او آن روز یاری نمی شود و از عدالت بهره نمی گیرد.
 و در آیه ۱۷ سوره بقره می فرماید *و لا تنفعها شفاعة*.

و در آیه ۲۵۵ سوره بقره می فرماید *و لا شفاعة*.
 در آیه *الکرسی* می فرماید^۲ کیست بدون اجازه و اذن حق
 بتواند شفاعت کند.

و در آیه ۸۷ سوره نساء^۳ می فرماید:

معلوم می شود شفیع هم در موضوع شفاعت بسی بهره نیست بد یا

۱- و اتقوا يوماً لا تجزی نفس عن نفس شیئاً و لا یقبل منها شفاعة و لا یؤخذ منها عدل و لا هم ینصرون.

۲- من الذی یشفع عنده الا باذنه.

۳- من یشفع شفاعة حسنة یکن له نصیب منها و من یشفع شفاعة سیة یکن له کفل منها.

خوب شريك خواهد بود.

و در آیه ۵ سوره انعام^۱ می فرماید:

در تمام این آیات شفاعت از امور مسلمه شمرده و در شرایط

مستحقین و محرومین بحث شده است.

اخبار شفاعت بتواتر رسیده است و در تفسیر این آیات و آیات

دیگر قرآن کریم چهارده معصوم پاک را وسیله تقرب بخدا قرار داده و

اجازه شفاعت به آنها اعطا فرموده. آنها و دوستان نزدیکشان با سلسله

مراتب می توانند شفاعت کنند و پروردگارشان از تقصیر گناه کاران

(غیر از کفر و شرک و ظلم) خواهد گذشت و چنانچه می فرماید^۲:

اقیانوس موج مغفرت الهی کلیه لغزش کنندگان نادم را در آب

طهارت شستشو می دهد تا بتکامل خود واصل گردند.

در تفسیر مجمع البیان در ذیل آیه **وعلى لاعراف رجال** از

امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده اند که فرمود روز قیامت ما

نگاه داشته می شویم میان بهشت و جهنم. هر کس یاری ما کند به سیمای

اورا می فرستیم و به سوی بهشت می نویسیم و هر کس دشمن ما باشد به سیمای

او نگاه می کنیم می شناسیم و در آتش می فرستیم^۳.

و از این جهت این خاندان را که سر حلقه آنها امیر المؤمنین

علیه السلام است به فرمان پیغمبر (ص) و اجازه حق **قسیم الجنة والنار** گفته اند.

۱- و اندز به الذین یخافون آن یحشر وا الی ربهم لیس لهم من دونه ولی و لاشفیع لهم یتقون.

۲- ان الله یغفر الذنوب جمیعاً.

۳- نحن نوقف یوم القیمه بین الجنة والنار فمن ینصرنا عرفناه بسیماء فادخلنا الجنة و من یمصرنا عرفناه نسیماء فادخلنا النار.

گمانم افتد کابلیس هم طمع دارد

که عفو عام تو آخر ببخشدش تقصیر

و اخبار متواتر در دست فرقه امامیه است که لوای شفاعت روز
قیامت در دست پیغمبر است که به امیرالمؤمنین علیهما السلام می‌دهد
وبالای سر حضرت زهرا سلام الله علیها نصب می‌کند آن بانوی بزرگوار
حسینش با سران و اصحاب و انصار که در راه سعادت مسلمین شهید
شدند وسیله شفاعت قرار می‌دهد.

حضرت امام محمد باقر علیه السلام در این تفسیر می‌فرماید:
الرجال هم الائمة من آل محمد (ص) و الاعراف صراط بین الجنة و النار
فمن یشفع له الائمة منا من المؤمنین المدنین نجی و من لم یشفعوا هوا
حضرت صادق علیه السلام در ذیل و در آیه ۹۵ سوره مریم می-
فرماید. کسی در قیامت شفاعت از او نمی‌شود و حق شفاعت کردن ندارد
مگر کسی که نزد خدای تعالی دارد (یعنی مأموریت برگزیدگی) و
کسی که دارای ولایت امیرالمؤمنین و ائمه بعد از او باشد که ولایت
آنها پیمان نزد خدای تعالی است.

و در عیون اخبار الرضا از ثامن الائمة علیه السلام این خبر تکمیل
می‌فرماید. بدین ترتیب که الالمن ارتضی الله وینه.

شفاعت نمی‌کند مگر برای کسی که دین و مذهب و روشش را
پسندیده باشد.^۲

این بود شمه از آیات و اخبار شفاعت. و موضوع خلود در نار

۱- لا تشفع لهم و لا یشفعون الا من اتخذ عند الرحمن عبداً الا من اذن له بولایته
امیرالمؤمنین و الائمة من بعده فهو العهد عند عبدالله.

۲- اثبات الشفاعة و ثمره الطاعة آیه الله شاه چراغی ص ۲.

تا آسمان و زمین باقی است مورد تفسیر است و در هر حال و هر بیان این آتش و عذاب برای زدودن پلیدیهای نفس آدمی است تا قابلیت رجوع به اصل پیدا کند. زیرا منظور کلی از آوردن و بردن نیل به درجه عالیة مقام آدمیت است و این همه فشار و عذاب در خلال اختیار برای احراز درجه رشد عقلی و بازگشت بحق است.

*** (تذکر و یادآوری مفید و مهم) ***

بهموجب آیات باهرات قرآن کریم و احادیث و اخبار ائمه طاهرین علیهم السلام و تحقیقات و کشفیات علما و دانشمندان علم النفس عمل انسان نیرویست که با انجام دادن کار از بدن عامل بیرون می گردد. این نیروی خارج شده بدون شك در موجودات پیرامون خود، مثلاً در هوای مجاور اثر می کند. و موجودهای مجاور هم، این اثر را به مجاورهای خود سرایت می دهد و مجارهای مرتبه، دوم هم همین اثر را به مجاورهای مرتبه، سوم می رسانند و همچنین هر نزدیکتر اثر نامبرده را به موجودات دورتر سرایت داده و بدون وقفه انتقال می دهند خلاصه به این بیان سراسر جهان از کوچکترین عملی که حدوث می یابد از يك نفس کشیدن، چشم باز کردن و یا بستن منقلب میشود و دیگرگون می گردد. بنابراین هر موجود شاهد وقوع هر عمل و سراسر زمین و آسمانها و همه ذرات آنها ناظر و تماشاچی دائمی هر عامل است. همه و همه وقوع هر عمل را با ذات خود درك می کنند و با حقیقت خویش آنها را مشاهده می نمایند و گواهان اخروی اعمال می گردند و بهیچ وجه قابل تکذیب نیستند.

ناگفته نماند که این مطالب که اکنون نوشته شده در اوراق
اوائل کتاب نیز قریب به این مضمون نوشته شده لیکن چون برای
روشنی و تفهیم و تفهم است بار دیگر نوشته شد.

در کتاب راه طی شده می فرماید دو سال قبل یکی از روزنامه‌های
تهران - ترجمه مقاله‌ای از مجلات خارجی را منتشر کرده خبر می‌داد
که چند تن از دانشمندان امریکائی موفق شده‌اند آواز خوانی کوزه‌گران
قدیم مصر را ظاهر سازند و به تکرار در آورند. برای این منظور کوزه-
هائی را که در موزه‌ها به یادگار مانده روی اسبابی شبیه به گرامافون
ولی مانند ترتیب و موقعی که کوزه‌گر کوزه خمیری را روی دستگاه
قرار داده با پا می‌چرخاند و با یک قطعه چوب به شکل مطلوب در می‌آورد
می‌گرداند. در آن زمان که کوزه‌گر در کنج خلوت دکان خود مشغول
کار بود و آواز می‌خواند و کوزه را چرخ می‌داد ابدأ فکر نمی‌کرد که
ارتعاش صدای او به وسیله تخته چوبی که در دست دارد و گل کوزه را
می‌تراشد و خطوط نامرئی دقیقی بر بدن کوزه رسم می‌نماید خطوطی که
بعد از یکی دو هزار سال در آزمایشگاهها به صدا در آمده کلمات او
را تکرار خواهد کرد. البته این کوزه کوزه‌گر نیست که صدای کارگر
مصری را ضبط کرده باشد؛ بلکه تمام کوه و دشت و در و دیوار جاسوسانی
هستند که در خلوت و در ملانہ تنها صدا بلکه هرائر و عمل صادره از
ما را دریافت می‌کنند و به صورت تغییرات مکانیکی فیزیکی یا شیمیائی
و غیره در دل خود نگاه می‌دارند. این اسرار تنها روی سطح اشیاء و
شکل خارجی آنها نقش نمی‌بندد که در صورت متلاشی شدن هیکل
محو گردند، بلکه در اعماق ذرات ریشه می‌داوند. و به موجب آیات و

اخبار هیچ عمل از عامل خود جدا نمی‌شود و هر کار با پیوند عجیبی به کارکننده متصل است. و در عین اینکه اعمال آسمانها و زمین را سیر کرده و پر می‌سازد عامل خود هم منقطع نمی‌شوند. در این زندگی و در قبر حتی بعد از ذره ذره شدن پیوسته با او می‌باشند و در روز بعث هم باهم مبعوث می‌شود. در قرآن مجید آیات عدیده‌ای درباره شهادت اعضای عامل بر اعمال صادر شده که بعضی از آن آیات در صفحات قبلی اشاره به آن شده است. اکنون جای بسی خوشبختی و سپاسگزاری برای خوانندگان محترم می‌است که بامعتقدات خود و حسن نیتی که دارند با اندیشه پاک به مطالعه این کتاب از اول تا آخر با دقت می‌نگرند و برای بهبود خود و تکامل یافتن می‌توانند کاملاً مورد استفاده دینی، ادبی، اخلاقی، اجتماعی خود قرار داده و بهره کامل از این کتاب بگیرند و باب سعادت دنیا و آخرت بر روی خود بکشایند - و کمبود خویش را تأمین نمایند و بر صفات کمالیه و اخلاق پسندیده خود بیفزایند و اگر احیاناً به خواب بی‌اطلاعی بوده بیدار شوند و تا وقت در دست است به اصلاح خود پرداخته و با قلبی پاک و ایمان راسخ از خداوند متعال توفیق سعادت و آسایش دو جهانی را مسئلت نمایند.

بنابراین ای مطالعه‌کنندگان محترم و ای هم نوع و هم کیش و هم‌میهن ارجمند.

باید خوب دقت فرمائید و بدانید که عمر سرمایه تجارت ما برای آسایش و راحتی دو جهانی است که از طریق عدالت برای سعادت و تأمین جهان بعد از مرگ به کار اندازیم. زیرا کوچکترین عمل از حیث کردار و گفتار و رفتار ما را به حساب می‌آورند. و بدیهی است که توشه

و اسباب آسایش آن جهان را باید از این جهان برگرفت. پس باید درست به این مطالب دقت فرموده و از دقائق عمر عزیز استفاده نموده و وظائف دین و دنیا و اجتماعی خویش تشخیص داده عملی فرمایند.

تحت تلقین و تأثیر ناروا و مضر واقع نشوید زیرا مقدس اسلام دین عدالت و منطق و مساوات و برادری و صداقت و الفت و محبت و شفقت و دوستی و مودت است. نیروی وجودی خود را در راهی مصرف کنید که فردا در پیشگاه خدا و جوارح خود شرمسار نگردید و نزد پیغمبر اکرم (ص) و جانشینان آن بزرگوار یعنی ائمه علیهم السلام مورد شفاعت باذن خلاق عالمیان قرار گیرید و باید دانست که شاهراه هدایت وسیع تر و روشن تر است از گمراهی و تاریکی - و تحصیل خوبی و ایمان و راستی و درستی و مردم دوستی و احترام بزرگان و رحم بر خردان و زبردستان و انفاق در راه خدا بهترین راه تأمین سلامت تن و راه نجات است - و باید از مسلمات بدانیم که هر عملی که از انسان بروز می کند بطوریکه قبلاً بچندین بیان شرح دادیم عکس العمل دارد. عمل نیک - عکس العمل نیک است و در عکس العمل کارهای ناستوده و خلاف بر نامه دین و نظم اجتماع شکی نیست که انسان دچار عکس- العمل خویش گشته و به میزان گناهی که مرتکب شده باید از طریق عدالت خداوندی تصفیه شود - خوشا به حال کسانی که در این دنیا با بینائی و احتیاط - در خوف و رجا با بر نامه دینی و دنیائی آشنا و در مسیر میانه رویی حد وسط زندگی نموده و هم به کار دین و هم دنیایشان می رسند و چنانچه گاهی قدمی به اشتباه بردارند فوراً متوجه اشتباه یا فراموشی خویش گشته کار خود و اساس می نمایند - زیرا به مصداق

الدنيا مزرعة الآخرة دنیا کشتزار آخرت است، هر چه به کار درو خواهد کرد.

دهقان سالخورده چه خوش گفت با پسر

کی نور چشم من بجز از کشته ندروی

قرآن کریم روشن می کند نشاء پس از مرگ امتدادی است از

زندگانی حالیه و می فرماید ۱۷ - ۱۴^۱.

ما در این جهان نتایج اعمال انسان را برگردنش بسته و این

نتایج مخفی را در قیامت به شکل کتاب بازی ظاهر می سازیم.

این آیات و آیات دیگری به ما معلوم می کند حقایق بزرگی

که در روز قیامت ظهور می کند امور تازه ای نیست بلکه همین واقعات

دنیای فعلی است که در این جهان بر ما مخفی شده.

چشم بندی ترا رسوا کند

نور محشر چشمها بینا کند

هم بر آن تصویر حشرت واجبست

سیرتی کان در وجود غالبست

گشت اندر حشر محسوس و پدید

گنه مخفی کان به دلپاهی رسید

سوی ما آید صداها را ندا

این جهان کوه است و فعل ما صدا

زانکه تخم است بر ویانند خداهش

ایکه بد کردی بترس ایمن مباش

شاید آید و پشیمانی ترا

چند روزی او دهد مهلت که تا

بازگیرد از پی اظهار عدل

بارها پوشد بی اظهار فضل

آن میسر گردد این منذر شود

تا که این هر دو صفت ظاهر شود

وقتی نفس سلامتی و آرام یافت، پس از مرگ به بهشت وارد

می شود و بهشت و جهان دیگر منزل سلامتی و راحتی و امن است که

۱- وکل انسان الزمان طائره فی عنقه ونخرج له یوم القیامة کتاباً یلقیه منشوراً

در این جهان به آن واصل می‌شود. قرآن کریم ۱۵ - ۴۶. می‌فرماید:

ادخلوها بسلام آمین

در آئید به بهشت به سلامتی و امن.

از آیه شریفه بالا و آیات دیگر معلوم می‌شود که نعمتی از نعمت سلامتی و امنیت بهتر متصور نیست و لذا پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید (نعمتان مجهولتان الصحت والامان) دو نعمتی که قدرش مجهولست و مردم قدر آن را نمی‌دانند یکی نعمت سلامتی و یکی امنیت است.

پس ای برادران ارجمند و ای خواهران محترمه باید پیوسته از این دو نعمت بزرگ و سایر نعمتهای الهی سپاسگذار باشیم و از موقعیت صحت و امنیت از حیث کردار و گفتار و رفتار سوء استفاده ننموده و با حسن تفاهم و خوش بینی از خدمات همدیگر قدردانی و روح همکاری و برادری در راه ملک و دین و دانش تقویت نمائیم زیرا سلامتی و امنیت در پر تو اینها تأمین می‌شود. و عرض و ناموس و شرف و حیثیت و ثروت و ترقی و تعالی و عدالت اجتماعی در سایه آنها است. چنانچه ما قرآن و عترت را که دو امانت الهی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌باشد نگاه داریم و احترام کنیم نجات دنیا و آخرت ما گرویدگان به آن دومی باشد و شکی نیست که گرویدگان به قرآن و عترت هیچوقت ذلیل و گمراه نخواهند شد.

و به مصداق کریمه قرآن بهترین راه برای نجات از بدیها و رسیدن به سعادت دنیا و آخرت دعا و استغفار است که فرموده است
ادعونی استجب لکم یعنی مرا بخوانید تا اجابت کنم.

باید در پیشگاه مقدس پروردگار بخشنده مهربان عرض کنیم.

اللهم اغفر لنا و ارحمنا و عافنا و عفا عننا انك على كل شئ قدير

چنانچه روایت است که هر که روز جمعه پیش از نماز صبح سه

مرتبہ بگوید:

استغفر الله الذي لا اله الا هو الحي القيوم و اتوب اليه - گناهانش

آمر زیده می شود. و نظر به اینکه در گرفتاریها و سختی های جهان

باید پیغمبر و علی و زهرا اطهر و حسین و سایر ائمه طاهرین متوسل

گردید لذا باید معرفت در حق آن بزرگواران را تحصیل نموده و آنان را

شفیع خود قرار دهند و با ادعیه مأثوره توسل جویند. اکنون از آنجا

که توسل به دعا و پیغمبر و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین

باید از روی معرفت باشد و موارد آن نیز بداند و در معتقدات

خود ثابت باشد، مناسب دیدم مطالب ذیل را از کتاب اصول کافی که

معتبرترین کتاب شیعه است برای آگاهی و روشنی مطالعه کنندگان ارجمند

بنویسم.

در کتاب نامبرده مرقوم است که مردی به نام ابی الجارود آمد

خدمت امام پنجم حضرت محمد بن علی الباقر علیه السلام عرض کرد

یا ابن رسول الله آیا می دانید که از دوستان شما هستم و از دشمنان شما

جدا شده ام و پیروی از شما می کنم - آن حضرت فرمود آری می دانم،

عرض کرد می خواهم چیزی از شما بپرسم و شما جواب آن را بفرمائید.

حضرت فرمود حاجت تو چیست؟ عرض کرد حاجت من این است که

دین خودت و دین اهل بیت خودت را به من بگوئی که منم برای خدا

بهمان دین متدین باشم. آن حضرت فرمود اگر چه سؤال تو مختصر

بود لیکن از چیز بزرگی پرسیدی

آن‌گاه فرمود به‌خدا قسم برای تو می‌گویم. آن چیزی که دین من و دین پدران من است که برای خدا بوده‌اند و آن این است.^۱

۱- شهادت دادن به آن‌که خدائی نیست به‌جز خدای یکتا.

۲- شهادت دادن به آن‌که محمد بن عبدالله (ص) رسول و فرستاده

اوست.

۳- اقرار و قبول کردن به آن‌که آنچه آن حضرت از طرف خدا

آورده حق است.

۴- دوست داشتن دوستان ما.

۵- بیزاری جستن از دشمنان ما.

۶- تسلیم بودن به امر ما آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم.

۷- انتظار داشتن قیام قائم ما که یعنی حضرت حجة بن الحسن-

العسکری علیها السلام است.

۸- کوشش کردن برای به‌جا آوردن اعمال صالحه یعنی واجبات

و مستحبات.

۹- اجتناب و دوری کردن از کارهای ناشایسته یعنی گناهان

و بدیها.

و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم درباره معرفت داشتن

مردم در شناختن امام زمان خود می‌فرماید:

من مات و لم يعرف امام زمانه مات میتة الجاهلية

۱- شهادة ان الاله الاالله وان محمداً رسول الله والاقرار به ما جاء به من عنده الله و الولاية لوليننا والبرائة من اعدانا والتسليم لامرنا وانتظار قايمننا والاجتهاد و الورع.

یعنی هر کس بمیرد در حالی که امام زمان خود را نشناسد مردنش مانند مردن زمان جاهلیت است.

ای برادران وای خواهران باید بدانید که از وظایف شیعه در زمان غیبت حفظ کردن زبان و کناره گیری از شر و فساد است. و دیگر برای حفظ دین و سختی ها خواندن دعای غریق است.

یا الله یا رحمان یا رحیم یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینک

یعنی ای خدا ای کسی که در دنیا به عموم مردمان مهربانی داری. ای کسی که در آخرت به خصوص اهل ایمان مهربانی داری ای کسی که قلبهای مردم به دست توست و به هر طرف می گردانی قلب مساوی دین خودت ثابت بدار.

برای روشنی دلهای پیروان اسلام و منتظرین امام زمان مهدی آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم - قصیده مخمسیکه مصنف و مؤلف کتاب سروده است این دفتر را مزین می نماید.

طلوع بدر پرتوی فکنده در مدارها

که بسته طاق نه فلک ز نقش او نگارها

بدیده روشنی بود ملک ستاره وارها

جهان زمقدمش بود بشوق و انتظارها

بفیض روی او بود نهان و اشکارها

شب فراق عاشقان بصبح او بود قرین

به انبساط می شود بدل زمان قهر و کین

رقیب بیخرد کند زوی فرار از کمین

چه شاه عشق رخ کند بسوی مرکز زمین

نگون چوپیل و ابرهه شوند صد هزارها
مسیح دم در آن زمان نزول از سما کند
به حضرت ولی حق نماز اقتدا کند
ز آفتاب طلعتش دو چشم پر ضیا کند
چنانکه درد عالمی بیک نظر دوا کند
که صادقان جسم و جان ز اوست افتخارها
زهر پیمبری بود بدست او نشانه‌ای
عصا و خاتم آورد نشانه بی بهانه‌ای
ز معجزات انبیا جدا زهر زمانه‌ای
شود بدست وی عیان بفیض عامیانه‌ای
بود شمار معجزش علاوه بر شمارها
مسیحیان به بیعتش دهند دست یاوری
کشد بنور دین حق اسیر قید آذری
ز روی عدل و داد خود کند به خلق داوری
کنند جمع دوستان ز لطف او برادری
حیات بخشد از گرم صغارها کبادها
مریض عشق را بگو که می رسد حبیب دل
دوامدار جسم و جان دهد همین طبیب دل
زهی شرف اگر شود شفای وی نصیب دل
نهند سر به مقدمش هزارها به طیب دل
که کحل دیده‌ها شود ز مقدمش غبارها

نسیم باغ روی وی وزدچو برجهانیان
 جهان شود زمقدمش بسان روضه جنان
 زبوی موی او رود به جسم دوستان روان
 ندای ابشروا رسد به مردمان در آن زمان
 بشوق او بسی برون شوند از مزارها
 چو چشم نرگس و چمن ولی گل محمدی
 یگانه گوهر پدر ز گنج ملک سرمدی
 سال تور درجهان ولی حق قدم زدی
 نداشت تاب دیدنش عدو از آن بها شدی
 که در ظهور خود شود چراغ رستگاریها
 جهان ما که بیرخش مصون نباشد از خطر
 بیمن او بود بجا نظام جو و بحر و بر
 مه جمال او که شد نهان ز چشم خیره سر
 بامر حق شود عیان زند بدشمنان شر
 چنانکه بدر برکتان زند بسی شرارها
 بامر حق جدا کند زتن سردجا جله
 کشد به خاک بینی ارازل و اباطله
 میان حق و باطل او دهد به تیغ فاصله
 به عدل و داد می کند به هر کسی معامله
 به قید نظم آورد بدون بند و بارها
 اسیر و باد در هوا اسیر قید او بود
 هزار از آن دجا جله شکار صید او بود

چه می شود که صایدی به قید کید او بود
 که هر کسی به دشمنی به عزم شید او بود
 به ضرب ذوالفقار او رود به قعر نارها
 بشرق و غرب می رسد خبر ز عدل و دادوی
 بگوش خلق می رسد صدا باعتقاد وی
 ملك همی ندا کند به لطف و اعتماد وی
 به کوفه و نجف رود زهر کجا نژاد وی
 تهی ز نیک و بد شود یارها حصارها
 نگاهدار قادر با حفظ و نظم ملك و دین
 به شهر یار دادگر فزای فرو آفرین
 باو لثناء ملك و دین سعادت و ظفر قرین
 به کسب و سود هموطن با اتحاد هم نشین
 به مهر دین و مینهم فزای اعتبارها
 اگر چه نور حق دهد بچشم خلق روشنی
 در آن زمان رسد ندا بگوش و هوش هر تنی
 که بشنوند مرد و زن سر و ش یا مهیمنی
 چو عندلیب طبع من به نغمه های ایمنی
 (بهشتی) از جمال وی دهد بگل شمارها

*** (تذکر و نصیحت خیر خواهانه) ***

اکنون ای برادر و خواهر مسلمان ملتفت باش راجع بکار و شغل
 و عبادت و کسب و زن و اولاد خود و حلال و حرام و راجع به مال مردم

و راجع به احکام قرآن طوری رفتار کنی که مورد غضب خدا و نفرین رسول خدا نباشی.

آنچه نمی دانی از عالم صحیح ربانی بپرس که این کارها که می کنی مورد رضای خدا و رسول و موافق قرآن و دین تو هست یا نیست و آیا نتیجه بد دارد یا ندارد اگر می دانی به بلاء دنیوی و عذاب اخروی گرفتار نمی شوی آن وقت بکن ولی اگر می دانی که این کار مخالف قرآن و دین و آئین است و موجب غضب خدا و بلای دنیا و آخرت است نکن و تحت تأثیر سوء کسی نشو که کسی از آنان يك ذره بلاهای نازلۀ بر تو را به دوش نمی کشد و عذاب آخرت تو را به عوض تو قبول نمی کند.

خداوند متعال از باب لطف و مرحمتش در قرآن حمید مجیدش

۱۷ - ۳۸ - می فرماید:

پیروی مکن چیز را که نمی دانی و به آن دانش نداری چشم تو گوش تو دل تو از کلیۀ آنها پرسش خواهد شد.

و در جای دیگر از قرآن مجید می فرماید^۱:

(سؤال کنید از اهل ذکر آنچه نمی دانید در تذکرة العارفين است)

که در زمان فخر رسل و مقتدای کل اشرف موجودات محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله وسلم مردی آمد خدمت آن حضرت عرض کرد یا رسول الله می خواهم از شما اخذ علم نمایم مسائل چندی دارم. فرمود سؤال کن:

۱ - ولاتقف ماليس به علم ان السمع و البصر و الفؤاد كل اولئك كان عنه مستولاً.

۲ - فاسئلوا اهل الذكر ان كنتم لاتعلمون.

عرض کرد می خواهم تا در دنیا هستم بدی از من سر نزنند - فرمود
هیچوقت فراموش مکن مرگ را.

عرض کرد می خواهم از هیچ آفریده ای نترسم - فرمودند از خدا
بترس.

عرض کرد می خواهم در نظر خلق عزیز و محترم باشم. فرمود
از هیچ آفریده طمع مدار.

بلی به مضون عز من قنع هر که چشم از خلق پوشیده در انظار
خلق عزیز است.

عرض کرد می خواهم در وقت نزع (جان دادن) کلمه توحید و
شهادت را فراموش نکنم. فرمودند خوش خلق باش.

عرض کرد می خواهم عمرم دراز باشد فرمودند صدقه بسیار بده.
عرض کرد می خواهم از همه کس بهتر باشم. فرمودند دست به
جود و کرم بگشا و تواضع پیشه کن.

عرض کرد می خواهم خوش سیما باشم فرمودند شب با طهارت
بخواب.

عرض کرد می خواهم تا زنده باشم محتاج کسی نشوم. فرمودند
هر چه می خواهی از خدا بخواه و شکر حق تعالی بسیار بکن و لثمن
شکرتم لازید نکم.

عرض کرد می خواهم تا حیاتم باشد بیمار نشوم فرمودند تا ضرورت
نشود سخن مگو و تا خواب غلبه نکند خواب مکن و تا اشتها به غذا
هم نرسائی غذا نخور.

عرض کرد می خواهم در نزد مردم با وقار و سکینه باشم - فرمودند

تا توانی هزل مکن یعنی مزاج بیمعنی و در مجالس سخن بسیار مگو.
عرض کردم می خواهم عذاب قبر نداشته باشم. فرمودند تن و جامه
را از نجاست پاک بشو.

عرض کردم می خواهم در دنیا از شدائد و مهالك نجات یابم فرمودند
دروغگوئی را عادت خود مکن که النجات فی الصدق.

عرض کردم می خواهم در آخرت نجات یابم. فرمودند در نماز
کاهلی مکن.

عرض کردم می خواهم صدا مرا دوست دارد فرمودند تا می توانی
تلاوت قرآن بکن و اگر نمی توانی قرآن را بخوانی قاری قرآن را
دوست بدار که خداوند قرآن را دوست می دارد.

و از جمله صفات حمیده و پسندیده عیادت بیماران می باشد پس
ای برادران و خواهران درست با توجه و دقت در مطالب فوق که حقیقتاً
گنجهای علوم اخلاقی - دینی - ادبی اجتماعی و بهداشتی و تکاملی و
سعادت است ملاحظه و کوشش نمائید که از آنها بهره مند شوید.

* (پرهیز بهداشتی) *

علی علیه السلام می فرماید که پرهیز مایه تندرستی است آنکس
که بسختی پرهیز تن در ندهد بیماریش طول خواهد کشید کسی که اندک
بخورد پاک و مصفا شود.

پرهیزکاری سرآمد اخلاق نیکو است. عزتی بهتر از پرهیزکاری
نیست. علامت دینداری مرد پرهیزکاری اوست - جامه پرهیزکاری
بهترین و آبرومندترین جامه ها است - جامه پرهیزکاری قصری بس

استوار است - از انجام گناه آشکارا سخت پرهیز که بدترین گناهان
همینست.

پیغمبر اکرم می فرماید وقتی خدا برای کسی نیکی بخواهد
ثروتش در روح او و تقوایش را در قلب وی قرار می دهد نیک کردار
باش و از بدی پرهیز. ببین که میل داری مردم درباره تو چه گویند
همانطور بکن و از هر چه نمی خواهی درباره تو گویند بر کنار شو. از
همه بزرگوارتر کسی است که پرهیز کارتر است.

* (پشیمانی و توبه) *

کسی که از گناه توبه کند چون کسی است که گناه ندارد. کسی
که از گناه توبه کند ولی باز مرتکب آن گناه شود (نعوذ بالله) چون
کسی است که خدای خود را مسخره می کند.

گناهی است که بخشیده می شود. و گناهی است که بخشیده نمی-
شود. و گناهی است که به آن کیفر دهند. گناهی که بخشیده نمی شود
آن است که برای خدا شریک قرار دهی - گناهی که بخشیده می شود
کار بدی است که بین خود و خدا کنی. و گناهی که به آن کیفر دهند
آزاریست که نسبت به برادر خود کنی.

آنکس که از گناه بازگردد به سوی پروردگار گراید. اگر گناهی
از تو صادر شد وقتی از آن رهائی یافتی پشیمان باش. پشیمانی گناه را
محو می سازد - شفیع از تو مفیدتر نیست. از کسانی که ناامید می شوند
تعجب دارم. چرا که وسیله استغفار دارد. بهتر از پوزش و توبه گناه
نکردن است.

از آنها مباش که بدون عمل منتظر پاداش آخرت اند و به علت آرزوی دور و دراز توبه را به تأخیر می اندازند. دو طبقه اند که در دنیا برای آنها خیر است یکی آنها که گناهکاری را با توبه تدارک کنند و دیگر آنها که در کار خیر پیشی می گیرند.

با مطالعات و تحقیقاتی که به عمل آمده عامل خوشبختی چهار چیز است: ۱- سلامت ۲- آسایش خیال ۳- برخورداری از نیکیهای جهان ۴- اطمینان به فرجام. که شرح هر يك در کتاب (دانش و دین) (وبستان الحیوة) معروض داشته‌ام.

بنابراین انسان با ایمان باید صاحب دو چشم روشن و بینا باشد که به يك چشم دنیا را بنگرد و به يك جهان بعد از مرگ (آخرت) را.

زیرا تمام وسائل آسایش و راحتی آن جهان نیز باید از این دنیا فراهم نمود (الدنيا مزرعة الآخرة) در لحظات سختی و متاعب باید از خداوند کمک و استعانت بخواهیم. چون خداوند بر اسرار قلبی و تمنیات بندگانش آگاه است. خیر و صلاح هر يك را می داند بهتر آن است که از پیشگاه مقدسش درخواست کنیم آنچه بخیر و صلاح ما می باشد به ما عطا فرماید.

* (تأثیر قرآن خواندن و دعا در زنده و مرده) *

در کتاب عالم پس از مرگ تألیف دانشمند و روح شناس فرانسوی (لئون دنی) ترجمه و اقتباس آقای محمد بصیری راجع به تأثیر دعا مثالی آورده است خیلی روشن و آن این است:

اگر ریگی در استخر آبی بیندازیم می بینیم در سطح آب
موجهای مدور متحدالمرکز پدید می آید و بترتیب بزرگتر می شود و
و پیش می رود.

نیایش و دعا نیز به همین طور در جو و فضا و کیهان به تموج در
آمده به عالم بالا عروج می کند با این اختلاف که سطح آب چون محدود
است موجها با برخوردن به مانع درهم می شکنند و محوم می شوند ولی ادعیه
ما پیوسته به سوی عالم نامتناهی پیش می رود.

همان قسم که ما خاکیان در اتمسفر و هوای جو غوطه وریم، تمامی
موجودات و دنیاهاى ملكى در اثير و مواد سیالۀ فضا شناورند.

بنا بر این هنگامیکه نیت و اندیشه به واسطه نیروی قوی. اراده
و قدرت کافی پیدا کند بالاخره به روح هائی که مسافت بسیار دور
و نامحدود مقام دارد خواهد رسید. و يك جریان ارتباط نامرئی فی
مابین ما و آنها برقرار می گردد و ارواح زکیه و فرشتگان هم متوجه
ما می گردند و ما را تحت تأثیر و نفوذ خود قرار می دهند.

موقعی که برای آمرزش و آرامش روح اموات دعا می کنیم تلاوت
کلمات مقدسه قرآن و کتب آسمانی مانند قوه مقناطیسی از مسافتات
بعیده به ارواح می رسد و از خلال ماده های کدری که روح معصیت کاران
را احاطه کرده می گذرد و ناراحتی اموات را تخفیف می دهد.

طلب مغفرت مانند شهاب نورانی است که پرده های تاریک و
حجابهای ظلمانی که روح گنه کاران را مستور ساخته درهم می شکافد
و ارتعاشی در روح ایجاد می کند و او را شاد می سازد. این جریان برای
ارواح موجب سرور و نشاط و تسلاى فرح بخشی است که در می آیند.

خویشان و دوستان آنها را فراموش ننموده و به یادشان هستند.
ادعیه ما مانند الحان و اصوات خوشی در فضا منتشر و با شدت
فوق العاده‌ای انعکاس یافته به ارواح می‌رسد و آنها را امیدوار می‌سازد
که بر اثر دعای زنده‌دلان رحمت و عنایت عمیم الهی شامل حال آنها
خواهد شد.

زیارت مقابر و فاتحه بر اهل قبور گذشته از آنکه موجب شادی
روح مردگان می‌شود برای زائر و عامل ثواب و حسنه‌ای بسیار دارد
و این عمل خود نمونه و نشانه احسان و نیکوکاری خواهد بود.

خیرات و مبرات و اطعام مساکین بالخصوص پس از درگذشت
میت تأثیر زیادی برای خلاصی از آلائشهای مادی دارد و اثر مقناطیسی
آن خمودت و رخوت روح متوفی را بر طرف ساخته تسکین و آرامش
در روح به وجود می‌آورد و برای صعود به مراتب بالا قدرت بیشتری
به روح می‌بخشد.

دعا در حق بیماران اگر با قلبی پاک و ایمانی راسخ انجام شود
بی نتیجه نخواهد بود.

خداوند متعال می‌فرماید ادعونی استجب لکم مرا بخوانید تا
اجابت کنم.

و لذا پیغمبر صلی الله علیه و اله وسلم و ائمه هدی علیهم السلام
به اصحاب و پیروان خود دعاهائی تعلیم می‌فرمودند که در هنگام
ضرورت به دعا متوسل شوند.

چنانکه از کتاب کمال الدین صدوق است: زراره می‌گوید از
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم می‌فرمود برای قائم (آل محمد)

قبل از قیامش غیبتی هست. گفتم برای چه غایب می شود. فرمود از جهت خوف و اشاره بدل خود کرد (یعنی خائف است که او را بکشند) پس از آن فرمود ای زراره او همان کسی است که مردم انتظارش را می کشند و او همان کسی است که مردم درباره ولادتش به شك می افتند بعضی می گویند هنوز متولد نشده و بعضی می گویند دو سال پیش از وفات پدرش متولد شده است و بعضی می گویند غایب است. اوست که مردم در انتظار او می باشند و خدا دوست داشته که شیعه را (به غایب شدن او) امتحان کند. در آن وقت است که اهل باطل دچار شك و تردید می شوند. زراره می گوید گفتم قربانت گردم اگر من به آن زمان برسم چکنم (که یعنی دین من سلامت بماند) فرمود اگر آن زمان را دریافتی پیوسته (و مکرر) این دعا را بخوان. اللهم عرفنی نفسک فانک ان لم تعرفنی نفسک لم اعرف نبيک اللهم عرفنی رسولک فانک ان لم تعرفنی رسولک لم اعرف حجتک اللهم عرفنی حجتک فانک ان لم تعرفنی حجتک ظللت عن دینی^۱.

در قرآن کریم در سوره بقره آیه ۲۸۲ می فرماید:^۲ چون بپرسند از تو بندگان من از معامله من با آنها وقت دعا. پس بگو با آنها نزدیکم و اجابت می کنم خواندن هر خواننده ای را وقتی بخواند مرا. پس بخوانید مرا و طلب اجابت کنید و باید بر ایمان به من

۱- یعنی خدا یا خودت را به من بشناسان که اگر خودت را به من شناسانی پیغمبرت را نمی شناسم. خدایا رسول خودت به من بشناسان که اگر رسول خود را به من شناسانی حجت تو را نمی شناسم خدا یا حجت خودت را به من بشناسان که اگر حجت خود را به من شناسانی از دین خودم گمراه خواهم شد.

۲- واذا سئلك عبادی عنی فانی قریب احیب دعوة الداع اذا دغان فالیسجیبوالی و الیو منوابی لعلهم یرشدون.

ثابت باشند شاید رهبر شوند.

* (زندگی پس از مرگ) *

از تفسیر آیات قرآن کریم و احادیث و اخبار آل محمد (ص) و بنا بر کشفیات علم هیئت و علوم دیگر و اطلاعاتیکه از ناحیه ارواح در گذشته رسیده و منطبق با دانش مذکور است، در فضای بیکران آسمانها دنیاها و عالمهای فلکی بی حد و شماری وجود دارد و مخلوقاتی در آنها ساکنند.

در آن آسمانهای برافراشته و پهناور که از وسعت و عمق آزمائی آنها جز ذات پاک خداوند. هیچکس آگاه نیست شمس و اقمار و کهکشان و اخترهائی بحد و فور و بی حساب در سیر و چرخش اند که کره زمین در میان آنها ذره ناچیز کوچکی است.

در آن محیط و فضای نامحدود - ارواح آدمیان در حال حیاتند و روحی که پاک و عفیف و بی آلايشتر است به واسطه خلوص و لطافت خود آزادی عمل بیشتری دارد و می تواند در فضاهاى اعلى سیر و گردش نماید. روح مردم شقی و بدکار که بر اثر گناه و معصیت لفافه یا حجاب سیال یا قالب مثالی آن متراکم و سنگین و کدر گشته در حوالی جو زمین. مجاور اماکنی که سابقاً زندگی می کرده اند می ماند.

شادی و نشاط روح بستگی به اوضاع و احوال شخصی و کارهای خوب و بد او در دوران زندگی دنیوی دارد. محیط و منطقه ای که در آنجا قرار دارد تأثیری در آرامش نخواهد داشت.

علائم و نشانه روحهای پاک و ثوابکار تابش و درخشندگی هیئت

جوهری و لطافت و تموجات تند و سریع آنها است که علو و رفعت روح از آن نمایان می‌شود^۱ در ججباب روح افراد بدکار تاری و کدري و غلظتی پدید می‌آید که معرف عقب‌ماندگی و پستی این دسته خواهد بود و این روحها ممکن است در سیر و گردش در فضا با هم دیگر تماس گیرند.

در همین دنیا دیده‌ایم افراد دانشمند آثار ادبی و هنری گرانبھائی به وجود آورده و اختراعات مهمی نموده‌اند که برای تمدن و پیشرفت ترقیات بشر بسیار سودمند است. ولی مردمان نادان و اقوام وحشی و حتی بسیاری از افراد هم عصر و زمان خودمان از فهم آثار مذبور و درك رموز اختراعات آنها عاجزند.

همین طور روحهای عقب‌مانده مانند کورانی که از مشاهده زیبائی‌های عالم طبیعت محرومند و از درك فهم مقام روحهای مترقی قاصرند. این واماندگان که ججباب روحشان را ماده‌های غلیظ و تار احاطه نموده و مظاهر زندگی مادی آنها را فریفته و به طرف مادیات گرائیده‌اند. در نتیجه غلبه شهوات ملکولهای روح آنها غلیظ و متراکم شده و از درك محسوسات عالم ماورای جو محرومند.

خلاصه ارواح در طبقات فضا جمع می‌شوند و بر حسب درجات خلوص و پاکی خود به راه تکامل می‌روند. مقام و درجه هر روح به سوابق اعمال فردی ارتباط دارد و پاداش و مکافات هر يك بهمان نسبت مشخص و معلوم می‌گردد. ارواح پاك و منزّه در فضای درخشان دنیاهاى بالا به

۱ - اشاره به آیه ۱۱۲ از سوره حدید.

۲ - اشاره بایه‌های ۱۷ - ۱۹ - ۲۰ از سوره سجده.

اراده خود در سیر و حرکنند و هرگز محدودیتی برای عروج و ترقی آنها در بین نیست. روح‌های آلوده و ناپاک بطوری که اشاره شد در مجاورت کره زمین قرار می‌گیرند و از حدود مناطق مقرر نمی‌توانند فراتر بروند.

اختلاف مقام و درجات ارواح بی‌اندازه متنوع و متفاوت است.^۱ روح‌هایی که از حیث سابقه عمل - احساسات - ذوق - سلیقه - وحدت فکری و آزمودگی متشابه و مترادفند در منطقه‌هایی از فضای آسمانها دورهم گرد آمده گروه خانوادگی تشکیل می‌دهند. روح‌های پیشرو و مترقی اصولاً فعال هستند رکود و خمودت در آنها نیست. فاصله و مسافت برای آنها وجود ندارد - با سرعتی همانند سیر فکر و خیال از نقطه‌ای به نقطه‌ای دیگر می‌روند مانند بخار سبک و بی‌اندازه لطیف‌اند. احساس و ادراک می‌نمایند و می‌شنوند اما نه به واسطه آلات و اجزاء اندام مادی انسان زنده، بلکه به واسطه ذات و موجودیت فعلی خود - ادراک و فهم آنها از آدمیان بیشتر و صائب و قاطع‌تر است. در دریائی از احساسات عالیه و دلپذیر سیر می‌کنند و مناظر گوناگون فرح‌انگیز دلربا بر آنها نمایان می‌شود.

اتحاد و هماهنگی کاملی بین آنها وجود دارد و پیوسته شاد و مسرورند و در هر لحظه می‌توانند به اراده خود در مهد آن منظره و آفاق بدیع و دل‌انگیز سیر و حرکت کنند و لذت برند یا به میل و اختیار خود به کنار رفته در لفافه جوهری خود وارد شده در نقطه‌ای از فضا منزوی شوند. از خور و خوابی که از ضروریات جسمانی است معافند.

۱ - اشاره به آیه ۱۲۲ از سوره انعام.

و از غصه - واهمه - اضطراب - دلپره - وهم - افکار باطل که از مختصات زندگی مادی است فارغ و آن تشویش و غم و اندوهها را پس از رهایی از بدن برای همیشه به دنیای خاکی واگذار می کند.

عادات و مشغولیات دوران زندگی مادی با روحهای وامانده و عقب افتاده دمساز خواهد بود - چون از جو زمین نمی توانستند فراتر روند. با آدمیان همزیستی یافته در جنگ و جدال و عادات پست آنها سهیم گشته و به واسطه همقرین بودن با زنده ها هوس و شهوات مختلفه آنها تحریک می گردد. از آنجائی که قادر بر فرو نشاندن هوسهای خود نیستند همین جریان باعث عذاب و شکنجه و ناراحتی آنها خواهد بود. بالاخره روحهای پاک حاجت بگفتار و استفهام و سؤال ندارند. تصویر هر فکر و اندیشه ای مانند انعکاس شکل اجسام در آئینه در حجاب روح نقش می گیرد و با سرعت غیر قابل تصویری از فکر و خیال یکدیگر مطلع و آگاه می شوند.

ارواح قادرند فکر و خیال زنده ها را تشخیص دهند و به کنه اسرار آدمیان و جریان زندگی و اوضاع و احوال آنها واقف شوند و اسرار طبیعت را به دقت و ارسائی کنند.

بعلاوه می توانند در اعماق زمین و قعر دریاها فرو شده آثار و تمدن پیشینیان را جستجو و مشاهده نمایند و در جدار هر جسم سخت و متراکمی نفوذ کنند. در منظر و مرای ارواح چهره های هویدا می گردد که تصور بینش آنها در عرصه ی وهم و تخیل انسان زنده هیچگاه خطور نخواهد نمود.